

مردی که موفق میشود

حاوی گفتارهایی درباره

- ۱- یاری بخود
- ۲- اعجاز اراده
- ۳- افسانه سرنوشت
- ۴- نقش شخصیت
- ۵- نقش مطالعه
- ۶- عوامل کامیابی

چند مثال زنده از افرادی که :

با نیروی اراده در مشکلات فایق آمدند



نویسنده: مهرداد مهرین

مردی که موفق می‌شود

نوشته

مهرداد مهرین

حاوی گفتوارهای درباره‌ی :

- ۱- یاری بخود
- ۲- اعجاز اراده
- ۳- افسانه سرنوشت
- ۴- نقش شخصیت
- ۵- نقش مطالعه
- ۶- عوامل کامیابی

چند مثال زنده از :

افرادی که با نیروی اراده برمشکلات فایق آمدند



مهرماه ۱۳۳۵

چاپ اول

خرداد ماه ۱۳۵۱

چاپ دوم

امداد ماه ۱۳۵۲

چاپ سوم

خرداد ماه ۱۳۵۴

چاپ چهارم

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۰۱۷ ب تاریخ ۵۲ شهریور

چاپ این کتاب در خرداد ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار خورشیدی در چاپ
افت مروی انجام گرفت

حق چاپ دائم این کتاب محفوظ و مخصوص انتشارات مانی است

مردی که موفق میشود

انتشارات مانی :

خیابان سعدی شمالی ، کوچه کاخ ،
پاساز گوهرين ، طبقه دوم شماره ۷۰

پاری بخود

انسان، خودت پیاری خود بروخیز !

بتهوون

در آدمی قوای عظیمی نهفته است که اگر بطور مؤثرمورد استفاده قرار گیرد، می‌تواند تغییرات مهمی در زندگی او پدید آورد. ولی انسان قدر خود را نمی‌داند و بجای استمداد از قوای عظیم در وطن خود، از قوای غیبی پیاری می‌طلبد و یا اینکه می‌کوشد با در بوزگی از دیگران بزنده‌گی از هم پاشیده خود سروسامان بدهد غافل از آنکه: «رنتوان رفت بپای دیگر کسان.»!

انسان تا جوان است باید این موضوع را برای خودروشن کند که تاچه اندازه قوای غیبی در زندگی او مؤثرند و تاچه اندازه خودش زمام اختیار خود را در دست دارد! اگر جوانی پس از مطالعه این موضوع دریافت که حیات خود را تسلیم قوای غیبی کرده است، باید بداند که وجودی سست عنصر و بی‌اراده است. بل لشهای است بی‌اختیار در دست حوادث روزگار!

ویکتور هوگو میگوید: «عمر شما از وقتی شروع میشود
که اختیار سرنوشت خویش را بدست میگیرید.»
وگورکی هم گفته است:
«جهان بیک شب تاریخیماند. هر کس باید خود چرا غنیمت
را بیفروزد.»

این دونفر که با مبارزه و نلاش، راه خود را در زندگی
باز کردند در این دو جمله کوتاه، حقیقتی بزرگ گنجانیده‌اند.
حقیقت اینست که تا وقتی انسان بکمک خود برنخیزد و زمام
اختیار سرنوشت خود را بدست نگیرد، شرایط موفقیت در حیات
او مفقود و موانع بی‌شمار، موجود خواهد بود.

زندگی قلمرو وسیعیست از تصادفات تلخ و شیرین؛ مرد
کامیاب کسی است که بازیچه‌ی تصادفات قرار نگرفته، زمام
سرنوشت خویش را بدست می‌گیرد. تنها مردی مانند این،
میتواند روی پای خود بایستد و در دنیای تنازع بقاء باعزم
واحترام زندگانی کند.

هدف زندگی، جلب سعادت نیست. سعادت محصول فرعی
زندگی است. هدف اصلی زندگی پرورش موهاب ذاتی و کمال
یابی است.

مرد موفق نه آن کس است که سطوت قارنی دارد و نه آنکه
ثروت قارونی اندوخته است بلکه کسی است که بحداکثر از قوای
درونی خود یساری خواسته، سرزمین وجود خود را از گلها و
ریاحین اعمال و افکار بزرگ، آباد کرده و بکمال نزدیک گشته

است. علت اینکه مامردان بزرگ را دوست میداریم و میکوشیم مثل آنان شویم همینست که آنها تا اندازه‌ای بكمال نائل گشتند و زندگی خود را که در دستشان ماده خامی بیش نبود، صیقلی کرده شکل و صورتی باآن دادند.

آری؛ مرد موفق خالق زندگی خویش است. او هر ساعت از عمر خود را بمیل خود از نومیافریند و بر اثر تسلط بر سرنوشت خود، تا مرزهای دور خدایان پرواز میکند. مرد کامیاب برای خود قانون است. او بوغ متابعت و اطاعت را از گردن خویش برداشته و هزاران عقده‌ی رشته تقدیر را بینیروی تدبیر از هم گشوده، خود را از زندان «قسمت» رهانی داده است.

مرد کامیاب، چون از نفس برتر خود متتابع میکند، برهوی و هوس که چون ابری تیره خورشید عقل را میپوشاند، مسلط است. برای او دیگر سرنوشت قهار و ناشناسی وجود ندارد که هستی او را مورد تهدید قرار دهد. و همین موضوع باوکمک میکند که در زندگی پیشرفت کند و بر رفقای باهوش ولیست عنصر خود برتری بابد. زیرا همانطور که گفته‌اند «سگ بیدار بهتر از شیر خفته است». یک فرد هر قدر هم کم استعداد باشد، اگر چشم و گوشش باز و بر نفس خود مسلط باشد، زود ترقی میکند ولی بر عکس فرد دیگری که در اثر پیروی از هوی و هوس بمعاک تیره روزی افکنده شده، هر چقدر هم دارای هوش سرشار باشد، نه کمک‌های خارجی و نه فرصت‌های خوب هیچ یک قادر نیست تأثیری در پیشرفت او داشته باشد.

بهمن علت است که غالباً اشراف زاده‌ها، تنبل و بیکاره از کار در می‌آیند و فقرا باهمه فقر و گمنامی و با وجود همه موانع بیشمار، پیشرفت و ترقی کرده جانشین اغنیاء می‌شوند.

پس عجب نیست اگر ۸۰ درصد از مردان بزرگ جهان از میان طبقات پائین برخاسته‌اند. اینک برای نمونه، مثالی چند ذکر می‌کنیم.

آپتن سینکلر، رمان‌نویس امریکائی، بقدرتی فقیر و بیچیز بود که تا ده سالگی بمدرسه نرفت و پس از آنهم تازمان فارغ‌التحصیل شدن از دانشکده، هم کار و هم تحصیل می‌کرد. الکساندر دوما در آغاز کار بقدرتی بینوا بود که یکبار موقعی که خواست بتاتر برود بخهای از مقوای سفید بربید و آن را به گردن زد!

فارادی در قسمت اعظم عمر در فقر و فاقه زیست. او وقت آنرا نداشت ثروت بیندوزد. ولی وقت آنرا داشت که ثروتی بی‌پایان برای بشریت بگذارد - این ثروت چیزی جز تحقیقات علمی اش نبود.

توماس مازاریک، فیلسوف چکوسلواکی، پسر والدین بسیار فقیری بود. پدرش اصلاً سواد نداشت. مادرش کلفتی می‌کرد. مازاریک براثر شدت فقر والدینش مجبور شد در ۱۴ سالگی در کارخانه مشغول کار شود. ولی در عین اینکه کار می‌کرد، بمطالعه می‌پرداخت. گاهی آنقدر در مطالعه افراط می‌کرد که رفقاء کارگر او را «کرم کتاب» نامیده بودند. بالاخره مازاریک در اثر کثیر

مطالعه، لیاقت آنرا یافت که از صورت یک کارگر عادی بدرآمده معلم شود. مازاریک در ترقی و پیشرفت متوقف نماند و در اثر کوشش فوق العاده در دانشگاه استاد فلسفه و سرانجام رئیس جمهور چکسلواکی شد.

جمزوایات بعلت فقر شدید پدرش نتوانست در مدرسه تحصیل کند و با اینکه از بچگی علیل و فقیر و بی بار و یاور بود، وات باسیعی مدام و فعالیت خشمگی ناپذیر خود، توانست بر کلبه مشکلات چیره شود و یکی از بزرگترین مخترعین و دانشمندان جهان گردد.

مارک تواین نویسنده‌ی چیره دست امریکائی در یک کلبه چوبی در فلوریدا بدنیا آمد. مارک تواین سالها در فقر و فاقه درین کلبه زندگانی می‌کرد. تواین بر اثر فشار فقر از درس خواندن گریزان بود و غالباً برای اینکه بمدرسه نرود از خانه فرار می‌کرد و بطرف رودخانه «اولدمن» میرفت و در آنجا بسیرو و سیاحت می‌پرداخت. تواین در دوران طفویلیت بر اثر فقر مجبور شد بکارهای مختلف بپردازد. بعداً تجربیات دوران کودکی او پایه و اساس آثار بزرگ او قرار گرفت.

قابل توجه اینست که تواین فقط ۵ سال (از ۷ تا ۱۲ سالگی) در مدرسه درس خواند!

ماری کوری، کاشف رادیوم، موقع تحصیل در پاریس بقدرتی نهی دست بود که یکروز در اثر شدت گرسنگی در کلاس درس ضعف کرد.

ماری برای صرفه جوئی در ذغال غالباً از تهیه غذامنصرف
میشد و در فصل زمستان برای نداشتن ذغال کافی بادستی لرزان
و انگشتانی سرمازده، مسائل ریاضی و مکانیک را حل میکرد.
موقعی که میخواست بخوابد، هر چه لباس داشت روی رختخواب
پهن میکرد تا شاید قدری گرم شود. گاهی حتی این لباس‌های
اضافی گرمش نمی‌کرد در نتیجه ماری، صندلی لهستانی را روی
خود قرار میداد و باین ترتیب شب را بصحب می‌آورد!

چارلز دیکنز که هفده اثر جاودانی از خود بر جای گذاشته
است بقدرتی فقیر بود که از همان آغاز کودکی مجبور گردید
مشغول کار شود دیکنز فقط چهار سال به مدرسه رفت. معهداً
توانست نزد خودش درس بخواند و با مطالعه پیگیر، کمبود تحصیلی
خود را برطرف سازد.

جان را کفلر میلیونر معروف در نخستین سالهای عمر خود
سبب زمینی از زمین بیرون می‌آورد و در مقابل هر یک ساعت کار
چهار سنت، مزد می‌گرفت.

راکفلر از همان آغاز طفویلت به پس انداز کردن پول عادت
کرده بود بطوریکه هر وقت مادرش پول باو میداد، او آنرا فوراً
دریک فنجان لبه شکسته میانداخت بالآخره روزی دید پولهایی
را که پس انداز کرده به پنجاه دلار رسیده است. با همین پنجاه
دلار سرمایه، راکفلر صاحب میلیونها دلار پول شد. در حالیکه
 فقط تا شانزده سالگی تحصیل کرده و حتی مدرسه متوسطه را
نديده بود.

شکسپیر در اثر فقر، مجبور شد در ۱۳ سالگی از مدرسه بیرون آمده مشغول کارشود. پدرش زارع بود و شکسپیر شیر گاوان را میدوشید و پدر خود کملک میکرد.

آندره کارنگی، میلیونر آمریکائی در خانواده چنان فقیر و مستمندی بدنیا آمد که پدرش نتوانست برای زایمان مادر «آندره» ماما بیاورد. پدر کارنگی پارچه فروش سیاری بود و مادرش رختشوئی میکرد!

کارنگی نتوانست بیش از چهار سال بمدرسه برود. از همان طفولیت مشغول کار شد و روزی دوست حقوق میگرفت. سپس حقوقش به ۲۰ سنت رسید و تا پانزده سال همین حقوق را میگرفت!

چک لندن در اثر فقر شدید، تا ۱۹ سالگی مردی بیسواد بود وی کارگری میکرد و بیش از صد مرتبه در آمریکا بعلل گوناگون که بیشترش ناشی از فقر بود، زندانی شد. آن وقت یک دفعه میل پیدا کرده تحصیل کند. باشروع تحصیل، دنیای اسرار آمیز کتاب که برای او از دنیای هزار ویک شب شکفت آورتر بود، برویش باز شد. از آن به بعد علاقه اش بكتاب روز بروز بیشتر شد و بحدی رسید که گاهی روزی ۱۰ الی ۱۵ ساعت مطالعه میکرد. همین علاقه‌ی شدید بطالعه او را از فقر و بیچارگی نجات داد و باعث شد در عرض ۱۷ سال ۵۱ کتاب که همه شاهکار بحساب می‌آیند، بنویسد.

وودرو ویلسن رئیس جمهور امریکا نصف عمرش را در

فتر شدید گذراند. در موقعیکه معلمی میکرد، بقدرتی فقیر بود که همسرش تابلوهای نقاشی میکردو آنها را بقیمت نازل میفروخت. حتی در موقعیکه ویلسن استاد دانشگاه گردید، از شدت فقر نمیتوانست لباس نو برای خود بخرد.

انریکو کاروزو، آوازه‌خوان معروف ایتالیائی در اثر فقر از ده‌سالگی به بعد بمدرسه نرفت. نخستین شغلی که پیدا کرد آوازه‌خوانی در یک کافه رستوران بود. و مزدیکه میگرفت برای صرف بک شام کافی بود و بس!

سامرست موآم دوران طفولیت را بافلات و بدبختی گذراند. و وقتیکه بنویسنده‌گی پرداخت تا یازده سال بسختی میتوانست پول بدست آورد بعضی اوقات از شدت گرسنگی ضعف میکرد و چیزی بجز کار و فعالیت شدید نبود که او را از این حال بیرون بیاورد.

امیل زولا هفت ساله بود که پدر فقیر و مستمندش درگذشت. زولا بزحمت در مدرسه تحصیل میکرد زیرا اولاً مادرش بسیار فقیر بود و نمیتوانست مخارجش را بخوبی تأمین کند و ثانیاً زولا بغير از ادبیات بهج درس دیگر علاقه نداشت. و در نتیجه فقط آثار شعرای بزرگ را مطالعه میکرد و داستان مینوشت و بفراغرفتن درس‌های مدرسه علاقه‌ای نشان نمیداد نتیجه این شد که در دانشسرای عالی ردگردید.

زولا تا سالیان دراز در دوزخ فقر می‌سوخت تا اینکه سرانجام در اثر پشتکار و مبارزه دائم توانست خود را از فقر

مسکنت نجات بدهد.

ولی اگر فقرموجب می‌شود که شخص از هوی و هوس کمتر پیروی کرده بدنبال کار و فعالیت برود و بدین ترتیب راه پیشرفت را برانسان بگشاید، یک عامل دیگر هم هست که تا آن نباشد ممکن نیست کسی آنطور که شاید و باید در زندگی پیشرفت کند و آن عبارت از خویشتن شناسی و رفتن بدنبال کاریست که شخص احساس می‌کند در آن استعداد کافی دارد.

وقتیکه به شرح احوال بزرگان مراجعه می‌کنیم باز در اینجا می‌بینیم که اکثر آنها از بدو طفولیت به آموختن همان علم و فن رفته‌اند که در آن استعداد داشته‌اند و در همان دوران طفولیت این استعداد را بروز داده‌اند. مثلاً هاندل ده ساله بود که چند سونات نوشت و با اینکه پدرش می‌خواست وی پزشک شود و به شدت مخالف بود وی موسیقی بیاموزد «هاندل» بدنبال می‌ل طبیعی خود رفت و در نهان با آموختن موسیقی پرداخت در نتیجه هاندل بسرعت در کاری که در آن استعداد داشت، پیشرفت کرد بطوريکه او در ۱۶ سالگی توانست درام *Almeria* را بصورت آهنگ در آورد. هاندل در ۲۱ سالگی نخستین اپرای خود و «مسیح» را در ۵۷ سالگی تصنیف کرد.

موتزار در چهار سالگی حتی قبل از اینکه چیزی بتواند بنویسد آهنگ می‌ساخت. در ۶ سالگی نخستین «کنچرت‌تو»‌ی خود را تصنیف کرد. در ۱۲ سالگی نخستین اپرای خود موسوم به *La finta Semplice* را تصنیف کرد.

بتهوون در ۳۱ سالگی سه سونات تصنیف کرد . «وبر» نخستین اپرای خود (یعنی *Das Waldchen*) را در ۱۴ سالگی نوشت .

مندلسون حتی قبل از اینکه سخن گفتن بادبگیرد ، سعی می کرد پیانو بنوازد . وی در ۱۲ سالگی سه «کوارت» برای پیانو ، ویولن و ویولنسل نوشت . نخستین اپرای خود موسوم به «عروس کوچولو» را در ۱۶ سالگی نوشت .

«مایرپیر» در ۹ سالگی پیانو را خیلی خوب مینواخت و در ده سالگی شروع بتصنیف آهنگ کرد . شوبرت هنوز طفل بود که ویلن ، ارگ و پیانو را خیلی خوب مینواخت . وی در ۱۸ سالگی *Erl King* را نوشт .

شوبرت با سرعت سرسام آوری تصنیف می کرد . وی در موقعیکه در ۳۱ سالگی در گذشت ، ۵۰۰ آهنگ ، چند اپرا ، سمفونی ، سونات و کوارت از خود بجا گذاشته بود .

میکلانژ از طفولیت علاقه شدیدی بنقاشی نشان می داد هنوز دست های ظریف و کوچک او بزحمت میتوانستند قلمی بدست بگیرند که در ودیوار کلبه ایکه در آن میزیست باتصاویر گوناگون پر کرده بود پدرش نمیخواست پسرش هنرمند فقیر و مستمندی بشود . ولی مخالفتهای پدر ، کوچکترین تأثیری در اراده تزلزل ناپذیر پسر نداشت . میکلانژ نود سال عمر کرد و میتوان گفت در عرض این نود سال بکاری بغیر از هنر نپرداخت و بچیزی به جز هنر عشق سورزید ، و خدائی جز خدای هنر

نپرستید. میکلانژ با همه پیش رفتهای شگفت‌آوری که در قلمرو هنر نموده بود، در هنگام مرگ اظهار داشت که تازه‌حال‌می‌فهمم هنر چیست و باید بمیرم!

رافائل تابلوی «مکتب آتن» را در ۲۵ سالگی نوشت و آخرین تابلوی او که ناتمام مانده *Transfiguration* نام دارد. رافائل در حین نقاشی این تابلو در ۳۷ سالگی فوت کرد. الفیری، مانند اغلب شعراء از بچگی ضعیف و نحیف و حساس بود. هنوز ۸ سال بیشتر از سنش نمی‌گذشت که در اثر رنجش و افسردگی فوق العاده، در صدد برآمد با خوردن گیاه‌سمی خود را بکشد. او نخستین تراژدی خود «کلثوپانرا» را در ۲۶ سالگی نوشت و در عرض ۷ سال بعد ۱۴ تراژدی خود را تحریر کرد. و اما علت علاقه «الفیری» بنوشن تراژدی این بود که دوبار در عشق شکست خورده بود.

هنوز باصطلاح دهن شیللر بوی شیر میداد که شاعر بود چنانکه می‌گویند یک روز طوفانی بالای شاخه درختی نشسته و با وجود تمام باسمان تماشا می‌کرد وقتیکه از او سؤال کردند چرا آنجا نشسته است گفت برای اینکه می‌خواهد بداند برق از کجا می‌آید زیرا خیلی قشنگ است! گوته هنوز ۸ سال بیشتر نداشت که آلمانی، فرانسوی ایتالیائی، یونانی و لاتن را بخوبی فراگرفته بود.

در همین سن، گوته علاوه بر اینکه چندین زبان میدانست، علوم طبیعی، موسیقی، نقاشی و ادبیات هم علاقه تام داشت.

نبوغ گوته چون حریق مدهشی بود که بهر طرف زبانه میکشید.
در قلمرو علم و هنر چیزی نمانده بود که گوته با آن علاقمند نشده
باشد.

«لوب دوو گا» ۱۲ ساله و کالدرون ۱۳ ساله بودند که شروع
به نوشتن آثار ادبی خود کردند. لوب دوو گا در ۱۲ سالگی علاوه
بر نوشتن قطعات ادبی، چند درام نوشت. هنوز هیجده سال از
عمرش نمیگذشت که اثر معروف او *Arcadia* بچاپ رسید از آن
به بعد تا پایان عمر بسرعت شگفت آوری، آثار خود را بی درپی
منتشر ساخت.

کالدرون نخستین اثر خود *Carrodello* را در ۱۳ سالگی
نوشت ولتر نخستین اثر خود *Oedipe* را در ۱۹ سالگی و دومین
اثر خود *Henriade* را در ۲۰ سالگی نوشت.

ویکتور هو گو در ۱۵ سالگی نخستین تراژدی خود *Irtamene* را نوشت لامارتین تفکرات شاعرانه *Meditation Poetique* خود را در ۲۸ سالگی نوشت. از این اثر بقدرتی خوب استقبال شد که در عرض چهار سال ۴۰۰۰ نسخه از آن بفروش رفت.

«رابرت برنز» با اینکه پسر یک دهقان بود و تحصیلاتی هم نکرد از ۱۶ سالگی شروع بگفتن اشعار کرد. او در ۲۳ سالگی نخستین دیوان اشعار خود را بچاپ رساند.

جان کیتس با اینکه در ۲۴ سالگی بمرض سل در گذشت یک دیوان کلان اشعار بجای گذاشت که بعضی از آنها با اشعار شکسپیر هم طرازند.

شللى از ۱۵ سالگى شروع بگفتن اشعار خود نمود و موقعیکه در ۳۰ سالگى در دریای مدیترانه غرق شد در ردیف بزرگترین شعرای معاصر انگلستان در آمد بود.

باپرون شاعر دیگری است که از طفو لیت شاعر بود . وی در ۱۲ سالگی نخستین اشعار خود را گفت و در ۱۸ سالگی نخستین دیوان خود را تحت عنوان *Hours of idleness* بچاپ رساند. الیزابت بارت بر او نینک نخستین اشعار خود را در ده سالگی گفت و در ۱۷ سالگی نخستین دیوان خود را بچاپ رساند . آلفردتنی سون نخستین اشعار خود را در ۲۳ سالگی بچاپ رساند. «تیخوبراهه» از ۱۴ سالگی در صدد برآمد علت خسوف را بداند. با آنکه وی در آن موقع مشغول تحصیل حقوق بود عالم حقوق را روی طاقچه فراموشی گذاشت و شب و روز مشغول مطالعه کردن آسمان بود. تیخوبراهه همچنان با وجود مخالفت پدرش، بتحقیقات خود ادامه داد و در ۸۶ سالگی نخستین اثر خود به نام *De Nova Stella* را به چاپ رساند - و از آن به بعد تا ۳۰ سال دیگر باز آثار دیگری درباره علم هیأت منتشر کرد.

کپلر که از بچگی خیلی ضعیف و علیل بود مانند تیخوبراهه علاقه و افری به علم هیأت نشان می داد . کپلر در ۲۵ سالگی نخستین اثر *Mysterium Cosmographicum* را نوشت.

پاسکال از طفو لیت عشق شگفت آوری به آموختن نشان می داد پدرش میل داشت پسرش فقط زبانهای مرده را یاد بگیرد ولی پاسکال علاقه آتشین به هندسه پیدا کرد و در نهان به

تحقیقات ریاضی پرداخت پدرش وقتی که علاقه شدید او را به هندسه دید ، وی را آزاد گذاشت دنبال این فن برود . پاسکال هنوز ۱۶ سال بیشتر نداشت که نخستین اثر خود درباره هندسه تحت عنوان *Conic Sections* را نوشت و در ۱۹ سالگی وی ماشین حساب را اختراع کرد . از ۲۵ سالگی مغز بزرگ پاسکال برای اثراش آشنائی با اصول مخرب مذهب مسیحی خراب شد بطوریکه در سالهای آخر عمر خویش فقط یک اثر مذهبی و عرفانی بنام *Pensees* نوشت . پاسکال در ۳۹ سالگی درگذشت و در طی عمر کوتاه خدمات بزرگی به جهان دانش نمود .

دکارت در دوران طفولیت ضعیف و علیل و پیوسته بیمار بود ولی معدّلک عشق عجیبی به فلسفه و علوم نشان میداد وی در ۱۹ سالگی در صدد برآمد سیستم تحقیق ریاضی و فلسفی را دگرگون سازد ،

لاگرانژ ۱۹ ساله بود که بعنوان استاد ریاضیات دردانشگاه نظامی تورین انتخاب شد .

فرانسیس بیکن ۱۳ ساله بود که در کالج ترینیتی «کمبریج» نام نویسی کرد . و در همان اوقات وی طرح کتاب «ارغون جدید» *Novum Organum* را ریخت . و این اثر ، همان کتابی است که انقلابی کبیر در روش تحقیقات علمی قرون وسطی پدید آورد . «سرولیام روان هامیلتون» ۱۲ ساله بود که ۱۳ زبان را بخوبی فراگرفته بود .

وقتی که گالیله *Pulsilogia* را اختراع کرد ۱۸ ساله بود .

گالیله از کودکی استعداد فوق العاده‌ای در کارهای میکانیکی از خود بروز داده بود بطوریکه پدرش امیدوار بود وی روزی مهندس زبردستی بشود ولی وقتی که بدوران جوانی پای گذاشت علاقه مفرطی به ریاضیات، علوم، موسیقی، شعر و نقاشی بروز داد.

گالیله در طول عمر دراز خود دیوانه وار کار می‌کرد، شعار او این بود «کار کنید تا همه غصه‌ها و پریشانی‌های خود را فراموش کنید» برای او کار معالج جمله دردها بود.

توماس ادیسن طفلى بیش نبود که روزنامه *The weekly Herald* را انتشار می‌داد. ادیسن در ده سالگی کتابهای سنگینی از قبیل انحطاط و سقوط رم (گیبون) و تجزیه مالیخولیا (بورتن) و تاریخ انگلستان (هیوم) را مطالعه می‌کرد.

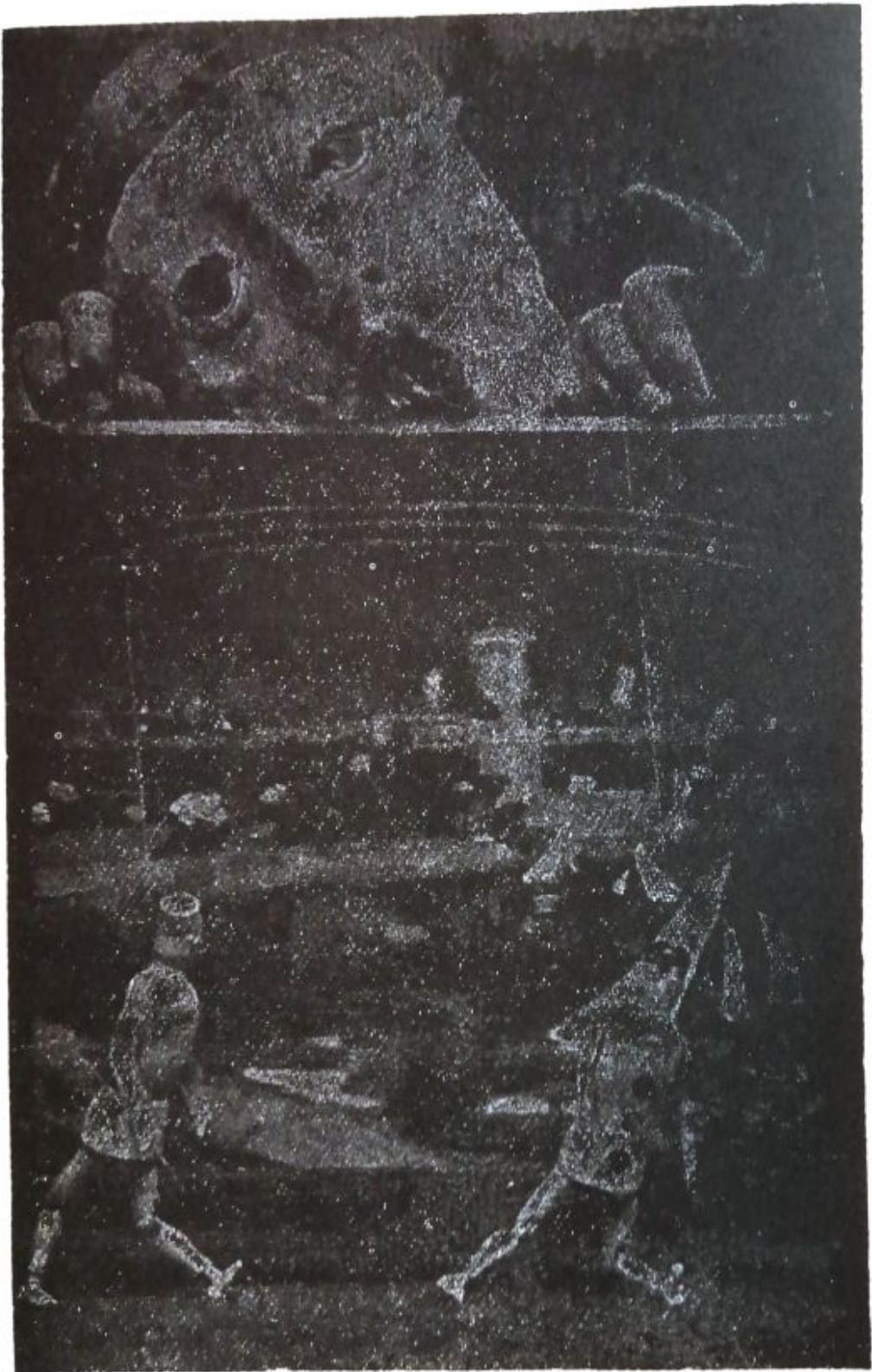
از آنچه در بالا گذشت این طور مستفاد می‌شود که دو عامل کمک بسیار به یاری بخود می‌کند: یکی کار و فعالیت است و دیگری کشف استعدادهای خود در سنین طفولیت و رفتان بدنبال تمایلات ذاتی. ما چون گنج مدفونی هستیم و گنج ما آشکار نمی‌شود مگر اینکه خودمان مهندس و خودمان معدنچی شویم. تمام اراده صدد کشف واستخراج گنجهای خود برنیائیم، نفعی از وجود ما نه بخود و نه بدیگران عاید نخواهد شد.

برای پی‌بردن با استعدادات خود، باید درون خود را کاوید و اسرار درون را کشف کرد. با اکتشاف درون انسان بنقطه ضعف

وقوت خود پی میبرد و همین اکتشاف باعث میشود، بر احتی بیشتر در زندگی پیش برود. مردان بزرگ که به اینهمه اکتشافات و اختراقات دست زده‌اند کاری جز این نکرده‌اند که درون خود را کاویده خود را تماشا کرده‌اند:

خویش را از خود بیرون آورده‌اند این چنین خود را تماشا کرده‌اند برای اینکه کوش درون بخوبی انجام گیرد، باید بعمل پردازیم شعار فلورانس نایتنگل این بود: با عمل شروع کن نه با برنامه.

ماهم باید عملابکار و فعالیت پردازیم تا گمشده‌ی خود را درون خود پیدا کنیم.



در دست سرنوشت چون عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی بدون اراده و
اختیار به رطرف رانده نشود.

افسانه‌ی سرنوشت

«عنان خود بهر موجی مده تا ناخدا گردی»

از بزرگمهر حکیم پرسیدند: «کارهابکوشش است یا قضا؟» جواب داد: کوشش قضا را سبب است» بزرگمهر در این جمله کوتاه و پرمتنی، ما را از بزرگترین قانون زندگی یعنی قانون علیت آگاه می‌کند. قانون علیت یعنی هر علت معلولی و هر معلول علتی دارد. و تقدیت، بقول امرسون چیزی جز علل شناخته نشده نیست! ولی این علل شناخته نشده غیر قابل پیش بینی نیستند. بدین معنی که از روی اعمالیکه امروز انجام میدهیم تا اندازه‌ای میتوانیم حوادت آینده را پیش بینی کرده و در کسی مبهوم از سرنوشت آینده‌ی خود داشته باشیم. زیرا از روی علل، میتوان معلولها را حدس زد. مثلا فرض کنید شخصی که امروز جوان و تندرست است اوقات خود را بله و لعب و میگساری و قمار بازی و بطالت میگذراند از وضع امروز او میتوانیم کم و بیش حدس بزنیم آتیه‌ی اوچه خواهد بود. وقتیکه شاعر میگوید:

بخوشپوشی و خوشخواری مکن خوی

بتاب از راحت پشت و شکم روی
میخواهد مارا از تأثیر و نفوذ عمل امروز در فردا، بیاگاهاند
و بطور غیر مستقیم بفهماند که راحت طلبی امروز، ثمره‌ی
خوبی ببار نخواهد آورد.

معلول همیشه از علت پیروی میکند. «بدان کاین جدا و آن
جدا نیست زاین» اعمال دیروز خالق اعمال امروز ما و اعمال
فردای مامخلوق اعمال امروز ماست. فردا در رحم امروز نهفته
است. و غالباً آن اندازه که انسان خالق حوادث است، مخلوق
آن نیست.

هر عمل، هر فکر و هر احساس امروز ما، در اعمال و افکار
فردای ما منعکس میشود. اگر امروز، خود را برای مبارزه با
حوادث ناگوار آماده کنیم، فردا بهتر از عهده‌ی مدافعته بر توانیم
آمد. چرا که اگر چه عوامل خارجی در ما مؤثرند ولی گزندی که
از این عوامل بمناسبت و باسته بطرز برخوردم را با آنهاست.
کامیابی و یا شکست در دفع هر مصیبت، و باسته بطرز تفکر و
عمل ماست. بهمین جهت در حالیکه شکست و ناکامی برای روحهای
ناتوان زهر قاتل است برای روحهای توانا، بمنزله نخستین
پلکان طلائی کامیابی است. مردوانابا هر شکست، بیکی از اسرار
کامیابی پیمیرد، او در حقیقت قوت خود را از ضعف خود
بدست میآورد و از هر شکست درسی فرامیگیرد و بدین ترتیب
بر تیره بختی‌های خود میخندد و سرانجام پیروز میشود. پطرکبیر

این راه را در پیش گرفت او آنقدر در برابر شکستهای که بدست شارل دوازدهم براو وارد شد مقاومت کرد، تا پیروز گردید و بدین ترتیب فولی را که داده بود عملی کرد: «آنقدر شکست میخورم تا راه شکست دادن را بیاموزم»، وقتیکه مساقیت، فداکاریهای را که یطر در راه بدست آوردن کامیابی برخود هموار میکرد دید با آغوش باز باستقبالش شناخت.

حوادث همیشه بنفع مانیست. حتی تواناترین اشخاص با حوادث ناگوار روبرو میشوند. ولی توانا با حوادث ناگوار مبارزه میکند و بر آنها چیره میشود ولی ناتوان آنرا «قسمت» نامیده با کمال خواری و بیچارگی تسلیمش میشود.

فلسفه‌ی تقدیر، فلسفه‌ی ضعفاء است. اعتقاد به قسمت گریزگاهی است برای ناتوانانی که همت آنرا در خودنمی‌بینند با مشکلات مبارزه کرده بر آن چیره شوند. تنبیه و بیحالی ضعفاء مانع آنست که آنان با مشکلات مبارزه کنند و آنچه را که «قسمت» مینامند، از خود دور نمایند و اگر نه آنان خوب میدانند که طالع و اقبال هوا دار کسی است که هوا دار فعلیت و مبارزه است.

انسان برای فلنج کردن قوای دماغی خود وسائل مختلفی اختراع کرده است یکی از این وسائل تربیک، دیگری مشروب، سومی همین توهمنی است که تقدیرنام دارد. کسانیکه گرفتار توهمن «تقدیر» میباشند، مانند اشخاصی هستند که در خواب راه میروند. اینها از خود هیچگونه اختیاری ندارند. حوادث آنها را بجلو میبرد، اینها مغز خود را هرگز برای حل مشکلات خود بکار

نمیاندازند . اینها اقبال را یک نیروی نامرئی و یا یک علت مجهول کشف نشدنی و یا یک حادثه غیر قابل محاسبه میدانند و هرگز نمیتوانند باور کنند که اقبال همه جا در پرواز است و هر کس که بتواند شکارش کند، صاحبیش خواهد شد.

اینکه فلسفه تقدیر، همیشه معلول ضعف و ناتوانی است، یک حقیقت علمی میباشد. ایرانیان ، مثلا ، تازمانیکه توانا بودند هرگز به قسمت و تقدیر، اعتقاد نداشتند. ایرانیان باستان خود را مسئول سرنوشت خود میدانستند و معتقد بودند هر چه بیشتر بر افکار خود مسلط باشند، بر اعمال و گفتار خود هم مسلط خواهند گردید. و همین اعتقاد باعث شد آنان بر دیگران برتری جویند زیرا کسی که زمام سرنوشت خود را در دست دارد، قادر است زمام سرنوشت دیگران را هم در اختیار خود درآورد و عکس آن هم صحیح است. یعنی کسی که زمام اختیار سرنوشت خود را بدست ندارد، اسیز و برده کسانی میشود که سرنوشت خود را در دست دارند.

فلسفه زیانمند «قسمت» و «تقدیر» از بعد از تسلط اقوام بیگانه بر ایران رواج یافت. اگر چه خوانندگان کم و بیش از سخنانیکه شعرای مادراین باره گفته اند، واقعند معذلك بی مناسبت نخواهد بود اگر چند تا از گفته های آنان را اینجا نقل کنیم: برد کشتنی آنجا که خواهد خدا اگر جامه بر تن درد ناخدا ! اگر بهر سرمیت هنر دو صد باشد هنر بکار نیاید چوبخت بد باشد

«سعدی»

کسی نتواند گرفت دامن دولت بزور»

«کوشش چه سود چون نکند بخت یاوری»

«سعدی»

گر زمین را باسمان دوزی
ندهندت زیاده از روزی !
قضاد گرنشوند گرهزار ناله و آه
شکریاشکاپت برآید از دهنی

﴿سعدی﴾

قضای نبیشه نشاید سترد

قضای آسمانست این دگرگون نخواهد شد!

«فردوسي»

البته در مقابل این نوع سخنان تیره، کلمات درخشانی هم

می یا بیم:

همت اگر پایه فزانی کند پشه بی بال همایی کند

همت اگر پای بمیدان نهد گوی فلک در خم چو گان نهد

و حشی

رشته تدبیر زنجیر باشد سخت تر

میرد با تدبیر اندر بند آردشیر را

پارسای تو سر کانتی

چو تو خود کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک اختری را

«ناصر خسرو»

بدست من وتوست نیک اختری اگر بد نجوئیم نیک اختریم

اینکه گونی این کنم و آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

«مولوی»

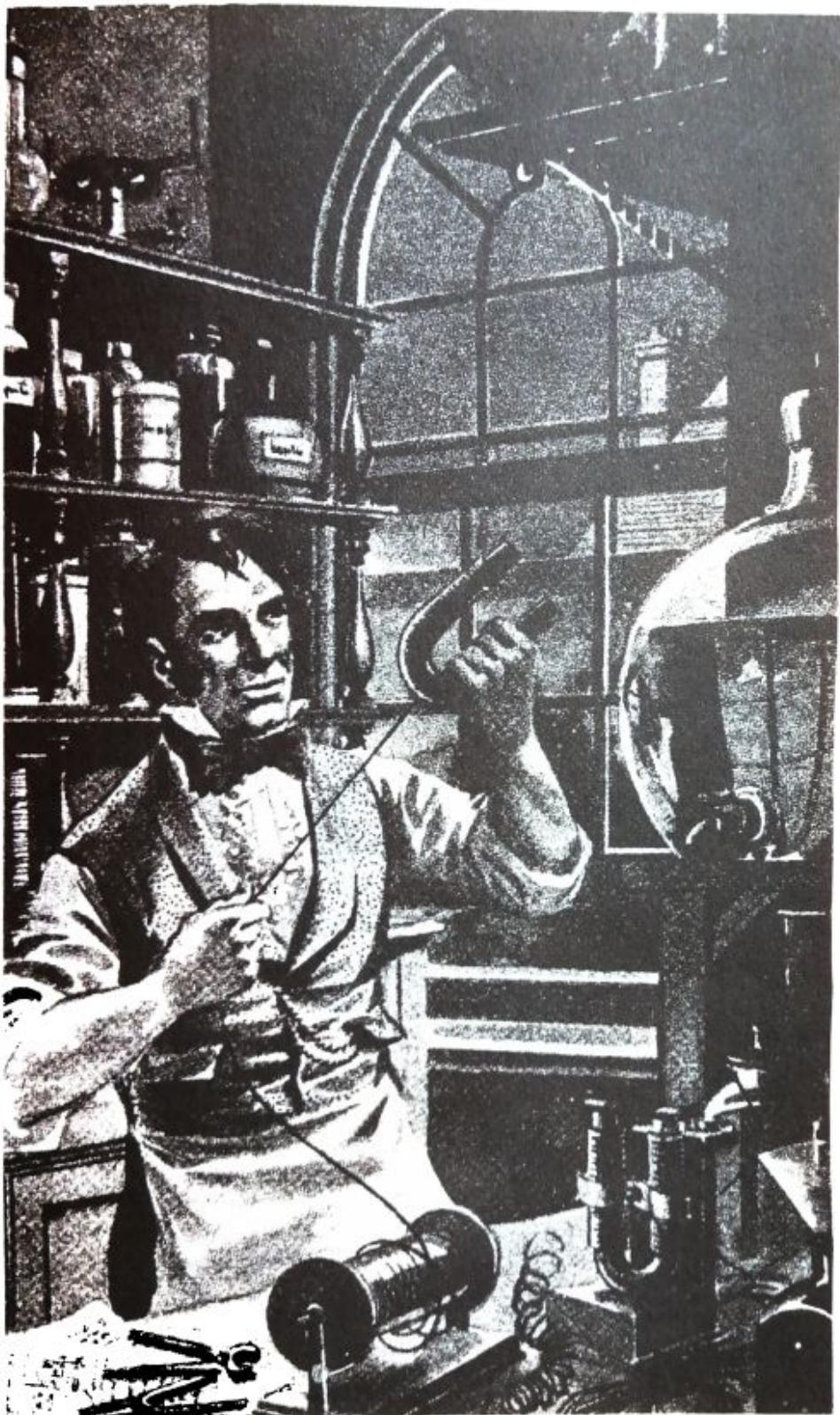
ولی سخنان نوع اول بقدرتی زیاد است، که سخنان نوع دوم را کاملاً تحت الشعاع قرارداده است. بهمین جهت باید در موقع مطالعه کتابها، بااین نوع بد آموزیها، بهشدت مبارزه کنیم تا بجهت باستقبال نکبت نرویم

گفتار خود را با سخنان پر مغز اسپورجئون پایان میدهیم:
«من هرگز بشانس واقبال اعتقاد نداشته‌ام جزا ینکه خیال می‌کنم اقبال شخص را از روی خندق عبور میدهد بشرطیکه آن شخص خوب بجهد و یک قطعه گوشت در ظرفش مینمهد بشرطیکه از باغچه و گوسفند خود موازنی کند.

اقبال غالباً بکسانی روی می‌آورد که بدن بالش می‌روند. بعقیده من اقبال فقط یک بار بدرخانه هر کس دق الباب می‌کند ولی اگر کار و فعالیت در را بازنگند، اقبال هم می‌رود.»



لورویگ وان بتهوون - مردی که بمبارزه سرنوشت شتافت.



برای مرد با اراده هیچ چیز امکان ناپذیر نیست

اعجاز اراده

«برای خواهش خویش بکوش»
«تا بخواهش خود بررسی»
«آذر آباد»

در میان حیوانات، فقط انسان میتواند گره غیر ممکن را بگشاید و نایافتنی‌ها را بجوید و بر اسرار درون دست یابد زیرا فقط اوست که با نیروی اراده خارق‌العاده‌ای مجهز میباشد.

البته حیوانات هم دارای نیروی اراده هستند ولی اراده آنها کور و نابخود آگاه است. ولی در انسان این اراده کور و نابخود آگاه، بخود می‌آید و بینا می‌شود. و بکمک همین اراده انسان بر غرائز بهیمی خود چیره شده بر سایر حیوانات برتری می‌جوید.

ولی انسانهایی هم هستند که از این لحاظ از حیوانات بهتر نمی‌باشند یعنی انسانهایی هم هستند که اراده کور و نابخود آگاهی دارند که هر لحظه بشکل بت عیاری در می‌آید. کسانی که در جام لزان هوس غوطه میخورند و اوقات خود را بمیگساري، قمار-

بازی و خوش گذرانی میگذرانند از این گروهند. اینها از حیوانات پست ترند زیرا با وجود داشتن یک نیروی اراده خارق العاده، زندگی خود را بحد یک حیوان پایین آورده‌اند. این بر دگان اراده حیوانی در شعله‌های خانمان‌سوز هوش‌های لگام گسیخته خود می‌سوزند و بی‌اینکه از اراده انسانی خود که همان اراده تهدیب نفس، اختراع، اکتشاف، تحقیق و ابتکار است سودی ببرند، چندی بازیچه تطاول دست زمانه شده سپس با خفت و خواری دنیا را بدورد می‌گویند.

این نوع آدمهای بی‌شور و هیجان و بی‌هدف که خور و خواب تنها کار و سرگرمی‌شان می‌باشد، بعقیده خود بحداکثر از مائدۀ‌های زمینی استفاده می‌کنند حال آنکه در حقیقت خود را در گرداب هوی و هوس غرق می‌کنند.

پیروی از هوی و هوس از خصوصیات ضعفاء و داشتن اراده قوی و تزلزل ناپذیر مختص اقویاء است. موفقیت و شکست ما بستگی دارد باینکه جزو کدام طبقه می‌باشیم: اقویاء با ضعفاء. هرقدر مشکلات ما بیشتر گردد اراده و انرژی بیشتری لازم خواهیم داشت. داشتن اراده قوی قدم اول برای هر نوع موفقیت است. زیرا وقتیکه اراده قوی باشد، انسان همیشه با مشکلات مبارزه کرده هرگز تسلیم نمی‌شود. همانطور که همه کس خوش می‌آید لگدی بسگ ترسوب‌زندولی از سگ‌دلیر و گزنده می‌ترسد فرار می‌کند، همچنان همه کس دوست دارند سر بر سر آدمهای ضعیف الاراده بگذارد ولی در برابر مردقوی الاراده، حتی شکست‌ها و ناکامی‌ها

خود را می‌بازند و بعقب نشینی می‌پردازند.

زندگی پر از مخاطرات است. مرد باید با خطر عادت کند تا بتواند زیر پنک حادثات، بفولاد آبدیده مبدل گردد. آدم با شخصیت وبا اراده حالت فنر را دارد و بهمین جهت حوادث نمیتوانند با وصدهای بزنند ولو هزاران بار پیچ و تابش دهند. مرد باید همیشه انرژی خود را ذخیره کرده حالت یک مهاجم را بخود بگیرد. بهترین طرز دفاع، حمله است.

کسانیکه با بردبایی حملات روزگار را تحمل می‌کنند و یا اینکه فقط بدفاع می‌پردازند، زیر پنک حادثات خرد و خمیر می‌شوند. فاتح تنها کسی است که بحمله می‌پردازد و با سرنوشت شوم خود گلاوبز شده آنرا برمی‌مین می‌کوبد.

برای اینکه قوی باشد، مرد باید همیشه ببالانظر بدو زدو پیوسته بخود بگوید: «جای من در قله کوه است. من باید چون شهبانو را روی کوه یعنی جانیکه بادهای قوی می‌وزند و خورشید شرربار می‌تابد، بسربرم.» عناصر موفقیت تنها در یک چنین افراد متهر و بیباک جمع می‌شوند. اشخاصیکه در هیچ کار شک و تردید بخود راه نداده و افکار سست و تلقینهای مضمر را از خود دور کرده و با اعتماد بنفس به پیش می‌تازند، این گونه افراد هرگز فکر شکست بخود راه نداده و از موانع نهرا سیده با تمام قوا بسوی هدف پیش می‌روند. و مانند یک کوهنورد از یک بلندی به بلندی دیگر صعود کرده بخود پیوسته می‌گویند: «برای بالارفتن از آنجا به نقطه بلندتری صعود می‌کنم. کار من صعود خواهد بود

وبس، هر نوع تمایل به سستی و ضعف را باشلاق اراده‌ام مغلوب و منکوب خواهم کرد.»

تنها داشتن این نوع افکار کافیست شخص را در برابر هر نوع مشکلات، قوه‌پایداری خارق العاده‌ای بدهد بشر طیکه این نوع افکار عمقی باشد نه سطحی. تأثیر این نوع افکار در موقعیت یأس مانند تأثیر تابیدن روشنایی درون یک اتاق تاریک پس از بالازدن پرده‌ها و باز کردن پنجره‌هاست. در اثر این نوع افکاریک نور امید فوق العاده‌ای تابیدن می‌گیرد و در اثر تابیدن این نور، ظلمت یأس از میان برخاسته و یک قدرت مخفی در دورنما پاییدا می‌شود. ما بایستی فوراً با کمک آن بکوشش و فعالیت پردازیم تا در پرتو این کوشش، جاده موفقیت هموار گردد. آنچه فوقاً ذکر گردید یک نقشه عملی برای تغییر سرنوشت است.

یک چنین القات روحی، تأثیر شگرفی در اعمال شخص نموده او را بفداکاریهای غیر مترقبه و ادار می‌کند. و سرانجام همین فداکاری‌ها باعث می‌شود که این گونه اشخاص به‌هدف و آمال خود رسیده تدارک یک دیدار، ملاقات دیگری، با موفقیت بزرگتری به‌بینند.

اینک برای اینکه خوانندگان عملاً اعجاز اراده را المی‌س و احساس کنند چند مثال از سرگذشت مردان بزرگ ذکرمی‌کنیم: در یکی از روزهای اوت ۱۸۰۷، قرارشده‌کشته «کلرمونت» که در رود شمالی نیویورک لنگر انداخته بود، در رود هو دسن بحرکت درآید. مردم کنار اسکله جمع شده بودند تا این کشته

عجب و غریب را که بابخار راه میافتد تماشاکنند.

دوستان مخترع کشته (رابرت فولتون) هم در آنجا اجتماع کرده بودند و همه مأیوس و محزون و ساکت بودند زیرا اطمینان داشتند کشته کلرمونت کار نخواهد کرد. آنوقت در ساعت يك بعد از ظهر «کلر مونت» ناگاه برآهافتاد. تمام نگاهها با تعجب به آن خیره شد و لی هنوز کشته خیلی دور نرفته بود که مجدد آمتوقف گردید. آنوقت هیچ سخن تحقیر آمیزی نبود که نشار مخترعش نشود یکی گفت: «من گفتم این کشته کار نخواهد کرد» دیگری گفت: «مگر می توانستید انتظاری جز این داشته باشید» سومی گفت: یک نقشه احمقانه است! چهارمی گفت: بیچاره فولتون حاضر نبود به نصیحت کسی گوش کند! پنجمی گفت: اینهم جنون فولتون است.

درین این سخنان تحقیر آمیز صدای مردانه مخترع شنیده شد که می گفت: من نمی دانم به موتور این کشته چه صدمه ای رسیده ولی اگر نیم ساعت آرام باشد و صبر کنید، من کشته را دوباره برآه خواهم انداخت و با اینکه از راه انداختن آن صرف نظر خواهم کرد.

مردم با تمسخر گفتند: «تقاضای بسیار بجایی است!» فولتون عیب کار را دریافت و در عرض چند ثانیه بعد کشته مجدد آبراه افتاد. همه خیره خیره با آن نگاه می کردند. هیچ کس نمیتوانست باور کند آنچه را که می بینند حقیقت دارد.

وقتی که واسکوداگا مابقی صد مسافت به هند از طریق دماغه

امید پا همراهانش سوار کشتب شد، عده‌ای از اهالی شهر که به بذرقه آمده بودند با تأثیر عزیمت کشتی‌ها را تماشا می‌کردند زنی با گریه و شیون گفت: آن‌ها دیگر مراجعت نخواهند کرد، دریای عظیم ظلمت آنها را فروخواهد بلعید! « ولی معذلك واسکوداگاما، از عزم راسخ خود دست برنداشته عازم سیر و سیاحت در دریاهای معجهول گردید.

موقع عبور از خلیج سن‌هلن طوفانی عظیم برخاست. فضای تاریک شد. امواج دریا میل اژدهای خشمگین، دیوانه واربکشتی حمله می‌کرد. ترسی عظیم در دل جاشویان کشتی راه یافت. همه به واسکوداگاما التماس کردند برگردد ولی اراده او آهنین بود. میدانید در برابر گریه وزاری جاشویان واسکوداگاما چه گفت؟ وی بانک برآورد: «جرأت داشته باشید. مابرای کسب افتخار و بزرگی آفریده شده‌ایم. نگاه کنید حتی دریاهما از هیبت ما برخود می‌لرزند؟» جاشویان ناامیدانه بفعالیت ادامه دادند و دیری نگذشت که یک دفعه هواروش شد و دریا آرام گشت. طوفان خوابید. آنها از خطر جسته بودند یعنی دماغه امیدرا دور زده بودند،

موقعی که مازلان خواست با پنج کشتی کهنه و پوسید. بدور دنیا مسافرت کند، ملاحان باواندرز دادند از این کار جنون آمیز دست بردارد آنها گفتند: پس از یک هفته مسافرت روی دریا، تخته‌های پوسیده این کشتی از هم خواهد شکافت و همه مثل موش غرق خواهند گشت.

مازلان مؤدبانه باندرزهای آنها گوش داد. او هم میدانست که بکار خطرناکی دست زده است ولی وی مصمم بود باخطر گلاویز شده، مظفو پیروز شود. نام یکی از کشتهای او «پیروزی» بود. ماژلان می خواست تحت لوای این شعار دنیا را فتح کند.

وقتی که ماژلان و همراهانش بجایی که امروز موسوم ببغاز ماژلان است رسیدند، جاشویان کشتی بداد و فریاد پرداخته گفتند: «کسی هنوز در اقیانوس واقع در آن طرف بغاز نرفته است. از مخاطرات و طول راه کسی خبر ندارد. خوار و بار ماکم است.

نمی توانیم جلوتر برویم، پس بهتر است برگردیم.»

ماژلان بانگ برآورد. «حق باشیم است. مسافت ماطولانی و پر خطر خواهد بود. خوار و بار مادر شرف اتمام است ولی بدانید که شما قهرمان هستید و اگر این مسافت باموفقیت بپایان رسد، دنیا هرگز شما را فراموش نخواهد کرد. من شخصاً حاضر می خواهم موجود در کشتی را بخورم ولی برزنگردم. شما چه خیال دارید؟ می خواهید همراه من باشید و باین که خیال مراجعت دارید؟ جاشویان فریاد زدند: خیر، ما با شما می آئیم. ماتا آنطرف دنیا هم بدنیال شما می آئیم.»

انفاقاً روزی رسید که پیشگوئی ماژلان درست درآمد. آذوقه تمام شد و ماژلان دستور داد چرمهای موجود در کشتی را بجوشانند و بخورند ولی در عوض همانطور که ماژلان گفته بود، آنها بپیروزی بی نظیری هم نائل گشتند.

برای مرد با اراده هیچ چیز غیر ممکن نیست . یک سرباز مقدونی به اسکندر گفت . « من نمی توانم این کار را بکنم » جهانگشای مقدونی فریاد زد : « برو گم شو . برای کسی که سعی کند ، هیچ کار غیر ممکن نیست . » درباره اندازه تأثیری که اراده در سرنوشت انسان دارد ، گوته چنین می گوید : « کسی که دارای عزم راسخ است ، جهان را مطابق با میل خود عوض می کند . » مرد با اراده گوئی دارای طلسی است . زیرا وی بهر کاری دست بزند ، موفق می گردد . علتیش هم اینست که نه شکست و نه ناکامی و نه حادثه هیچ یک قابل نیست بر اراده قوی پیروز شود . مردقوی الاراده ، مافوق تمام حادثات اعم از خوب یا بد ، میباشد . موفقیت در زندگی وابستگی مستقیم دارد به اندازه قوت اراده یعنی هر چه نیروی اراده ما قویتر باشد ، موفقیت ما بزرگتر و هر چه ضعیف تر باشد موهمندی ما کوچکتر خواهد بود . علت این که اغلب مردم خیلی کم موفق می شوند همینست که اراده شان خیلی ضعیف است بقول ویکتور هوگو : مردم فاقد توانائی نیستند بلکه فاقد نیروی اراده اند .

از مشخصات کلیه مردان بزرگ داشتن نیروی اراده خارق العاده است . بطوری که می توان گفت اگر مانیروی اراده را از مردان بزرگ بگیریم ، دیگر آنها چیزی نخواهند داشت تا بوسیله آن جلو بروند . نیروی اراده ، قوهی محركه آنهاست . نیروی اراده همان اهمیت را برای مردان بزرگ دارد که بنزین برای اتومبیل ، نفت برای چراغ ، ذغال سنک برای لکوموتیو

دارد علت اینکه فلسفه تقدیر و قسمت، بدترین فلسفه هاست همینست که اعتقاد باین قبیل مزخرفات موجبات ضعف اراده را فراهم می‌کند. کسی که تصور می‌کند یک نیروی غیبی بر کلیه کارهای او نظارت می‌کند، تن به قضا داده هرگز برای بیهود وضع خود فعالیت نمی‌کند. و همین سنتی و عدم فعالیت باعث می‌شود روز بروز عقب‌تر برود. آلفرددوموسه می‌گوید: «فقراء نه جیبی دارند و نه پولی که در آن بگذارند و نه فکری که غصه پول و جیب را بخورند». چرا فقراء چنینند؟ برای اینکه بی‌اراده‌اند وزندگی خود را بدست قسمت و تقدیر و موهوماتی از این قبیل سپرده‌اند.

ولی بر عکس مردان بزرگ که خود را خالق سرنوشت خود می‌دانند پیوسته با مشکلات مبارزه می‌کنند و پیروز می‌شوند. اینها حتی در آستانه بزرگترین سقوط‌ها کمال مطلوبشان را فراموش نکرده بمبازه ادامه می‌دهند و درنتیجه بالاخره بمقصد می‌رسند و آنچه را که می‌خواهند بدست می‌آورند.



توماس ادیسون :

نمونه کامل یک مرد موفق با اراده‌ئی راسخ



در آغاز جوانی راکفلر دو تصمیم بزرگ گرفت ! ثروتمند شدن و
بطول عمر نائل گشتن با رعایت اصول بهداشت قریب صد سال عمر کرد
و با ۲۰ دلار میلیارد شد.
در عکس فوق راکفلر و پسرش دیده میشود

نقش شخصیت

«اگر قدر خود بدانی قدرت فزون شود»

سعدی

هر کس شخصیت مخصوص به خود دارد ولی خود از این حقیقت غافل است. اغلب مردم از افکار دیگران اشباع شده‌اند و با شخصیت دیگران زندگانی می‌کنند گواینکه در باطن شخصیت حقیقی خود را محفوظ نگاه می‌دارند زیرا شخصیت همیشه ثابت و تغییرناپذیر است، منتهاد رصورت نامساعد بودن محیط در ضمیر ناخود آگاه که منطقه‌ی تحت الارضی وجود آدمی است بسر می‌برد. اغلب مردم اسیر محیط خود و اسیر افکار اقین شده هستند. از مشخصات مردان بزرگ همینست که بشخصیت منحصر بفرد خود پی برده و بر طبق تمایلات درونی خود زندگانی می‌کنند و اعتمانی به عرف و عادت محیط خود نمی‌کنند. بهمین جهت این گروه، در رفتار و کردار و افکار عجیب و غریب بنظر می‌رسند ولی راز ابتکارات و اکتشافات آن‌ها در همین است که با محیط

خود همزنگ نمی‌شوند.

اعتقاد داشتن بافکار مخصوص و پیروی از تمایلات مخصوص خودتان و همزنک نشدن با جماعت - اینها نشانه داشتن شخصیت است . عوام بطور کلی مقلداند و تقلید هم یعنی قتل شخصیت لذا عوام هر روز بر زنک دیگری درمی آیند و هرسازی برای آنها زده شود ، بر طبق آنکه آن ساز می‌رقصند ولی حساب آنهایی که از شخصیت مخصوص خود پیروی می‌کنند جداست . اینها تقلید نمی‌کنند ، پیروی نمی‌کنند و راه و روشی مشخص دارند . اینها را نمی‌توان در زنجیر مقررات و قوانین مقید ساخت و یا با فکار فرمایشی پای بندشان کرد . وجود آنها را به چوجه نمی‌شود خرید و شخصیت آنها را به چوجه نمی‌توان عوض کرد . اینها بر طبق شخصیت بی‌نظیر خود زندگانی می‌کنند و لذا زندگانی‌شان هم بی‌نظیر است .

این رفتار عجیب و غریب آنها ، موجب می‌شود فاصله عمیقی بین آنها و مردم ایجاد شود . گناه اینها فقط آن است که خود را در زندگی همانطور که حقیقتاً هستند ، ظاهر می‌سازند و مثل سایر مردم ماسک به صورت خود نمی‌زنند و ادای دیگر انرا در نمی‌آورند و همزنک جماعت نمی‌شوند .

مردم عادی در زندگی مانند هنرپیشگانی هستند که همه نقش واحدی را بازی می‌کنند . مردان بزرگ و اشخاص با شخصیت چون ادای کسی را در نمی‌آورند و همانطور که هستند ، روی صحنه گیتی ظاهر می‌شوند ، لذا نقش‌های متفاوتی بازی می‌کنند و

همین عدم همنزگ جماعت شدن، باعث می‌شود آنها مبتکر، کاشف و مخترع شوند.

پس میتوان گفت هر کس برای خودش قانونی است. هر کس میتواند طبق قانون خاص وجود خود زندگانی کند و از نقلیده یک نوع انتشار است بپرهیزد. هر کس می‌تواند از مقررات اجتماع که با قانون وجود او منافات دارد، سرپیچی کرده و بازیچه تمایلات این و آن نگردیده بر طبق قانون وجود خود بسربرد و با پیش گرفتن این روش، کاشف مخترع، مبتکر و محقق گردد.

برای اینکه توضیع بیشتری در این باره بدھیم میگوئیم: وجود هر کس دارای دو جنبه است: یک جنبه اش مثبت و جنبه دیگر ش منفی است. جنبه مثبتش او را بتبعت از قانون وجود خود برمی‌انگیزد و جنبه منفی او را به تبعیت از قانون اجتماع و ادار می‌سازد، اکثریت مردم از جنبه منفی وجود خود پیروی می‌کنند ولذا از زندگی خود نتیجه منفی و انفعالی می‌گیرند و همیشه رل یک تماشاجی را بازی می‌کنند ولی مردان بزرگ از جنبه مثبت وجود خود پیروی می‌کنند ولذا همیشه اعمالشان مثبت است.

بنابراین برای اینکه مجھول نمانیم و شخصیت ما در معادله وجود، حکم «ایکس» را پیدا نکنند، باید بکشف شخصیت مخصوص خود پرداخته از آن پیروی کنیم. هر گز نباید فراموش کرد که براثر وجود این شخصیت مخصوص درونی است که هر کس

می‌تواند وجودی بی‌نظیر گردد و مکارهای بی‌نظیر انجام بدهد.
ولی این بی‌نظیری فقط وقتی جلوه می‌کند که ما این شخصیت
مخصوص را کشف نموده و آنرا بپرورانیم.

در زندگی اشخاصی که شخصیت ویژه خود را پرورش
نداده‌اند، هیچ اتفاق خارق العاده‌ای رخ نمی‌دهد و هیچ عمل مهمی
توسط آن‌ها صورت نمی‌گیرد. درخت وجود آنها بی‌برگ و شمر
است. اینان که عمرشان وقف خدمت به حلق، جلق و دلق شده
است، هرگز به اسرار درون خود پی‌نمی‌برند و ماشین‌وار، زندگی
یکنواخت خود را طی کرده گوسفند بدنیا آمده و گوسفند هم
می‌میرند.

ولی زیادهم نقصیر ندارند زیرا پس بردن بشخصیت و
تربیت آن زحمت دارد. شخصیت باید مانند یک نهال پرورش
یابد تا بارور گردد. شخصیت مفت و رایگان ثمر نمی‌دهد. همین
زمینتکه پرورش شخصیت ایجاد می‌کند موجب گردیده است
مردم در راه تربیت آن کوشش نکنند زیرا انسان فطرتاً تنبل است
و می‌خواهد در تمام کارهای کمترین مانع برخورد نکند همین تنبلی
مفرط او باعث می‌شود از افکار دیگران اشبع شده، مانند دیگران
زندگی کند و مانند دیگران بتفکر واستدلال بپردازد.

نقش مطالعه

کتاب بزرگترین میراثی است که در عرض ده هزار سال تمدن از گذشتگان بما رسیده است. برآهمیت کتاب روزبروز افزوده می‌شود زیرا کتاب گنجینه اسرار آدمی است. کتاب بمنزله‌ی پلی است که مغز‌ها را به مرتبه می‌سازد و در اثر این ارتباط، مغز‌ها در حل مشکلات از هم‌یاری می‌گیرند و در اثر همین ارتباط، کتاب‌ها زندگی انسان را عوض می‌کنند و افق‌های نوبروی بشر می‌گشایند و زندگی اورا وسیعتر، عمیقتر و غنی‌تر می‌سازند تأثیر و نفوذ مطالعه بحدی است که افرادیکه کتاب مطالعه می‌کنند چیزهایی در دنیا می‌بینند که اشخاص بی‌سواد «که واقعاً کور هستند» حتی بخواب نمی‌بینند.

کتاب آهنگ زندگی را عوض می‌کند و افکار را در مجري ای تازه می‌اندازد و دنیاهای نوینی می‌آفریند. کتاب ما را بدنبالی پنهان اور تجارت دیگران آشنا می‌سازد و ما را قادر می‌گرداند از تجارت دیگران استفاده کنیم و در راه تاریک ولگزان زندگی

بکور مالی نپردازیم،

همانطور که ورزش جسم را قوی می کند، مطالعه هم قوای دماغی انسان را قوی می گرداند. مردی که مطالعه می کند، بجای یک مغز چندین مغزدارد و بجای یکنفر چندین نفر است. مطالعه راه تحصیل علم را کوتاه و درنتیجه عمر را دراز می کند.

بدون مطالعه افق فکر انسان خیلی محدود است ولی یکمک مطالعه او میتواند زندگی خود را نوسعه دهد زیرا هر چه معلوماتیک فرد بیشتر شود، از محدودیت بیشتر خارج میگردد. ایدیگر زندانی وجود خود نیست بلکه مانند سیاحی است که در فراغت زمان و مکان مشغول سیرو سیاحت است.

بنابرین یک قسمت از وجود ما را مطالعات ماتشکیل میدهد. از آن مهمتر آن است که عادات فکری ما و تصریمات مهم ما و طرز زندگی ما ارتباط زیاد به نوع مطالعات ما دارد. مطالعه نه تنها شخصیت و افکار ما را قالب ریزی می کند بلکه قسمتی از مقدراتمان را نیز تعیین مینماید.

کتاب بسیاری از اشخاص را از تباہی نجات بخشیده است. (تماس هود) در این باره می گوید: «میل و علاقه طبیعی من به مطالعه کتاب، کشتی زندگانی مرا در اوائل عمر از غرق شدن در گرداد جهالت و فساد اخلاق رهائی داد. در صورتی که هر کس مثل من در اوان طفولیت از نعمت مراقبت و غم خواری والدین محروم باشد بندرت میتواند از این گرداد هائل نجات یابد.» و گور کی می گوید: «کتابها مرا از شر بسیاری چیزها در

امان نه گذاشت. از آن جمله از خوشی متوسط و گاه عشق پست.
من برای شادیها و رنجهای عشق چنان مقام والائی می‌شناختم
که غیرممکن بود بتوان با پلیدیهای یک هوس‌باز بیدرد سر اشتباه
کرد.» گور کی بقدرتی از آغاز جوانی شیفتۀ کتاب بود که بقول
خودش «همانطور که دیگران یک پول سیاه را گدائی می‌کنند،
منهم بگدائی کتاب می‌پرداختم.»

بهترین استفاده‌ای که از مطالعه می‌توان کرد بی‌نیاز شدن
از دوستان سطحی و دروغین است. بهترین کتابها بهترین دوستان
ماهستند و وقتی که با بهترین کتابها آشنا شویم، از معاشرت
با بهترین افراد برخوردار خواهیم شد. کتابها این برتری را
بر دوستان دارند که امکان ندارد خیانت کنند و یانو میدمان سازند
و یانر کمان نمایند.

بسیاری از افراد به بجهة اینکه وقت برای مطالعه ندارند
کتاب نمی‌خوانند حال آنکه اگر آنها فقط روزی نیم ساعت
وقت صرف مطالعه کنند قادر خواهند بود در طی سال ۷۳۰۰ صفحه
مطالعه کنند زیرا در عرض نیم ساعت حتی یک خواننده عادی
 قادر خواهد بود ۲۰ صفحه مطالعه کند.

یکی از نویسندگان آمریکائی معتقد است یک خواننده
عادی می‌تواند هر ثانیه چهار کلمه و در هر ساعت تقریباً ۴۵۰۰
کلمه بخواند بعبارت دیگر یک شخص عادی چنانچه روزی
یک ساعت وقت صرف مطالعه کند قادر خواهد بود در عرض سال
پنج میلیون کلمه بخواند. پنج میلیون کلمه عبارت از ۵۰ کتاب

معمولی خواهد بود ولی کسی که عادت بسریع خواندن کرده است می تواند در همین مدت خیلی بیش از این کتاب بخواند.

تصور می کنیم تأکید بیش از حد اهمیت مطالعه در زندگی غیر لازم باشد زیرا آنچه عیان است چه حاجت به بیان است . لذا اینک توجه خواننده را به نکاتی چند درباره فن مطالعه کتاب جلب می کنم .

مطالعه هر پیچیده‌ای است . انسان باید با چندین هنر مسلح باشد تا بتواند خوب از عهده‌ی مطالعه برآید . مثلاً باید بتواند بسرعت جملات را از نظر بگذراند و بسرعت حشو و زوائد را نادیده گیرد و نکات انسانی را تشخیص داده پی‌بمعنى هر جمله ببرد .

خواننده خوب باید بتواند سبکهای مختلف نویسنده‌گان را درک بکند تا بتواند بروشی که آنها در بیان افکار پیش‌گرفته‌اند پی‌ببرد چه هر نویسنده بطرز خاصی افکار خود را بیان می‌کند . مثلاً یک نویسنده برای گفتار خود صفری و کبری می‌چیند و دیگری بصورت سوال‌ثواب جواب نوشته خود را مینویسد : و چهارمی افکار خود را بدون ترتیب و بطور آشفته و درهم بیان می‌کند . پیدا است تا شخص بطرز تفکر و طرز بیان نویسنده آشنا نشود ، نمی‌تواند بطرز صحیح از نویشه‌هایش استفاده کند .

مطالعه حقیقی یک عمل خلاق است زیرا خواننده باید علاوه بر ادراک عقائد نویسنده سعی کند تفسیری صحیح از نوشته بنماید و نتیجه صحیح بدست آورد . اگر مطالعه بطرز صحیح

انجام نگیرد، جز مشتی الفاظ مهم و گنک و بیمعنی چیزی نظر خواننده را بخود جلب نخواهد کرد.

خواننده ماهر، برای اینکه مطالب را خوب درکنند توجه بجملات میکند نه کلمات، و بدینوسیله بمطالب اساسی پی برده باحذف حشووزوائد، در وقت خود صرفه جوئی می کند.

البته کتابهای هم هستند که دارای حشووزوائد نیستند ولی اینگونه کتابها خیلی معده دند. اغلب کتابها پر از حشووزوائدند و خواننده زیرک باید یادبگیرد چطور این حشووزوائد را بطور سطحی به خواند و دقیقاً بمطالب اساسی توجه کرده شیرهای مطالب را در مغز خود جای بدهد.

بعضی از کتابها پر از سوالات است و برخی پر از سؤال وجواب و پاره‌ای تنها دارای جواب، خواننده باید بداند کتابی را که مطالعه می کند از کدام نوع کتابهای است زیرا بامعلوم کردن این موضوع، کار خود را نسبتاً آسان می کند.

گاهی ممکن است نویسنده‌ای سؤالی را مطرح کند و پیدا کردن جواب آنرا بخود خواننده حواله کند درین صورت باید جواب چنین نوشته را نخست از خودمان بخواهیم و اگر موفق به پیدا کردن جواب قانع کننده نشدیم سعی کنیم با مطالعه کتابهای دیگر جواب قانع کننده بیابیم.

و بعضی اوقات یک نوشته باسئوال آغاز می شود و خود نویسنده جواب سؤال خود را می دهد. در این صورت کار خواننده آسان است زیرا کافی است وی توجه کافی بمطالب درج شده بدهد

تا بجواب سؤال مطرح شده‌پی ببر دولی یک مشگل پیش‌می‌آید و آن اینست که ممکنست نویسنده در تهیه جواب دچار اشتباه شده باشد. حل این موضوع وابستگی به سلیقه و هوش خواننده دارد.

در مطالعه باید مقصد و منظوری را در نظر داشت. مطالعه بدون هدف و منظور، چندان فائدہ‌ای در برندارد. آنها که کتاب را فقط برای سرگرم شدن می‌خوانند و مطالعاتشان عمیق و وسیع و توأم با هدف مشخص و روشن نیست، نمی‌توانند نفع واقعی از مطالعات خود برند.

علاوه بر اینکه باید مطالعات مابسوی مقصد رهبری شود، باید توأم با فعالیت دماغی بسیار شدیدی باشد. اطاعت کورکورانه از افکار نویسنده نشانه ضعف قوای فکری خواننده است - خواننده باید مطالبی را که نویسنده مطرح می‌کند، از روی دلیل و منطق قبول کند. بقول ژول پایو «در مقابل نظریات نیمه‌روشن چرا گفتن، در عقائد دیگران اندیشیدن به وسیله قیاس با آزمایش‌های خود افکار دیگران را رد و یا قبول کردن: این چنین است روش جوانانی که نمی‌خواهند طوق برده‌گی افکار نویسنده‌گان را بر گردن نهند و مفتون یاوه سرائی‌ها و شیفته گزار گوئی‌ها و پیرو گمراهان خواب آلو دگردند.»

پس از مطالعه یک کتاب باید حتماً مدتی درباره مندرجاتش فکر کرد. در اثر تفکر، از طرفی مطالب خواننده شده بهتر جذب می‌شود و از سوی دیگر خواننده بیشتر تحریک می‌گردد نظریات

شخصی خود را ابراز کند. بدین ترتیب تفکر درباره مطالب خوانده شده دو فایده دارد: از یک طرف مطالب خوانده شده فراموش نمی‌گردد و از سوی دیگر فکر پخته تر و عمیق تر می‌شود.

مطالعه نباید بصورت یک نوع استراحت دماغی درآید مخصوصاً اگر کتابی که مورد مطالعه است، عمیق و پرمعنی باشد. بقول ریجر دلوزالین: «اگر می‌خواهی بهترین مطلب را از کتب بدست بیاوری باید یک ربع ساعت را درخواندن و سه ربع دیگر را بفکر کردن در اطراف آنچه خوانده‌ای صرف نمائی.»

کاتو می‌گوید: «زیاد مطالعه کن ولی پس از مطالعه زیاد رد کن.» پیدا است مقصود کاتو در این گفته اینستکه زیاد درباره آنچه می‌خوانی فکر کن زیرا باتفکر خواننده می‌تواند بحقیقت بعضی کتابها پی‌ببرد و دریابد که درین کتابها افکار بی‌لغز زیر امواج الفاظ نغز موج می‌زنند و تمام مطالبی که با اینهمه آب و تاب نوشته شده هیچ و پوچ است.

ولی مالغلب بد مطالعه می‌کنیم و آنچه را هم که می‌خوانیم سطحی مطالعه می‌کنیم. لذا مطلب کتاب یا در خاطرمان همچنان هضم نشده باقی می‌مانند و باینکه املا باقی نمانده پس از چندی محظوظ نابود می‌شوند.

افلاطون عقیده داشت که فن نوشن بجای خدمت به بشر، ضرر رسانیده است زیرا مردم در نتیجه داشتن قدرت ضبط افکار در کتابها، کمتر بر مغز خود تکیه می‌کنند و بجای اینکه مطالب

کم را خوب فراگرفته بذهن بسپارند ، مطالب زیاد را مطالعه کرده و هیچکدام را بخاطر نمی‌سپارند و هیچ چیز پادنمیگیرند. اینها خیلی دانا بنظر میرسند در حالیکه ندادانند زیرا آنچه پادگرفته‌اند سطحی و کم عمق است.

تا اندازه‌ای حق با افلاطون است ولی میتوان این نقص را بامطالعه بطرز صحیح بر طرف کرد. اگر ماهر دفعه بهترین کتابها را بادقت تمام مطالعه کنیم و درباره آنچه مطالعه کرده‌ایم با اندازه کافی تفکر کنیم از این عیبی که افلاطون تذکر داده است نجات خواهیم یافت.

از آنجا که هرچه کتاب بیشتر بخوانیم ، بر تجرب ما بیشتر افزوده می‌شود (البته این در صورتی است که کتاب مفید باشد و بدقت و طبق اسلوب صحیح خوانده شود) لذا باید سعی کنیم با سرعت خواندن را یادبگیریم تا کتابهای بیشتری را در مدت کمتری مطالعه کنیم. اگر در مدارس بجای اینهمه علوم و فنون بدانشجویان تنها راه صحیح مطالعه کردن کتاب را یاد میدادند خیلی بیشتر بحال دانشجویان مفید می‌بود. زیرا بادانستن فن مطالعه هر کس میتواند پیش خود دانش بیندوزد ، و اما مطالعه بر طبق اسلوب صحیح کدام است؟ مطالعه ، طبق اسلوب صحیح اینست که شخص هم با سرعت کتاب را بخواند و هم با سرعت مطالب آنرا درک کند و بدون معطلی تمام موانع مطالعه را (از قبیل لغات ، مشکل ، جملات غامض و مبهم وغیره) را بر طرف کند و قضاوت صحیح درباره صحت و سقم مطالب کتاب نماید.

در مطالعه کتاب هم سرعت و هم دقیقت لازم است. بدون سرعت دقیقت مایه معطلی است و بدون دقیقت، سرعت بی فائد است. برای اینکه به سرعت کتابها را بخوانیم و بفهمیم، باید احاطه بر موضوع و لغات مشگل کتاب و اسلوب نگارش داشته باشیم. هرچه معنی لغت بیشتر بدانیم در مطالعه کمتر به مانع برمی خوریم و درنتیجه زودتر کتاب را بپایان می رسانیم و آنرا بهتر می فهمیم.

خواننده پاشنونده زیاد فرق ندارد. همانطور که شنونده باید بدقت بگویند گوش بدهد تابکفتار گوینده‌پی ببرد، همچنین خواننده باید بدقت کتاب را بخواند تا به مقصود نویسنده‌پی برد. در مطالعه باید باین چند نکته اهمیت خاص داد:

(۱) لغات و جملات مهم و برجسته را باید فوراً پیدا کرده مفهوم آن را دقیقاً فهمید.

(۲) مقصود اساسی نویسنده را باید کشف کرد.

(۳) باید یادداشت‌هایی که حاوی نکات اصلی نوشته باشد یادداشت کرد.

(۴) باید زیر جملات زیبا و پر معنی خط کشید و آنها را بخارط سپرد.

(۵) باید مطالب خواننده شده را مرور کرد تا نکات اساسی بهتر در ذهن جایگیر شود. برای اینکه راحت‌تر کتابی را مرور کنیم باید زیر نکات اساسی هر فصل طوری خط بکشیم که بایک نگاه بمطالب خط کشیده شده، بتوان مفهوم کلی آن فصل را ادراک کرد. عمل کردن این قسمت البته خالصی از اشکال نیست

زیرا تمرین و مهارت لازم است تا شخص بتواند زیر نکات اساسی یک کتاب خط بکشد.

خواننده ماهر بیشتر به مطالعه کتاب اهمیت میدهد تا به جمله بندی و کلمات آن . بهمین جهت وی بسرعت الفاظ و جملات را از نظر میگذراند تام فهم اصلی آن نوشته را ادراک کند ولی البته در نوشته های ادبی که منظور اصلی حظ روحانی است ، توجه به جملات زیبا و مؤلفکش دارای اهمیت خاصی است . و این نکته مهم نباید فراموش گردد .

در موقع مطالعه باید چشم و مغز به یک سرعت کار کنند . برای اینکه چشم بسرعت کار کند ، خواننده باید بخود عادت بدهد که بجملات توجه کند نه بکلمات . زیرا مکث زیاد روی کلمات موجب از هم گسیختن رشته معنی میگردد . این گسیختگی هم موجب تأخیر در فهمیدن مطلب و حتی عدم ادراک آن میگردد .

در این مورد ، بجامیدانیم اندرز ژول بایور اذکر کنم «صیاد بنهنگام شکار تفنگ خود را بدست دارد ، چشم و گوشش متصرف است و بمحض اینکه شکاری یافت تیر خود را به مهدف مینشاند . تو نیز در طی مطالعات مکمل صیاد حقایق باش .»

کلمات مثل درختان جنگلند و معانی مثل حیوانیکه میخواهیم شکارش کنیم . همانطور که صیاد حقیقی فقط بحیوانات توجه دارد و درختان را فقط وسیله ای برای پیدا کردن و یا گرفتار ساختن حیوانات قرار میدهد ، خواننده هم باید شدائد حواسش را بر مفهوم مندرجات کتاب متوجه کر سازد و کلمات را فقط

وسیله‌ای برای پی‌بردن به فرم مطالب بداند و نه غایتی.
اکنون که تاندازه‌ای طریق مطالعه صحیح را نشان دادیم،
سخنی چند درباره سه رکن اساسی مطالعه مینویسیم. این سه رکن
عبارتند از: «حافظه» و «تمرکز قوای دماغی» و «تفکر»

۱- حافظه - حافظه نقش مهمی در مطالعه بازی می‌کند.

بدون داشتن حافظه نمیتوان نفعی از مطالعات خود برد. ولی
حافظه قوی از چه ناشی میشود؟ حافظه قوی اکثر آنرا ناشی از جمع
کردن حواس در موقع مطالعه و مرور مطالب خوانده شده‌ی باشد.
بطور کلی ضعف حافظه دو علت دارد: یک علت ذاتی است و
علت دیگر شعارضی و اکتسابی است. علت ذاتی اینستکه
انسان ذاتاً حافظه‌اش ضعیف است اگر چه با جمع کردن حواس
خود می‌تواند تا اندازه این ضعف را برطرف کند. و اما علت
اکتسابی آنستکه انسان خود را بمخدرات معتاد می‌کند و یا با
اوہام و دغدغه؛ خود را مضطرب و مشوش می‌کند و در نتیجه
حافظه‌اش ضعیف می‌شود.

چطور میتوان حافظه را تقویت کرد؟ بسه طریق می‌توان
حافظه را تقویت کرد. طریق اول توجه دقیق بمطلوبی است
که میخواهیم آنرا به حافظه بسپاریم. طریق دوم فکر کردن درباره
مطلوب خوانده شده و تکرار آن باندازه کافی و طریق سوم ارتباط
دادن مطلب جدید خوانده شده با مطالب قدیمی است.

اراده در تقویت حافظه خیلی مؤثر است. اگر اراده کنیم
مطلوبی را فراموش نکنیم، باحتمال قوی آنرا فراموش نخواهیم

کرد. فراموشی غالباً ناشی از بیعلاقگی و عدم توجه و ضعف اراده است.

برای بحافظه سپردن مطلبی بهترین طریقه اینست که مطلب را چندین بار در اوقات مختلف برای دیگران تعریف کیم. و در اوقات مختلف درباره مطالب خوانده شده فکر کرده آنها را بیاد آوریم، همین فکر کردن و بخاطر آوردن کمک فراوان بجلوگیری از فراموشی می کند.

۲- تفکر : فکر غذای مغز است. راست گفته اند: یک ساعت تفکر بهتر از ۷۰ سال عبادت است، آنچه انسان را از حیوان جدا نمی کند فکر است. انسان بیفکر، حیوان است. با مطالعه کتابهای پر مغز مانه تنها مغز خود را فویتر و حاصلخیزتر می کنیم بلکه بفکر کردن عادت مینماییم. و برای اینکه بحداکثر از یک کتاب خوب استفاده کنیم باید بحداکثر در حین مطالعه درباره مطالبش فکر کنیم. بهترین نوع مطالعه آنست که با تفکر عمیق و ممتد توأم است هر کس در حین مطالعه چنین فکر کند ، خیلی از مطالعات خود سود می برد . خوشبختانه ما اگر وقت برای هیچ کاری نداشته باشیم ، برای فکر کردن همیشه وقت داریم . ما میتوانیم وقت و بی وقت در حین گردش ، در موقع انتظار برای اتوبوس و در موقع مسافرت مطالب خوانده شده را بیاد آورده درباره آنها فکر کنیم. هر چه بیشتر فکر کنیم ، نکات تاریک برای ما روشن تر میگردد. هر چه نکات تاریک روشن تر بشود ، پخته تر می شویم و قضاوت ما درباره امور صحیح تر می شود.

فکر کردن چون شاقترین کارهاست، لذا فقط عده‌ای محدود خود را در دام فکر گرفتار می‌کنند. بقول کنت روث : «آدمیان نمیتوانند بیش از چند دقیقه بدون هوا و بیش از دوهفته بدون آب و بیش از دو ماه بدون غذا زنده باشند. ولی می‌توانند سالیان دراز بدون فکر بسربرند.» اغلب مردم نه تنها فکر نمی‌کنند بلکه از فکر کردن وحشت دارند. بهمین جهت مردم کتابهای سطحی و بیموزرا که فکر نمی‌آورد می‌خوانند ولی بر عکس مردان فکور، کتابهای پرمغز را مطالعه می‌کنند تا بیشتر فکر کنند و عمیق‌تر و و پخته‌تر شوند.

۳ - تمرکز قوای دماغی : تمرکز قوای دماغی در حین مطالعه از کارهای خیلی اساسی است، زیرا بدون تمرکز قوانه مطلب فهمیده و نه بدنه سپرده می‌شود و نه چیزی از خاطر می‌گذرد تا بفکر کردن منجر شود. تمرکز قوای دماغی در حین مطالعه یک عمل بسیار لازم و اساسی برای فهمیدن مطلب است. برای تمرکز قوای دماغی باید بتمرین پرداخت. اراده نقش مؤثری در ایجاد یک چنین حالت بازی می‌کند. و برای اینکه اراده قوی شود ، خواننده باید بموضع مورد مطالعه مشید آغازمند گردد. زیرا اگر علاقمند نباشد، توجه هم مفقود خواهد بود و نکات دیگری که باید در موقع مطالعه کتاب در نظر داشته باشید اینهاست :

هدف شما در مطالعه نباید آن باشد که بر دیگران فضل فروشی کنید بلکه باید آن باشد که بر خوشبختی خود بیفزایید و خودتان را سرگرم نگاه بدارید و ذهن خود را پرورش دهید.

بسیاری از افراد با چشم انداز و ذهن بسته کتاب میخوانند
یعنی یا مطالعه کتاب را چنانکه باید و شاید درک و جذب نمی‌کند
و یا بعلت مطالعه کور کورانه تسلیم بدون قید و شرط عقائد نویسنده
میشوند و بهره‌ی کامل از مطالعات خود نمی‌برند.

برای اینکه حداکثر از مطالعات خود استفاده کنیم باید
بنحو احسن بدانیم که چه باید بخوانیم و چگونه باید بخوانیم
زیرا اگر کتاب‌های مفید نخوانیم، مطالعات مابجا سود زیان
خواهد رساند.

کتابهای رامطالعه کنید. که شما را بتفکر بر میانگیزد
این نوع کتاب‌ها را آهسته و بادقت مطالعه کنید. سرعت مطالعه
در مورد این نوع کتاب‌ها جایز نیست. زیرا درین صورت مطلب
بخوبی درک و جذب نمی‌شود.

مطالعه کتاب‌های سبک و سطحی برای موقع خواب مناسب
است زیرا در موقع خواب انسان نیاز به خالی کردن ذهن از
هرگونه فکر دارد کتاب‌های سطحی فکر را بکار نمیاندازد بلکه
آن را بخواب میبرد! لذا باید در موقع خواب نشریات بسیار
سبک (مانند مجلات و رمان) خواند.

در انتخاب کتاب برای مطالعه بقلید نپردازید. فقط
کتاب‌های را بخوانید که میل دارید مطالعه کنید. بخاطر لاف زدن
و حتی انجام وظیقه مطالعه نکنید. زیرا این نوع مطالعات لذتی
ندارد و ارزش معنوی خود را از دست میدهد.

مخصوصاً اصل فوق رادر موقع مطالعه دواوین شعراء رعایت
کنید و از خواندن آثار برخی از نوپردازان* که خود نمیدانند
چه میگویند و فقط در اثر تبلیغات شهرت یافته‌اند خودداری
کنید. زیرا مغز باید وسیله‌ای برای برقراری ارتباط بین خواننده
وسراينده باشد و اگرنه چنانچه بصورت معماد رآید و سراينده
از خواننده انتظار داشته باشد معما درآید و سراينده
شعر نیست بلکه معماست و بدرد افرادی می‌خورد که معما حل
می‌کنند!

نادیده گذشتن از بعضی قسمت‌های کتاب بدتر از سطحی
خواندن تمام کتاب است. زیرا به سطحی خواندن لااقل قادر
خواهیم بود ایده‌ئی راجع به مطالب کتاب بدست آوریم ولی
بانخواندن بعضی قسمت‌های کتاب حتی این ایده‌را هم نخواهیم
داشت. البته در پاره‌ای از موضع خواندن فقط پاره‌ای از قسمت‌های
کتاب لازم است و این در موقعی است که سرگرم تحقیق درباره
موضوع واحدی باشیم و بخواهیم راجع به موضوع واحدی
اطلاعاتی کسب کنیم.

آیا اهمیت مطالعه به تعداد کتاب‌هایی که می‌خوانیم بستگی

* این مطلب قابل ذکر است که یکی از افتخارات بزرگ ماگنجه‌ی
ادبی که نظربر ماست که متأسفانه نوپردازان کذاشی در صدد برآمده‌اند با اشعار
پیغوشان آن را از بین ببرند.

دارد؟ جوابش، خیر است.
اهمیت مطالعه بستگی دارد به تعداد کتاب‌های خوبی که
مطالبش را بنحو احسن مطالعه و هوشیارانه درکش نموده‌ایم.
در اینجا مانند اغلب جاهای کیفیت مهمتر از کمیت است؛
در موقع انتخاب کتاب برای مطالعه باید این گفته چار لزد.
دیکنر را بیادداشت: کتاب‌های وجوددارد که جالب‌ترین قسمت
آن پشت جلدش می‌باشد!»

وقتی که یک پسر بچه شیطان در جائی می‌بیند نوشته شده «رنگی نشوید» او دست میزند به بیند آیا واقعاً آن محل رنگی است. ماهم بایستی در موقع مطالعه یک کتاب بدقت کنیم به بینیم مطالبی را که نویسنده بعنوان حقایق به ما عرضه می‌کند واقعاً جزو حقایق است یا صرفاً یک ادعاست! قدرت تشخیص این امر فقط در افرادی ممکن است وجود داشته باشد که کتاب‌های زیادی را بدقت و با نظر انتقاد خوانده‌اند

با اتخاذ روش صحیح در مطالعه قادر خواهیم بود با حداقل زحمت لذت فراوان از مطالعات خود ببریم و حداکثر مطلب را در حداقل مدت بخوانیم.

هر موقع مگر مواقعي که ناها را بشام سنجینی صرف کرده‌ایم و یا زیاد خسته‌ایم، برای مطالعه مناسب است. بعضی در هنگام

صبح از مطالعه کتاب لذت میبرند و برخی در هنگام عصر و یا شب.
انتخاب وقت مطالعه به ذوق و سلیقه و عادت هر فرد بستگی
دارد.

از امور دیگری که در مطالعه شخص اثر دارد زیاد سرد و
یا گرم بودن اطاق و یا دچار تشویش و نگرانی بودن و یا
در وضع نامناسب نشستن و یا کافی نبودن روشنایی اطاق است.
برای اینجعاد وضع مناسب برای مطالعه شخص احتیاج بگوشة
تنفسی با چهار چراغ که بطرز صحیح نصب شده
باشد و یا پنجره‌ای که نورش از سمت شمال وارد اطاق شود دارد.

مطالعه مانند بازی تنیس است بیان معنی که هنگامیکه
نویسنده مطلبی را عنوان ~~نمیکند~~ درواقع او توپی بطرف خواننده
رها کرده است اگر خواننده نتواند توپ را پس بزند، از مطالعه
لذتی نخواهد برد. یعنی اگر نتواند مطلب را بفهمد قادر نخواهد
بود به نقطه نظر نویسنده پی ببرد و از آن لذت ببرد. بهمین
جهت است که گفته‌اند تمعن بردن از یک اثر باندازه نوشتن یک
اثر اهمیت دارد. زیرا فقط کسانی میتوانند از یک قطعه شعرویا
نوشته‌ی خوب تمعن ببرند که باندازه شاعر و نویسنده وی‌الاقل
تاخته‌ی ~~باندازه~~ او، دارای احساسات پر شور و آتشین باشند.

توجه و تمرکز قوای دماغی در موقع مطالعه بسیار اهمیت
دارد بطوریکه میتوان گفت اگر توجه نباشد، کار و بار حافظه هم
خراب خواهد گردید. اگر شخص بر اثر شدت علاقه بموضوع،

توجه کند خیلی زود بمفهوم مطلب پی میبرد تا اینکه بخواهد بطور
مصنوعی ب موضوع علاقمند شود و با ایجاد علاقه مصنوعی بمفهوم
آن پی بپردازد.

برای اینکه قوای دفاعی ما در حین مطالعه تمرکز باشد
علاوه بر علاقه داشتن به موضوع باید در جای خلوت و بی سرو -
صدائی مطالعه کنیم و هرگونه افکار تشویش آور را از خود دور
کرده و بشدت اراده کنیم که هراس خود را جمع نمائیم .
برای تقویت قوه تمرکز قوای دفاعی مطالعه کتابهای مشکل و
پرمغز ، مفید است زیرا وقتیکه عادت کردیم کتابهای پرمغز را
بخوانیم و بفهمیم ، فهمیدن بسیار مطالب ساده‌تر ، برای ما خیلی
آسان میگردد.

این گفته راسکن از همه نکات فوق مهمتر است: چون
زندگی بسیار کوتاه است و اوقات فراغت کم ، مانباید وقت خود
را با خواندن کتابهای بی ارزش و سطحی تلف کنیم .»

نکته‌ها

قسمت اعظم مردم، بیخود دارای مغزند. برای آنها ستون فقرات کافی است زیرا آنها بندرت مغز خود را بکار میاندازند. و کارهای آنها کاملاً بیخودانه است. مغز روی دوش آنها سنجینی میکند و یک بار خسته کننده‌ای بیش نیست. اینها اگرچه ظاهرآ سردارند ولی در حقیقت بی‌سرندا مغز مانند یک چیز عاریه در آنها وجود دارد و اگر با عمل جراحی ممکن می‌بود مغز را مانند یک غده زائد از سر آنها بیرون آورده دور ریخت، آنها از فقدان آن هیچگونه زیانی نمیدیدند.

حتی در موقعیکه آخرین تخته پاره خود را از دست دادید مأیوس نشوید و در جستجوی تخته پاره دیگری برآئید. اگر دنیای شما را ظلمت یأس فراگرفته است، شمع امید را روشن کنید. هر چند این شمع کم فروغ باشد، باز بهتر از ظلمت مطلق است و بشماره نجات را نشان خواهد داد. چه نیکو گفته است

بورک. «هرگز مایوس مشو و اگر مایوس هم شدی، در عین ناامیدی بفعالیت ادامه بده.»

هر وقت دچار شکست بزرگی شدید یأس به خود راه ندهید بخاطر داشته باشید ظلمت شب هیچگاه کامل نیست. همیشه ستارگار در آسمان سیاه دیله میشوند. اگر اینها هم نباشد باز فروغی فضارا گرفته است. هم چنین بدبختی هائیکه بماروی می آورند، هیچوقت کامل نیست و همیشه روزانه‌ای برای نجات باز است بشرطیکه شخص مایوس نشده بخود تکانی داده راه نجات را بجوید. غبار تیره روزی فقط کسی رازنده بگورمیکند که چون مردگان، بیحرکت در جای خود قرار گرفته بهیچ وجه برای نجات تلاش نکند.

کاری را خوب شروع کردن بمنزله انجام دادن نصف کار است. کاری که خوب شروع شده است، غالباً خوب هم پایان نمی‌یابد.

افکار همیشگی ماهر طور باشد، اخلاق ما همان طور خواهد بود بهمین جهت برای اینکه اخلاق ما خوب باشد، باید مواظب باشیم، افکار بد در ما راه نیابد. نه تنها باید با افکار زشت و پلید مبارزه کرد بلکه باید عملاً درباره افکار خوب اندیشید تا این نوع افکار ملکه‌ی ذهن ما شود.

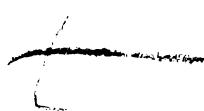
هر چه بیشتر بکاهلی پردازیم، بیشتر کاهل می‌شویم. با

صرف انرژی، انرژی خود را زیادتر میکنیم. بهمین جهت اگر مایل باشیم کار کنیم، باید خود را بکار وفعالیت عادت بدھیم. کسیکه پیوسته کارهان امروز خود را بفردا میاندازد مثل کسی است که در عین بی پولی، مرتب پول قرض میکند. همانطور که شخص مقروض زیر بار قرضهای خود نابود میشود. یک چنین شخص هم زیر کارهای متراکم خود، راه شکست و فنا را میپوید.

شکست خورده کسی است که طاقت ندارد شکست را تحمل کند.

شخصی که در زندگی هدف مشخصی ندارد، مثل یک کشتی است که در دریائی وسیع سرگردان باشد. همانطور که این کشتی ممکنست بساحلی نرسد و اگر هم برسد، ساحل مجهمولی خواهد بود، همانطور آدمی هدف ممکنست تا آخر عمر همچنان سرگردان بماند و اگر تصادفاً بمقصدی رسید، مقصدی معجہول خواهد بود.

کار سهل و ساده‌ای نیست که انسان در زندگی نقشه‌ای برای خود بکشد و با دقت تمام بدون کم و کاست طبق آن نقشه زندگانی کند ولی برای کسیکه اراده‌ای قوی دارد، این عمل امکان پذیر هست.



گفتار، بیفاندہ است. اعمال خودشان حرف میزند. صدای اعمال بلندتر و رساتر از صدای زبان است. بهمین جهت خیلی بهتر است نصف وقتی را که صرف لاف زدن می‌کنیم، صرف عمل کنیم.

شخص باید نه تنها بداند چطور باید کار کند، بلکه باید بداند چطور باید استراحت کند زیرا کار واستراحت مکمل یکدیگرند.

پرده‌ای بین ما و «فردا» حائلست. شاید فردا هرگز نبینیم. لذا آن بهتر که «امروز» را از دست ندهیم و کارهای خود را تا آنجا که ممکن است امروز انجام دهیم.

انسان باید به قدری روحش بزرگ باشد که در موقع حرکت بسوی هدف، حوادث را اعم از خوب یا بد، نادیده بگیرد و با یک اراده گولزل نلایمذیر بسوی مقصد پیش برود.

وقتی که انسان ببالش ثروت و آسایش تکیه بدهد، بخواب می‌رود. ولی وقتی که به میدان مبارزه افکنده می‌شود، می‌تواند بتحصیل فتح و ظفر امیدوار باشد.

هرگز نگذارید فرصتی از دست شما بدر رود زیرا ممکن است یک چنین فرصت، هرگز دیگر بشماروی نیاورد.

برای کامیاب شدن خیلی مهمتر است دوستان احمق خود

را بشناسیم تا دوستان دانا را زیر تأثیر و نفوذیکه دوست نادان
در مامی گذارد اغلب خیلی عمیقتر از تأثیر و نفوذیستکه دوست
دانامی گذارد. علتش اینست که دوست نادان ما را بسراشیبی
فساد اخلاق که طی آن خیلی آسانست میبرد حال آنکه دوست دانا
ما را بسوی قلکه درخشان فضیلت که بسی صعب العبور است
فرامیخواند.

ما بیشتر از حماقتها ، اشتباهات و جهالت خود رنج
میبریم تا از کم لطفی های بخت موهم!

اگر آدرس را اشتباهی بنویسیم ، به مقصد نخواهد رسید.
همچنین اگر از راه غلط وارد کاری شویم ، در آن کار توفیق
نخواهیم یافت.

باد چراغ را می کشد ولی آتش را بر می افروزد. همچنین
شکست مرد ناتوان را بسوی فناسوق می دهد ولی توانا را
تواناتر می کند.

وقتی که درباره شکستهایی که خورده ایم قصه میخوریم ،
در حقیقت قدرت شکست را دو برابر می کنیم
عظمت انسان در اینست که مثل حیوان تسلیم حوادث و
انفاقات نمی شود. انسان بکمک هوش خود میتواند خود را از
شر «قسمت» و «سرنوشت» و از این قبیل موهمات نجات بدهد
بنا براین هر کس به قسمت» اعتقاد دارد خود را به اندازه حیوان

تنزل داده است.

فرق توانا با ناتوان اینست که گریه‌های توانا خنده‌آلود
است و خنده‌های ناتوان گریه‌آلود است.

تاکی میخواهید اسیر محنت ایام باشید؟ تاکی میخواهید
در کوی نامرادی آواره بگردید؟ آیا روح تاریک شما یک پنجره
روشن هم ندارد تاشمارا از این ورطه جانکاه بر هاند؟ آیا حقیقتنا
امکان دارد شما که یک انسان، یک خالت، هستید این قدرت پست
وزبون شده باشید که بصورت خاک اره در آئید؟
بخود تکان دهید. از زیر گرد و غبار یأس سر آورید.
آنوقت پی می بردید باینکه لازم نیست تیره روز باشید. لازم نیست
پست و زبون باشید.

هر کس خود را بد بخت و شکست خورده بینگارد، بد بخت
و شکست خورده خواهد ماند.
هر گاه کسی عزم خود را جزم کند که کاری صورت بدهد،
موجبات عملی شدن آن کار بخودی خود فراهم میشود.

آدمی چون مختار است میتواند تیغ قدرت را از دست
سرنوشت گرفته آن را برق سرنوشت بکوبد و بدین طریق سرنوشت را
مطبع و رام سازد.

کارهای امروز را واگر ممکن شد، کارهای فردا را همین امروز انجام بدهد، برای انجام کارهای امروز، فردا خیلی دیر است زیرا فردا روز دیگری است و چون روز دیگری است و ظایف دیگر و خصوصیات دیگر دارد. ولی بر عکس برای انجام دادن کارهای فردا، امروز هیچ زود نیست زیرا روز لحظه بلحظه فردا میشود.

تا انسان زیر پتک حادثات تحت فشار قرار نگیرد، شکلی بخودنمیگیرد. شکست‌ها، ناکامی‌ها و مشکلات زندگی، بشخصیت ما شکل می‌دهند بشرطی که از شکست‌های خود، درس بگیریم و با مشکلات بستیزیم.

شکست جنبه‌ی عمومی و کامیابی جنبه‌ی خصوصی دارد. زیرا برای شکست خوردن، تحمل زحمتی لازم نیست و اغلب مردم به اندازه کافی از زحمت‌کشیدن نفرت دارند. فقط یک عدد محدودند که جرأت آنرا دارند مردانه با شکست رو برو شده و زحمت بکشند، از نرdban کامیابی بالا می‌روند و شکست را زیر پامیگذارند.

عادت، چیز خوبی است زیرا بوسیله عادت می‌توان در صرف وقت صرفه جویی کرد. بهمین جهت باید خود را بعادات خوب معتماد کنیم تا بدون زحمت بکارهای خوب و مفید اقدام

کنیم. ولی از اعتیاد بعادات بداعم از اینکه این عادت بصورت فکر باشد و باتفاق، باید جدأپرهیز کنیم زیرا اگر عادات خوب موجبات ترقی مارافراهم میکند، عادات بد مسبب عقبماندگی مامیگردد.

مشکلات بزرگ، مشکلات کوچک را نابود میکنند. ازین رو کسی که میخواهد با مشکلات کوچک مبارزه کند (مثلًا با تشویش و نگرانی مبارزه کند) باید خود را به یک کار بزرگ سرگرم سازد تا مشکلات کوچک فراموش گردد.

باید هر روزی که پیش میآید، یک ورق نواز کتاب زندگی انگاشت همانطور که دانش آموز هر روز از نو مشق مینویسد و توجهی به نقصان مشق های دیروز خود نمیکند، همچنین ماباید بدون بیاد آوردن شکستها و ناکامیهای ایام گذشته، هر روز از نو برای تحصیل کامیابی فعالیت کنیم.

هر لحظه بس راغ شکستهای سابق رفتن؛ شکستهای نازه و سنگین تری آفریدن است،

عمل، تجسم مادی اندیشه است. لذا برای اینکه اعمال ما صحیح باشد، افکار ما باید صحیح باشد.

سرنوشت مانعکاس اعمال و افکارما در آینه روزگارست،
بجای اینکه بامید کسی دامن هر خسیرا بگیریم، باید دامنه مت
بکمر بندیم و خود بکارهای خود رسیدگی و نقائص را بر طرف
کنیم.

...

احمق از لبۀ تیز تیغ حادثه میگذرد و مجروح میگردد.
دان امراقب است از کنارش بگذرد تا ضده نبیند.

...

بجای ماتم گرفتن بر جنازه ناکامیهای گذشته باید برای
پیروزیهای آینده فعالیت کرد. گذشته مرمت ناپذیر است. آنچه
قابل اصلاح است آینده است زیرا آینده ماده خامی است در
دست ما. ما میتوانیم به دلخواه خود باین ماده خام شکل و
صورت بدھیم.

...

تنهائی پیوندی نزدیک با بینهایت دارد. ستارگان تنهایند
خورشید تنهایست. افکار تنهایند. مرد بزرگ تنهایست. ماهم اگر
بخواهیم بهره‌ای از بزرگی ببریم، باید هر روز لااقل یک ساعت
تنهای باشیم و درین تنهائی مطلق درباره مسائل مهم بیندیشیم و
در افکار دور و دراز مستغرق گردیم.

...

ارزش وقت اشخاص تناسب مستقیم دارد با ارزش خود
اشخاص افراد بیفکر، تنبیل و بیاراده، نه برای وقت خود و نه

برای وقت دیگران ارزشی قائل نیستند. اینها بی آنکه بدانند وقت خود را ضایع می کنند و وقت دیگران را میدزدند. دزد وقت، یعنی کسی که با مزاحمت‌های بیمورد وقت شما را میگیرد، با اینکه بدترین دزدهاست ولی معذلك جامعه تعقیب‌ش نمی‌کند. بنابراین، این شمائید که نباید بگذارید این نوع دزدها وقت شما را بیغما برند!

...

ترقی حقیقی، پیشرفت در تحصیل وسائل مادی نیست بلکه پیشرفت در تحصیل معنویات است. زیرآمادیات ازانسان جدا است. آنچه درون خود انسان است، معنویات است. لذا کسی واقعاً غنی است که بر اثر اندوختن علم و یا آموختن هنر، از درون غنی شده است.

هر وقت با شکستی روبرو شدید، بخود بگوئید. «من نیرومندتر از شکستم من سرانجام برشکست پیروز خواهم شد.» همین نوع تلقینات کافیست در شما چنان نیرویی بدمد که بتواند عاقبت برشکست غلبه کنید.

...

اخلاق تظاهر مادی فکر است و سرنوشت هر کسی زاده‌ای افکار روزانه اوست.

...

مطالعه و تحقیق بمنزله کلنگی است که با آن منظماً جاده نادانی خود را صاف میکنیم.

جوانان غالباً وقتی که به شکستی روبرو می‌شوند کاملاً خود را باخته تصور می‌کنند شکستی که خورده‌اند قطعی و چاره‌ناپذیر است. و گاهی برای فرط یأس انتشار می‌کنند حال آنکه هیچ شکستی قطعی نمی‌باشد. آن‌ها که فراز و نشیب راه زندگی را در زور دیده‌اند از این راز بزرگ آگاه‌نند که نه تنها هیچ شکست قطعی و چهاره‌ناپذیر نیست بلکه چه بسا ممکن است شکست پله‌هائی برای وصول به یک موفقیت بزرگ وغیر متربقه‌ای باشد.

...

یکی از لوازم پیشرفت و ترقی، قابل تعلیم بودنست. هر چه شخص بیشتر قابل تعلیم باشد، بهتر می‌تواند تربیت شود. اکثر مردم قابل تعلیم هستند منتها برای نامساعد بودن محیط فرصت آموختن چیزی را پیدا نمی‌کنند ولی عده‌ای هستند که خیلی کم قابل تعلیم می‌باشند. در قبال این عده نفراتی هم وجود دارند که تا پایان عمر همیشه مهیای یادگرفتن می‌باشند و قوه تعلیم در آنها هیچ‌وقت رویکارش نمی‌گذارد. مردان بزرگ از این گروه مردمانند.

...

اقبال بسرا غکسی می‌رود که بکار عقیده دارد نه اقبال.

...

سرچشمہ بدختیها، از دست دادن قدرت تصمیم، اراده و اعتماد بنفس است.

...

موفقیت بکسانی لبخندمی‌زند که جرأت مبارزه باشکست

وناکامی را دارند و قادرند در تاریک‌ترین لحظات، لبخندی بر لب داشته باشند.

...

عقل و جنون وابستگی بطرز تفکر دارد. دیوانه اگر طرز تفکرش را عوض کند عاقل و عاقل اگر طرز تفکرش را عوض کند دیوانه می‌شود.

...

یک دقیقه فکر که منتهی بعمل شود، بسی بهتر از هزار سال نقشه‌کشیدن در خواب و خیال است.

...

کسی که در جستجوی طرق بهتری در کار نیست، سراشیبی سقوط را طی می‌کند.

...

پیشرفت هر کس را می‌توان از طرز برخورد او به کاری که به او محول شده پیش بینی کرد. مثلاً می‌توان با پرسیدن این دو سوال «کارت را وظیفه می‌دانی که باید بهز ترتیب که شده انجام داد و یا فرصتی برای نشان دادن استعداد و هوش خود؟ آیا می‌کوشی کمتر کار کنی و بیشتر مزد ببری و یا اینکه سعی می‌کنی بدون در نظر گرفتن مزد و پاداش کار خود را بهترین وجه انجام دهی؟» موفقیت آینده یک شخص را معلوم کرد. پیداست موفق‌تر کسی است که شغلش را وسیله‌ای برای ابراز قریحه و ذوق و نبوغ خود قرار می‌دهد و به مزد چندان اهمیت

ندهد.

انتظار - چه کلمه‌ای تأثیر انگیزی! بیچاره افرادیکه در انتظار بسر می‌برند! این بیچارگان مثل صاعقه زدگان در جا میخکوب شده‌اند، اراده‌ای از خود ندارند، نمی‌توانند حرکت کنند، نمی‌توانند قدمی بپیش بردارند و حتی موقعی که فرصتی مناسب روی می‌آورد، نمی‌توانند از آن استفاده کنند. زیرا چنان در حالت بہت زدگی در جای خود میخکوب شده‌اند که از هر نوع حرکت عاجزند!

...

چون آینده شما طبق افکار، آرزو، و اعمال امروز شما خواهد بود. لذا امروز باید افکار و آرزوها و اعمال شما بسوی هدف واحد و مشخصی رهبری شوند، آرزوها و افکار پست مارا کوچک و آرزوها و افکار بزرگ ما را بزرگ می‌کنند.

...

گریستن و ندبه کردن در دنبال یک شکست و یا ناکامی از هر انسان ناتوانی برمی‌آید، ولی مرد لازم است که بر شکست، و ناکامیها بخندد و با یک اراده نیرومند، مردانه بسوی پیروزی پیش برود.

...

هر چه اخلاق ما بهتر شود، دوستان ما هم بهتر خواهند شد، زیرا ما فقط با کسانی انس می‌گیریم که بر طبق تمایلات درونی ما رفتار می‌کنند: مرد فاسد، مردان فاسد را می‌پسند

و در نتیجه فاسدتر میگردد و مرد نیک نهاد نیک نهادان را
جستجو میکند و در نتیجه اخلاقش بهتر میشود.

برداشتن قدم اول اهمتی ندارد. هر کس میتواند هر کار
قدم اول را بردارد. آنچه مهم است برداشتن آخرین قدم است. هر
کس که تا پایان کاری را دنبال کرد، هر کس که با اراده ای
تزلزل ناپذیر بدنبال هدف رفت او واقعاً کار کرده است و بالاخره
تنها او کامیاب میگردد.

۰۰۰

با دانستن گذشته‌ی هر کس میتوان آینده او را تا
اندازه‌ای پیش بینی کرد زیرا آینده بر اساس گذشته قرار گرفته
است. محال است گذشته‌ی مادر آینده‌ی ما اثری بر جا نگذارد!

۰۰۰

مهم آن نیست که چه قدر میدانید، مهم اینست که چه و
چگونه میدانید. کیفیت علم مهم است نه کمیت آن.

۰۰۰

بهتر است وجود انسان از فرط کار و فعالیت سائیده شود
تا اینکه از فرط کاهلی زنگ بزند. بهتر است از فرط فعالیت
انسان مريض شود تا اينکه در کاهلی از سلامتی برخوردار باشد.

۰۰۰

چیزی وجود دارد که بزرگتر از ثروت و باشکوه‌تر از
شهرت و عزیزتر از تندرستی است و آن اخلاق است. مرد بی
اخلاق فقیرترین مرد در دنیاست و لومیلیارد را باشد.

از ذکر شکستها و ناکامی‌هایی که در زندگی دچار شد
شده‌اید خودداری کنید زیرا این طریق شما به شکستها و ناکامی‌های
بزرگتری سوق می‌دهد. همیشه خود را موفق بدانید و حتی شکستها
را یک نوع موفقیت منفی بدانید تا تلقین دائمی افکار موفقیت
آمیز سرانجام شما را موفق گرداند.

۰۹۰

هر موفقیتی از درون شروع شده است. تا انسان موفقیت
را نخواهد و در راه تحصیلش جدوجهم نکند محال است آن را
بدست آورد.

۱۰۰

برای اینکه دیگر فعالیت شما همیشه بجوشد، مواظب
باشید آتش شوق در شما روبخاموشی نگذارد.

۱۱۰

پیشرفت در هر کار وابسته باشندگه تا چه اندازه از انجام
کارهای بیفائد و غیر لازم، خود داری می‌کنیم، سرعت در
حرکت لازم است ولی لازمتر از آن خود داری کردن از حرکات
غیر لازمه است. ما باید در هر کاری که انجام می‌دهیم سعی کنیم،
از فعالیت‌های غیر لازم خودداری کنیم.

۱۲۰

گوگول یک بار بیکی از دوستانش نوشت: «اگر من
چیزی میدانم تنها مرهون زحمات خود هستم، جز خودم را هنما
و مربی نداشته‌ام.» این تنها گوگول نبود که بر اثر سعی و کوشش

خود بجایی رسید. تمام مردان بزرگ چنین بوده‌اند.
اهمیت اشخاص منحصر آ در هوش آنها نیست بلکه در
اراده آنها هم هست زیرا چیزی که بانسان توانائی می‌دهد از
هوش خود استفاده کند نیروی اراده است.

...

باید از هر چیزی که ساعت پسندی اراده می‌گردد، پیوند
گست. هوی و هوس بنیان کن اراده آدمی است مردی که بر هوی
و هوس مسلط است، بر همه چیز مسلط تواند شد. بر عکس آنکه
بر هوی و هوس مسلط نیست به همه چیز تسلیم خواهد گشت.

وقتی که مصمم شدیم بهدفی بررسیم نباید در میان راه قبل
از تحصیل موفقیت قطعی توقف کرد. زندگی پربار و ثمر بخش
 فقط از آن کسانی بوده است که تا پیروزی نهائی بمبارزه ادامه
داده و بهدف رسیده اند.

...

در زندگی همیشه هدفی داشته باشید و هدف خود را چون
معشوقه‌ای تصور کنید که عهد کرده‌اید هرگز باو خیانت نخواهید
کرد وقتی که با چنین وضعی بسوی هدف پیش بروید هیچ کوششی
بی نتیجه نخواهد ماند و سرانجام ولوبه‌دف نرسید لااقل به
نزدیکیهای آن خواهید رسید.

...

در پشت سرما ابدیتی نهفته است و در برابر ما نیستی

دهان خود را برای بلعیدن ماباز کرده. باین ترتیب بنای عمر ما روی اساس بسیار سست و لرزانی قرار گرفته است در یک چنین وضع و حالت آن بهتر که انرژی خود را در انجاکارهای مختلف تلف نکرده در زندگی یک راه پیش بگیریم و بسوی یک هدف برویم.

۰۰۰

همانطور که غم عمیقتر از شادی است، شکست هم عمیق‌تر از کامیابی است. ولی همانطور که میتوان مانند بتهوون از غم شادی بدست آورد، میتوان از شکست کامیابی را تحصیل کرد و لی برای انجام یک چنین کار، اراده خارق العاده‌ای لازم است.

۰۰۰

عمر کوتاه و آرزوهای ما دراز است و در راه این عمر کوتاه دامهای بیشمار گسترده شده است. بطوریکه در هر قدم در دامی می‌افتیم و به یک ناکامی تازه برمی‌خوریم.

۰۰۰

کسیکه دچار ورشکستگی فکری شده است همه چیز را کور کورانه می‌پذیرد. یک چنین شخص هیچ اختیاری از خود ندارد و هر روز پیر و عقیده‌ای می‌شود و هر زمان با آنک سازی دیگر میرقصید.

۰۰۰

چون افکار راهنمای اعمالندلذا مهمترین کار مادر زندگی باید انتخاب افکار صحیح باشد با افکار سست و ضعیف، افکاریکه

اراده را فلچ و روح را ناتوان میکند سخت مبارزه کنید تابا مشکلات زندگی کمتر رو برو گردید.

هرگز موفقیت‌های بزرگ و مهم نتیجه بخت و اقبال نیست بلکه محصول پشتکار و کار مداوم است. ناپلئون یکبار چنین اظهار داشت: «از بخت و اقبال رو گردن شده‌ام.» ناپلئون نیک دریافته بود تا هنگامیکه به فکرِ اقبال موهم باشد، کاری بزرگ نتواند کرد لذا وی بنیاد کار خود را روی اساس اراده‌ای تزلزل ناپذیر نهاد.

...

یک جوان یونانی بمادرش شکایت میکرد که چون شمشیرش کوتاه است نمیتواند با دشمن بجنگد. مادر دلیر در جوراب گفت؛ «خیلی خوب اگر شمشیرت کوتاه است یک قدم جلو تبرو.» چه خوب است همیشه اندرز این مادر با هوش یونانی را در موقع برخورد با مشکلات بیاد داشته باشیم.

...

شخصیت هر فرد تا موقعیکه اسیر اعتقادات تلقیکننده‌ی است پایه و اساسی ندارد.

اندرزهای هربرت کاسون*

به جوانانی که قصد دارند در زندگی کامیاب شوند

1 - Secrets of Success and
self - Improvement

2 - Brain Building for
Achievement

- ۱ -

تقریباً هر کس آرزوهایی دارد ولی بسیار کمند افرادی که با تصمیم راسخ در صدد بر می‌آیند برای تحصیل آنچه را که آرزو دارند بکوشش و تلاش پردازند.

جوانان بسیاری هستند که در موقعی که در اطاق خواب کوچک خود نشسته‌اند بفکر فرو می‌روند بخود می‌گویند:
چرا من نباید پولدارتر از این شوم؟ چرا فقط عده‌ای محدود سعادت آن را دارند که ثروتمند شوند؟

* Herbert Casson

برای یک جوان بسیار بجا و زیبند است که این نوع سؤالات برای خود مطرح کند. زیرا آرزو بمنزله بذر است. هر کاربزرگ با آرزو شروع شده است، ولی شما نمیتوانید آرزو-های خود را ببانک ببرید و نقدش کنید. یک بذر تا کاشته نشود تبدیل به نهال نمی‌گردد، آرزو هم ثمری ببارنمی آورد مگراینکه شما با اراده راسخ و بطريق صحیح بتلاش پردازید تا به آرزو-های خود جامه عملاً به پوشانید.

-۲-

بسیاری از افراد مانند واگونهای قطارند. آنها باراده خود نمیتوانند کاری را انجام بدeneند و باید بکار کشانده شوند. فقط یک عده محدود مانند لکوموتیو هستند که همه خود قادرند باراده و اختیار خود کار کنند و هم دیگران را وادار نمایند که کار کنند.

-۳-

مشاغل دو نوع: مشاغل محرك و مشاغل مخدر و مشاغل محرك مشاغلی هستند که در آن تنوعی دیده می‌شود و به قوه خلاقه شما اجازه می‌دهند که بخلق و ایجاد بپردازید. مشاغل مخدر مشاغلی است که یک نواخت است و شعله قوه خلاقیت شما را فرو مینشاند. برای انجام مشاغل نوع اول مخ شما بکار می‌افتد و برای انجام مشاغل نوع دوم مخچه شما!

-۴-

بسیاری از افراد دچار خلصه عادتند، یعنی آنها امروز عیناً همان کار را می‌کنند که سالیان دراز کرده‌اند. آنها هرگز چیزی تازه یاد نمی‌گیرند و در صدد برنمی‌آیند برای انجام کارهای خود طرق بهتری پیدا کنند. بهمین جهت آنها هرگز پیشرفت نمی‌کنند و در طول عمر درجا می‌زنند.

-۵-

اگر شما رئیس اداره هستید باید بخاطر داشته باشید که با زیرستان خود باید مانند یک «دکتر» سلوک و رفتار کنید نه مانند یک «دیکتاتور» یعنی باید اول به معاینه وضع و موقعیت او پردازید و فقط پس از آنکه اطلاعات کافی درباره او و مشکلاتش بدست آورید، تصمیم بگیرید. درین صورت عاقلانه رفتار خواهید کرد و مهر و اعتماد کارمند را بخود جلب خواهید نمود و از این طریق با افزایش نظم اداره و راندمان کار کمک خواهید کرد.

-۶-

همشه آسان نیست کاری را زنو شروع کند و ازنوبکوشش و نلاش پردازد، یا قبل از اقدام بعمل فکر کند، یا از اشتباہات خود متنفع شود و یابن صایح دیگران گوش بدهد و از آن استفاده کند. ولی هر کس از عهده‌ی انجام این نوع کارها برآمد، حتماً نفع خواهد برد و عمل او بی‌ثمر نخواهد بود.

-۷-

گفته‌اند کار نیکو کردن از پر کردن است. این گفته صحیح

نیست بسیاری از افراد، کار خود را مکرر و بطرز نادرست انجام می‌دهند. زیرا اطمینان پیدا کرده‌اند کارشان را یادگرفته‌اند در صورتی که اغلب اشتباه می‌کنند.

کار عاقلانه آن است که همپشه طرق انجام دادن کار بنحو بهتر و صحیح‌تر را یاد بگیریم و هرگز از یاد گرفتن باز نایستیم.

-۸-

هر کاری را که شروع می‌کنید با اراده‌ای تزلزل ناپذیر شروع کنید و مطمئن باشید که موفق خواهید شد. برای اینکه حتماً موفق شوید باید چنان سلوك نمایید که گونی محال است که شکست بخورید.

-۹-

علت اصلی اینکه چرا بعضی افراد کامیاب می‌شوند و برخی دیگر کامیاب نمی‌شوند آن است که اغلب افراد حاضر نیستند بهای موفقیت را بپردازند. بسیاری از افراد حاضر نمی‌ستند بتلاش پردازند و از خود استقامت، ثبات قدم و پشتکار نشان بدهند

۱۰-

توماس ادیسون دستور داده بود این گفته را بدیوار کارگاه خود بیاوردند: «این نکته قابل ملاحظه است که مردم تاچه حد سعی و کوشش می‌کنند که خود را از فکر کردن بر حذر دارند:» برخی فکر می‌کنند و بعضی فکر می‌کنند که فکر می‌کنند

ولی عده‌ای حتی بفکر آن نیستند که فکر کنند!

- ۱۱ -

تعریف جدید لیاقت و کارآئی اینست : از مغز قدامی
خود استفاده کردن در هنگام کار !

موقعی که ما مانند یک آدمک مصنوعی بطور اتوماتیک
کارمیکنیم فقط بکمک قسمت عقب مغز بکار میپردازیم. موقعی
قسمت جلو مغز مابکار میافتد که بکار خلاقه میپردازیم و فکر
خود را بکارمیاندازیم.

- ۱۲ -

خشم هم ارزش و بهائی دارد. گاهی باید به غضب در آئیم.
انسان نباید یک خرگوش باشد - ولی باید این را بخاطر داشته
باشیم که نباید سرجزئیات بغصب در آئیم زیرا این عمل صدمه
زیاد بما می‌رساند هر وقت یک ناراحتی جزئی عصبانیت‌ان کرد
باید خشم خود را فرو بنشانید و بخود بگوئید: ارزش آن را
ندارد که بخاطرش عصبانی شوم^۵)

باید خشم خود را ذخیره کنیم و بجا وبموقع از آن ب نحو
احسن استفاده کنیم.

- ۱۳ -

بسیاری از افراد فکر میکنند که دارند فکر می‌کنند حال
آنکه فقط گرفتار تشویق و نگرانی هستند مثلاً یک بازارگان به
همسرش میگوید «من درباره امور بازارگانی میاندیشم» حال

آنکه حقیقتش آن است که او فقط نگران است.
فرق بزرگ بین فکر کردن و نگران بودن آن است که در
فکر کردن خلاقیت هست و حال آنکه در نگرانی خلاقیتی وجود
ندارد. بالعکس نگرانی مانع بزرگی است فرار از تفکر و
خلاقیت.

- ۱۴ -

یکی از مهمترین اقداماتی که انسان در طی زندگیش با آن
دست می‌یازد، تصمیم گرفتن است. کامیابی هر کس ارتباط دارد
به تصمیماتی که وی در طی زندگی می‌گیرد.
موقعی که یک فرد سست‌عنصر و نالایق تصمیم می‌گیرد،
وی از نسخه‌ای شبیه نسخه زیر استفاده می‌کند:

۷ جزء هوس

۳ جزء عقیده

۳ جزء حقائق

چنانکه ملاحظه می‌کنید در این نسخه مقدار «هوس» خیلی
زیاد و مقدار «عقیده» نیز زیاد ولی میزان «حقایق» کم است.
ارزش یک تصمیم بستگی دارد به میزان حقایقی که برای
گرفتن تصمیم مورد استفاده قرار گرفته است. تصمیمی که تماماً
روی اساس حقایق قرار گرفته است، همیشه یک تصمیم عاقلانه
است.

- ۱۵ -

هر اتومبیل دونوع چراغ دارد: چراغهای جلو و چراغهای

عقب، از یک لحظه شما هم دارای دو چراغ هستید. خوب است مقدار قلیل از حرکت خود را صرف فکر کردن درباره چراغهای خود نمایید چراغ جلو یک انسان قسمت متفکره مغز اوست.

چراغ عقبی او هم آن قسمتی است که تعلق به حافظه دارد. موقعی که یک شخص واقعاً فکر کردن میپردازد، او درباره آینده خود میاندیشد ولی وقتی که بخاطر میآورد، اندیشه هایش درباره گذشته است.

مرد متفکر همیشه بطرف جلو نگاه میکند و نظرش به آینده است ولی مردی که فکر نمیکند و خود را اسیر عرف و عادت نموده است دائم به پشت سرنگاه میکند. رهبران پیشرفت و ترقی همیشه مردانی بوده اند که به چراغهای جلو توجه داشته اند.

درین دنیا میلیونها نفر فقط چراغ عقب دارند. آنها کرم شب تاب و قطعه شعر زیر شاعر را بیاد ما میآورند.

کرم شب تاب بسیار درخشان است،
ولی مغز در سردارد.

ودر حالی که چراغهای جلوی او دربشت سرش میدرخشد،
درجنگل اینسو و آن سو میجهد.

هر نگاه انسان کارهای روزمره را انجام میدهد فقط به حافظه خود (چراغهای پشت سرخود) نیاز دارد ولی هر وقت که لازم است تصمیم مهمی بگیرد و یا مشکل جدیدی را حل کند، او به قسمت متفکر مغز خود محتاج میباشد.

آنچه موجبات موفقیت یک فرد در زندگی را فراهم میکند،

چراغهای جلو اوست نه چراغهای پشت سر.

- ۱۶ -

دیدن یک عمل ذهنی است. ماجیزی را بمعنی حقیقی کلمه نمی‌بینیم مگر اینکه درباره‌اش فکر کنیم. هر کس بخواهد دانش کسب کند باید در دیدن مهارت کسب کند. این مهارت در دیدن بود که ساعث گردید مهندسی در اثر دیدن تار عنکبوت بفکر ساختن پل معلق آفتند.

- ۱۷ -

فکر می‌کنم این کنفوویوس بوده که گفت: «در ازترین سفر با قدم اول شروع می‌شود.» بهتر می‌بود وی این راه می‌افزود که برداشتن اولین قدم در هر مغز دشوارترین عمل است تصمیم گرفتن برای انجام یک کار اغلب دشوارتر از نفس کار است.

افراد لایق کسانی هستند که اراده قوی و ورزیده‌ای دارند. آنها سریع و روشن فکر می‌کنند و بمجرد آنکه تصمیم گرفتند بعمل می‌پردازند.

برای آنها برداشتن نخستین گام مشکل نیست زیرا آنها مرد عملند.

- ۱۸ -

مغز بسیاری از افراد پر از نقشه‌های نیمه انجام یافته و خواهش‌های سست وضعیف است بنظر میرسد در مغز آنها دکمه

خودکار وجود ندارد و هر وقت هم بکاری اقدام می‌کنند، در اثر خواهش همسر، توصیه دوست و یا فشار یکی از اطرافیان آنهاست.

- ۱۹ -

این یک موفقیت بزرگی است که انسان بتواند مانند یک کشتی عظیم اقیانوس پیما، چه دریای زندگی آرام باشد و چه متلاطم، با آرامی بطرف مقصد پیش برود.

محک وجود ما وقایع نیک و بدی است که در زندگی برای ما پیش می‌آید. مردی که در اثر روبرو شدن با یک شکست و یا بدشانسی از پا در می‌آید، باحتمال قوی طاقت تحمل یک شанс و موفقیت بزرگ را هم ندارد. بالعکس آنکه خود را به پولاد آبدیده تبدیل کرده و بر احساساتش غلبه نموده است نه شکست ناگهانی میتواند از پایش در آورد و نه موفقیت ناگهانی قادرست صدمه‌ای باور ساند.

- ۲۰ -

در مغز هر کس هنرمندی نهفته است که تصور و خیال نام دارد. این منرمند تصاویری می‌کشد که پیشما را خوشحال می‌کند و یا اندوه‌گین. او تصاویری درباره اتفاقاتی که ممکن است برای شما رخ بدهد می‌کشد. گاهی تصاویرش حزن‌انگیز است و حکایت از خطر و مرگ می‌کند و گاهی هم فرح‌انگیز و حکایت از سعادت و پیروزی مینماید.

این هنرمند درونی شما ممکن است بهترین دوست و یا بدترین دشمن شما باشد.

ممکن است بشما اعتماد و برداشتمانی ببخشد و ممکن هم هست شما را در اعماق یأس و نومیدی فروبرد.

شما باید او را تحت کنترول قرار بدهید. اگر تصاویرش حزن‌انگیز است باید باو دستور اکید بدهید تصاویرش تشجیع کننده دیگری بکشد. او نباید خود را طعمه‌ی خیالات بد خود بنماید. او دارای نیروی اراده است و میتواند به هنرمند درونی خود دستور بدهد که تصاویر مطلوب و دلخواهش را بکشد.

-۲۱-

بهترین اساس برای اخلاق، داشتن عزت نفس است. این صفت موجب میگردد که انسان آقای خود باشد و نقشه زندگی اش را خود طرح کند.

-۲۲-

یک عدد محدود کاری ترا که آغاز میکنند تا پایان بانجام میرساند. گروهی دیگر کار را خوب شروع میکنند ولی هرگز بپایانش نمیرسانند. یک عدد هم هیچ کاری را شروع نمیکنند و همیشه بوسیله دیگران اینسو و آنسو رانده میشوند.

-۲۳-

مرد خلاق مردی است که مانند دینامو دارای قوه‌ی محرکه است. یک چنین شخص در زندگی مقصدی دارد و با نیروی اراده

خارق العاده خود بطرف مقصد پيش ميرود.

-۲۴-

تا زمانی که زنده ايم باید در جستجوی حقایق تازه و
ایده های تازه باشیم. زندگی بس کوتاه است و ما هرگز نباید
از یادگرفتن غافل باشیم.

-۲۵-

بگذارید این نکته شعار شما باشد : باید هر روز چیز
نازهای فراگیریم.

-۲۶-

نفس وقت ارزشی ندارد . طرز استفاده ما از وقت آن
را با ارزش و بی ارزش می سازد. سرجمز جینز میگوید :
«زندگی بشر در طی ۵۰ سال اخیر بیش از زندگی خزندگان
در ۵۰۰۰، ۱۰۰۰ سال دچار تغییر و تحول شده است.» این یک
حقیقت بسیار جالب توجه است، این امر نشان میدهد که
ارزش وقت بستگی به نحوه استفاده از آن را دارد. بهمین سبب
مرد جوانی که مدت دوسال بشدت مشغول تحصیل بوده بیش از
پیر مرد هشتاد ساله ای که در طول عمر مانند خزندگان خزیده است،
چیز فهم میباشد.

-۲۷-

قسمت اعظم افراد توسط مشاغلی که انجامش میدهدند
کشانده میشوند. فقط یک عدد معنود هستند که مشاغل را بدنبال

خود میگشند.

وقتی که انسان کار خود را با بیمیلی و یا بهمان اندازه گه از او انتظار دارند انجام میدهد ، او در واقع کشانده می شود ولی وقتیکه کار خود را بهتر از آنچه از او انتظار میروند انجام میدهد و روز بروز بیشتر میکوشند در کار خود پیشرفت نماید ، کار را بدنبال خود می کشد .

-۲۸-

مغز بشر مانند یک کارخانه احتیاج به مواد خام دارد و این مواد را از طریق مکالمات روزمره و یا مطالعه کتاب و مجله بدست می آورد . کسی که به مکالمات و مطالعات سطحی قانع است ، محصول دماغی اش نیز فقیر و ناچیز است . بالعکس آنکه با افراد فهمیده معاشرت و کتابها عمیق مطالعه میکنند ، محصول مغزش بهمان نسبت عالی و قابل توجه است .

-۲۹-

بسیاری از افراد مانند پاراشوتی هستند که هرگز گشوده نشده است . اینها دارای قابلیتها و استعدادات حبس شده ای شگفت انگیزی هستند .

ولی چون هیچ وقت همت آن را پیدا نکرده اند که نخ پاراشوت را بگشند ، استعداداتشان آشکار نگشته است .

-۳۰-

کسی که دیروز فارغ التحصیل گشته و امروز دست از مطالعه برداشته فردا مرد بیسوادی از کار در خواهد آمد .

یک روز مردی که بسیار مأیوس و نومید بود به بهترین دوستش اظهار داشت : فایده‌ای ندارد ، من بانتهای ریسمان رسیده‌ام» دوستش گفت : چه بهتر ، گرھی بریسمان بزن و خود را با آن بیاویز .

فکر میکنم این دوست نصیحت مفیدی کرده . مادام که انسان زنده است هیچ چیز بانتهای خود نرسیده است . هر کس می‌تواند به ریسمان سخت بچسبد و مقداری از ریسمان را بطرف خود بکشد و یا اینکه یک ریسمان دیگر بدست آورد و بخت خود را روی شانس دیگری آزمایش کند .

-۳۲-

افرادی که در زندگی هدفی در نظر دارند و به کار خلاقه‌ای دست می‌یازند نمیتوانند اشتباه بکنند . هیچ کس قادر نیست هیچ وقت مرتکب اشتباهی نشود اشتباه را باید مانند سرخک و هوای بد ، یک امر مسلم و چاره ناپذیر انگاشت منتهی انسان باید از اشتباهاتش درس فراگیرد و سعی کند یک اشتباه را دوبار مرتکب نشود .

اکثر اشتباهات در اثر ناقص بودن اطلاعات ما و یا عدم آمادگی ما و یا نقص تجهیزات ما و یا عدم ورزیدگی ما بوجود می‌آید . با بر طرف کردن موانع فوق ، میتوان بمحققت نائل گردید .

هر وقت ادیسون در یک آزمایش با شکست بر میخورد ، آن مرد بزرگ باگشاده روئی میگفت . خوب ، معلوم شد این آزمایش

هم بشمر نرسید.» سپس وی به زیر دستانش دستور میداد باشدت هرچه بیشتر بازماشهای خود ادامه دهند. بکمک یک چنین تلاش پیگیر بود که ادیسون توانست با ختراعات بزرگ دست بزند. از نکات جالب زندگی ادیسون آن است که این مرد قسمت اعظم وقت خود را صرف تحقیق و تجربه روی اختراعات نیمه کاره سایر مخترعین میکرد و بکمک استقامت و تلاش پیگیر اختراعات آنان را تکمیل میکرد و از این طریق هم پول بدست میآورد و هم بافتخار نائل میگشت.

-۳۳-

جاه طلبی را هم بایله پرورش داد و هم کنترولش نمود زیرا جاه طلبی مانند پول نوکر خوب وارباب بدارست. بمجرد اینکه جاه طلبی انسان را بر میانگیزد حقوق دیگران را پایمال سازد باید دانست که از کنترول خارج شده و ب مرحله خطرناک رسیده است».

-۳۴-

در ارش ایکی از اصویی که رعایت میشود آن است که هرگز موجبات تقویت شکست را فراهم نمیکنند. اگر عملیات در یک نقطه با وضع ناگوار و دشواری رو برو گردید و در منطقه دیگر اوضاع مساعد بود، قسمتی را که مساعد است تقویت میکند و باین طریق شکست را تبدیل بپیروزی مینمایند. همین اصل در مورد شیونات عادی زندگی هم صدق میکند یعنی بمجرد اینکه زندگی شما از یک لحاظ با وضع دشواری رو برو

گردد ، باید بگوشهای پناه آورید که قابل اصلاح و بهبود است

-۳۵-

بعنوان یک محصول شیمی بدن انسان فقط دو تومان ارزش دارد و از نظر کار جسمانی صد تومان ویا ۲۰۰ تومان می‌ارزد. ولی از نظر کار مغزی ممکن است ارزش آن از میلیون‌ها تومان هم تجاوز کند. بنابراین اگر ما بخواهیم ارزش خود را بالا ببریم باید مغز خود را تو اناتر و وزیده‌تر سازیم و این امر امکان‌پذیر است بشرط اینکه به تجارت علمی و مطالعه پردازیم.

-۳۶-

ممکن است مغز نیرومندی بعیراث به ما رسیده باشد ولی داشتن یک چنین مغز به تنها کافی نیست باید آنرا ورزیده کرد و مورد استفاده اش قرار داد.

-۳۷-

تا ۴ سالگی انسان باید فکر علل باشد زیرا از بعد از چهل سالگی معلوم‌ها بر اساس خواهند آمد. بعارت دیگر آنچه را تا چهل سالگی کاشته از بعد از چهل سالگی ثمر خواهند داد ! بنابراین اگر بذری که کاشته خوب نباشد ، ثمرش هم خوب نخواهد بود.

-۳۸-

هر گاه ماجوانی را ببینیم که میل دارد بیش از پیش بر معلومات خود بیفزاید و مفید واقع شود می‌توانیم اطمینان حاصل

کنیم که آینده درخشنای خواهد داشت.

-۳۹-

انسان در دانشگاه، الفبای دانش را می‌آموزد. تحصیل واقعی یک مرد بعد از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه آغاز می‌شود. بی‌سبب نبود که تئودور روزولت رئیس جمهور سابق آمریکا در شرح احوال خود چنین نوشت:

«در سال ۱۸۸۰ از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شدم و تحصیلات من از آن به بعد آغاز گردید.»

تئودور روزولت در طول عمر حتی در زمانی که گرفتار وظایف پرمهیلیت ریاست جمهوری بود کتاب می‌خواند، وی بقدرتی کتاب زیاد می‌خواند که روزی نمی‌گذشت که کتابی و یا کتابهای نخوانده باشد.

-۴۰-

بسیاری از جویان تصور می‌کنند چون آرزوهایی درسر دارند، جاه طلب و بلند پرواز هم می‌باشند. این یک نوع خویشن فریبی است. جاه طلبه واقعی ممکن نیست. بدون نیروی اراده و هدف، وجود داشته باشد. تقریباً همه آرزوهایی دارند ولی فقط یک عده‌ی محدود با عزم راسخ در صدد بر می‌آیند به آرزوهایشان جامه عمل بپوشانند.

-۴۱-

تا زمانی که شخص در مطالعات هدفی نداشته باشد نمی‌تواند دریابد چه باید باد گرفت. ممکن است معلومات زیادی کسب

کند ولی معلومات او وی را بجانی نرساند. او مانند کسی است که نباس شیک پوشیده خود را کاملاً آماده کرده ولی متوجه مانده است بکجا برود!

-۴۲-

بمجرد اینکه شخص بفهمد در زندگی چه میخواهد، او شروع به رفتن بسوی هدف نموده واز هر فرصت و تصادفی استفاده خواهد کرد. ممکن است مردم موقفيتی را که او کسب می‌کند بحساب «شانس» بگذارند ولی آنچه با او کمک می‌کند در واقع اراده خود او سبته نه شانس.

-۴۳-

کار آسانی نیست که انسان برنامه‌ای برای زندگی خود طرح کند و در اجرای برنامه ثابت قدم بماند ولی هر کس موفق شد این کار را بکند، در زندگی کامپاب خواهد شد.

-۴۴-

کامیابی بستگی بمعیزان داشتی که شخص فرامیگیردندارد بلکه بیشتر ارتباط دارد بکیفیت این دانش و طرز استفاده از آن در امور عملی. «دانایان احمق» در دنیا زیادند و قسمت اعظم معلوماتی که اینها دارند یک پول سیاه ارزش ندارد. عده‌ای هم هستند که نمیدانند از دانش خود چگونه استفاده کنند.

-۴۵-

بطور کلی در دنیا شش نوع افراد هستند که با شکست رو برو می‌شوند و اینها عبارتند از:

(۱) انسان بیحال انسان بیحال کسی استکه مغزش کار نمی‌کند و دچار منگی است. او نیمه هوشیار است و فقط قسمت اتوماتیک مغزش (یعنی مخچه‌اش) کار می‌کند. قسمت اعظم افراد جزو این گروهند.

(۲) مرد ترسو مرد ترسو ممکن است خیلی باهوش باشد و مغزش هم کارکند و دارای معلوماتی هم باشد ولی چون حاضر به ریسک و قبول مسئولیت نیست، زندگی ساده و بیدردسری برای خود فراهم می‌آورد و از هر نوع فعالیت که او را بمبارزه می‌طلبید فرار می‌کند.

(۳) مرد بست عنصر و بی‌اراده او ممکن است ترسونباشد ولی استقامت و پشتکارندارد. او مانند اتومبیلی استکه در جاده صاف و همواره خیلی خوب حرکت می‌کند ولی نمی‌تواند از روی تپه بگذرد. او ممکن است کاریرا با حرادت شروع کند ولی بمجرد اینکه با اشکالاتی برخورده کرد، به عقب‌نشینی می‌پردازد.

(۴) مرد از خود راضی این مرد، مردی استکه از یادگرفتن دست بر میدارد و خود را بسیار دانا می‌انگارد. او حاضر نیست جلوتر برود زیرا فکر می‌کند که بمقدبند رسیده است.

(۵) مردی که فاقد قدرت اداره کردن دیگران است او ممکن است به تنهایی خوب کار کند ولی قادر به سازمان دادن یک دستگاه و عرضه اداره کردن یک عدد از افراد را ندارد. چون تنها کار می‌کند موافقیتش هم محدود است.

(۶) مرد دانشگاهی کسی استکه دانشمند و تحصیل کرده

است ولی هیچگونه تجربه‌ای در زندگی عملی ندارد. او در یک دنیای خیالی بسر میبردونمیتواند دنیای حقیقی را لمس و درک کند. چون از عهده مدیریت و سازمان دادن بر نمی‌آید، او هم مجبور است تنها کار کند و بکامیابی محدودی نائل گردد.

-۴۶-

هر کس مانند اسب و اسب سوار است. مخچه او بمنزله اسب و مخ او بمنزله سوار است. اگر اسب سوار نتواند اسب بش را تحت کنترول قرار بدهد ممکن است پرتاپ شده و بقتل رسد. کنترول مغز و یا هنر خویشتن داری از موضوع عاتی است که جزو برنامه‌های آموزشی مدارس نیست ولی روزی فرا خواهد رسید که اولیای مربوطه باین موضوع پی ببرند و با آن توجهی را که سزاوارش هست بدهند.

-۴۷-

وقتی که در کاری که انجام میدهیم قدرت اراده را بکار برمی چه بسا ممکن است استعدادات مخفی ما آشکار شود و موفقیت‌های بزرگتری نصیب ما گرداند.

-۴۸-

میل پدر اندیشه و اندیشه پدر عمل است تا ما شدیداً میل به انجام کاری نداشته باشیم، باندیشه انجام آن هم نخواهیم افتاد و تا هنگامیکه باندیشه انجام کاری نیافتیم آن را نیز انجام نتوانیم داد.

-۴۹-

برای اینکه با اراده‌ای قوی بکار پردازیم باید بسوی یک هدف پیش‌برویم زیرا تعقیب هدف‌های مختلف انرژی مارا پخش می‌کند و پخش شدن انرژی شانس موفقیت را هم کمتر می‌کند و با کم شدن شانس موفقیت اراده خود می‌فtrer می‌گردد.

-۵۰-

برای اینکه کاری را باقدرت اراده دنبال کنید باید با جام آن کار علاقه شدید داشته باشید پس نباید بگذارید آتش علاقه‌تان را بخاموشی گذارد زیرا با کم شدن علاقه از قدرت اراده هم بتدریج کاسته می‌شود.

-۵۱-

در بین مردم سه نوع افراد وجود دارند:
۱- آن‌هایی که همیشه به عقب‌نشینی می‌پردازند.
۲- آن‌هایی که در جا می‌زنند.
۳- و آن‌هایی که دائم پیش می‌روند.

-۵۲-

بدون قلاب به ماهیگیری و بدون وسائل به کار نپردازید.

-۵۳-

برای اینکه فتوری در اراده شما راه نیابد جاه طلبی خود را با استعدادات خود تعديل نمائید بعبارت دیگر چنانچه استعداد اینشتین را نداشته باشید نباید سعی کنید اینشتین شوید. البته باید هدف عالی داشته باشید ولی نباید این هدف بحدی بالا باشد که نتوانید با آن بررسید.

-۵۴-

بسیاری از افرادی که در زندگی خود موفق شده‌اند دارای این هنر بوده‌اند که شکست خود را تبدیل به پیروزی کنند.

-۵۵-

بخاطرداشت باشید که معلومات شمادرکاری که در زندگی انجام می‌دهید اثر دارد. بنابراین باید معلومات صحیح و مفید باندوزید تا اعمال شما هم صحیح و پرثمر باشد معلومات غلط و گمراه کننده آدمی را به گمراهی و تیره روزی می‌کشاند.

-۵۶-

درجه قدرت اراده تا اندازه‌ای بستگی دارد به وضع جسمی ما. یک نفر تریاکی و یا هروئینی نمی‌تواند مانند یک انسان سالم تصمیم بگیرد و اراده کند همانطور که دکتر (کاستون دورویل گفته) شخص مسموم از ورای سمومش دنیارامی بیند و حس می‌کند.

-۵۷-

همینکه بر نفس خود مسلط شدید قادر خواهد شد قدرت اراده خود را چون پتکی نیرومند برای درهم شکستن قوای شوم سرنوشت بکار برد.

-۵۸-

برای اینکه در حین انجام کار با مشکلات توانفرسائی که شما را ناامید می‌کند و باعث ناتمام رها کردن کار می‌شود روبرو نگردید باید قبل از اقدام بیک کار، درباره تمام جوانب و مشکلات آن کار بیندیشید مخصوصاً باید درباره این موضوع

بررسی کافی نمایید که آیا میتوانید تمام مشکلات را برطرف نمایید یا خیر.

-۵۹-

تلقین به نفس در تقویت قوه اراده مؤثر است بطوریکه اگر دائم به خود تلقین کنید که دارای قدرت اراده میباشد و در ضمن عملا هم در موارد مختلف قدرت اراده خودرا نشان دهید بزودی دارای قدرت اراده سرشاری خواهید گشت.

-۶۰-

از شخصی که در زندگی به موفقیت های بزرگی نائل شده بود پرسیدند چه عاملی کمک به موفقیت یک شخص میکند در پاسخ گفت داشتن یک هدف و پرتاب تیر درست بسوی آن هدف.

-۶۱-

آنچه انسانها فاقدش میباشند استعداد نیست بلکه اراده کار کردن و بسوی هدف واحد شناختن است.

-۶۲-

ویلیام جمز میگوید هر کس در درون خود ذخائری از استعدادات شگرف دارد که از آن خبر ندارد. اگر ما توجه خود را بدرون خود نماییم این استعدادات کشف نشده را توانیم دید و اگر بکار و کوشش بپردازیم و مأیوس نباشیم ولو در زندگی با مشکلات زیادی رو برو باشیم و فرصت استفاده از ذخایر وجود خود را پیدا نکنیم قادر خواهیم شد لااقل از یک قسمت از این ذخایر استفاده کنیم.

- ۶۳ -

بسیاری از افراد خود را بیکس و تنها و حتی زیادی احساس میکنند. حال آنکه آنها لازم نیست تنها و زیادی باشند. دنیا بانداره کافی بزرگ است و برای همه جا دارد آنها کافی است از طرز تفکر خود دست بردارند تا سرانجام بتوانند راهی برای موفقیت خود باز کنند.

- ۶۴ -

شعار کنت فن مولنکه (ژنرال بزرگ آلمانی) این بود (Erst Waagen dann Wagen) یعنی اول سبک و سنگین کن و بعد با قدم بپرداز. مولنکه همیشه بر طبق این گفته رفتار میکرد یعنی نخست با احتیاط و آهستگی نقشه میکشید و سپس تصمیم میگرفت و بمجرد اینکه تصمیم میگرفت، جسورانه با قدم میپرداخت. و چون همیشه در موقع کشیدن نقشه در اطراف تمام جواب کار میاندیشد. همیشه به پیروزی نائل میگردید.

- ۶۵ -

نیروی اراده سنگ بنای موفقیت‌های بشری است. بدون آن ممکن نیست انسان به موفقیت نائل گردد. شریفترین کاری که انسان میتواند بکند آن است که تمام قوای خود را در سلطه قدرت اراده قرار دهد، تا بدینوسیله برخویشتن کاملاً مسلط شود و بوسیله تسلط بر نفس با اراده‌ای تزلزل ناپذیر بسوی هدف بنشتابد.

-۶۶-

وقتی که در رفع مشکلی با شکست رو برو میشوید ، باید قیافه کسی را بخود بگیرید که گوئی هنوز حتی مبارزه را آغاز نکرده است. بدین ترتیب شما قادر خواهید بود شکست خود را تبدیل به یک پیروزی کنید. گفته اند در دنیا سه نوع افراد وجود دارند آنها که اراده میکنند، آنها که نمیخواهند اراده کنند. و آنها که نمیتوانند اراده کنند. گروه اول از عهده‌ی تقریباً هر کاری بر می‌آیند، گروه دوم با اقدام به هر کاری مخالفت مینمایند، و گروه سوم در هر کار با شکست رو برو میشوند.

-۶۷-

شما قادرید یک اسب نیرومند را با یک طناب کوچک و حقیر در یک جا در قید و بند نگاه بدارید. او درین وضع قادر نخواهد بود نیرومندی و سرعت سیر خود را نشان بدهید. همچنان بسیاری از افراد لایق و شایسته بعلت گرفتار بودن بنوعی قید و بند و یا رو برو بودن با نوعی مانع که باعث محدود شدن آزادی حرکت آنها شده، در زندگی عقب مانده اند. این مانع ممکن است چیزی مانند فقر و این قید و بند ممکن است اعتیاد به نوعی ماده مخدره (از قبیل الکل و هروئین) باشد.

-۶۸-

بسیاری از افراد در محیطی محدود و دست و پاگیرزنندگی میکنند. این محیط علاوه بر اینکه شوق و حرارت و استعداد آنها را میکشد و باعث اتلاف اوقات عمر آنها میگردد، اراده‌شان

را نیز فلچ میکند. درنتیجه در طول عمر مانند افليچى که بكمك عصا راه میرود، راه زندگی را طی میکنند.

-۶۹-

بدیهی است حتی اگر دیو افسانه‌ئی را در یک اتاق محدود و تنگ حبس کنیم او قادر نخواهد بود قدرت خود را نشان بدهد، بنابراین تعجب ندارد اگر بسیاری از افراد که بالقوه باهوش و با استعداد هستند در اثر نامساعدبودن محیط به پیشرفتی نائل نگردند و در طول عمر درجا زندن.

-۷۰-

شکست شما ممکن است یک خوشبختی باشد در لباس بدبختی. پس هرگز خم بابرو نیاورید و بسعی و کوشش ادامه بدهید تا سرانجام موفق شوید. در تاریخ به نام افراد زیادی بر میخوریم که در آغاز با شکست‌های پی درپی رو برو شدند ولی در اثر تلاش مداوم و پیگیر سرانجام کامیاب گردیدند. از این قبیل بوده‌اند لینکن، پلاسی، ناپلئون، هیتلر و هزاران نفر دیگر.

عوامل پیامبری

از نظر بزرگان جهان

-۱-

می‌توان با اطمینان گفت یک فرد عادی از امکاناتی که بالقوه در او وجود دارد بی‌خبر است. فکر می‌کنم زندگی هر کس می‌تواند شگفت‌آگیزتر و رضایت‌بخش‌تر و مفیدتر و خلاق‌تر از آنچه که هست، باشد!

دکتر نورمان ونسان

-۲-

فرصت‌های بزرگ به همه روی می‌آورد ولی بسیاری از افراد خبردار نمی‌شوند که به آن برخورده‌اند.

۱. دانیل گ

-۳-

مردی که در زندگی جویای یک چیز است ممکن است آن را پیدا کند. ولی آنکه خواهان همه چیز است، بهر کجا برود از

کشته امیدهای خود غیر از افسوسهای بی ثمر چیزی درونمیکند.
بال رو

-۴-

آنکه می خواهد مرد بزرگی بشود باید بتواند از کلیه
فرصت ها استفاده کند.

لارشفوکو

-۵-

بخت و سرنوشت سپر بلائی است که ما دربرابر جنایات
و بلاهات های خود قرار میدهیم.

بال فدر

-۶-

میتوان کاری را که خوب شروع شده ، نصف پایان یافته
تلقی کرد.

هوراس

-۷-

اگر کاهلی پیشه کنید در طریق نابودی گام خواهید برداشت
زیرا طریق کاهلی یک ورطه است نه یک جاده .

۹ . ۰ . بیچر

-۸-

تجربه نشان میدهد که در موقیت شوق و حرارت بیش از
قابلیت اثر دارد. برنده کسی است که با جان و دل کار میکند.
چارلز باکستون

-۹-

آنچه اکنون هستیم نتیجه‌ی گذشته ماست. مادر زند اعمال

خود هستیم. سلوک و رفتار اخلاق ما را ایجاد میکند. اعمال روزانه ماتبدیل به عادت می شود. هر سال عادت در درون ما یک نقش اخلاق عمیقتری نقش میکند. زندگانی که در سابق داشته ایم باعث شده آنچه حالا هستیم بشویم.

دایکس

- ۱۰ -

جاه طلبی و بلندپروازی مهمیزی است که آدمی را برای مبارزه با شرنوشت آماده میکند.

دونالد. ج. میچل

- ۱۱ -

برای مرد با اراده هیچ چیز امکان ناپذیر نیست.

هیر ابو

- ۱۲ -

بسیاری از مردان بزرگ برای عظمت خود مدیون به مشکلات بزرگی که در زندگی با آن روبرو بوده اند هستند.

اسپردن

- ۱۳ -

بگذارید اطرافیانتان بدانند هر حرفی را که میزند بمرحله عمل درخواهید آورد. بگذارید بدانند تصمیمات شما قطعی است و هر گز دچار تردید و تذبذب نمیشوید و یک بار که تصمیمی گرفتید، هیچ چیز نمیتواند شمارا بترساند و یا موجبات انصراف خاطر شما را فراهم آورد.

؟

-۱۴-

راز مونقیت یک فرد آن است که موقعی که فرصت باو
روی می آورد وی آماده باشد که آنرا بقاپد.

دیسرائیلی

-۱۵-

تراش از تیشهی خود جادهی خویش
براه دیگران رفتن عذاب است
اقبال لاهوری

-۱۶-

اهل عالم همه کشاورزند هر چه کارند هم چنان دروند
ابن یمین

-۱۷-

منتظر فرصتهای بزرگ و فوق العاده نباشید. از فرصتهای
کوچک استفاده نمائید و آنها را بزرگ نمائید.

ا. س. ماردن

-۱۸--

فرق بزرگ بین افرادی که موفق میشوند و افرادی که موفق
نمیشوند در میزان زحمی که هر یک میکشند، نیست بلکه در مقدار
کاری است که هر یک بطريق صحیح و از روی هوشیاری انجام
میدهند.

ا. س. ماردن

-۱۹-

ضعیفترین افراد باتمرکز قوای دماغی خود روی یک شیشه واحد ممکن است بجهانی برسند حال آنکه قویترین افراد چنانچه انرژی خود را پخش کنند، هیچ کار مهدی انجام نتوانند داد. وقتی که یک قطره آب دائم روی صخره‌ای بریزد در آن مجرایی برای خود بازمی‌گردند. سیل که با خروشی هوش ربا باشتاب از جهانی بجای دیگر رد می‌شود، اثری از خود باقی نمی‌گذارد.

طامس کارلایل

-۲۰-

موفقیت در هر کار ارتباط باین دارد که بدانیم چه قدر طول می‌کشد تا موفق شویم.

مونتسکیو

-۲۱-

قدرت ارمله در خویشنداری نهفته است و تنها آنکه می‌تواند افکار خود را کنترل کند قادر خواهد بود که اعمال خود را هم در اختیار داشته باشد.

-۲۲-

حوادث و پیشآمد ها بر ضعف اع حکومت می‌کنند ولی در دست عقلاء واقویاء آلتی بیش نیستند.

ساموئل لوور

-۲۳-

می‌جویی گرچه مقصد از آن دیشه برتر است
می‌پویی گرچه راه تو بر کام اژدهاست
پروین انتظامی

-۲۴-

خطر گر بکام نهنگیش جای

خطر کن بکام نهنگ اند ر آی
حضرت ادیب

-۲۵-

هولناکترین دیوارها آنهائی هستند که در ذهن و فکر ما
بوجود می‌آید.

لائقه

-۲۶-

همیشه چنان مشغول کار باش که حتی فرصت پیدا نکنی
بیندیشی که در جهان چیزی بنام نامیدی وجود دارد.
دلیل کارنگی

-۲۷-

لیاقت یک فرد را نباید باز روی خصائل نیکوئی که دارد
سنجد بلکه طرز استفاده‌ای که او از این خصائل می‌کند معیار
قرارداد.

لارشفوکو

-۲۸-

فکر کردن مشکل ترین کار است. شاید بهمین جهت است که
 فقط عده‌ای بسیار محدود باینکار روی می‌آورند.
هانری فورد

-۲۹-

قسمت اعظم نادانی‌ها ، نادانشی است مغلوب‌بدیر . ما
نمی‌دانیم چون نمی‌خواهیم که بدانیم

آلدوس هاکسلی

-۳۰-

مناصب بزرگ مردان بزرگ‌تر را بزرگ‌تر و مردان کوچک را
کوچک‌تر می‌نماید.

لابرویر

-۳۱-

بمن بگو معنقدات ت چیست تا بتو بگوییم چه خواهی کرد
نریون ادوارد نر

-۳۲-

مهمنترین چیز در دنیا آن نیست که ما کجا هستیم بلکه
آن است که در کدام جهت سیر می‌کنیم.

اویور وندل هولمز

-۳۳-

خرمن خود را بدست خویشن دوزیم ما
کرم پیله هم بدست خویش دوزد کهن
سنائی

-۳۴-

بزرگ‌ترین افتخار در این نیست که هرگز سقوط نکنیم
بلکه در این است که هر بار که سقوط کردیم مجدداً بپا خیزیم
کنفوسیوس

-۳۵-

هر شکست قدمی بطرف پیروزی است

ژاکوب دیس

-۳۶-

شکست فقط وقتی تحقق پیدا میکند که انسان قبول کند
که شکست خورده است

-۳۷-

دونده‌ای که زمین خورده ولی بسرعت بپا خاسته و مجدد آ
بدویدن پرداخته چون کسی است که هرگز زمین نخورده است
مولینو

-۳۸-

یک فرد هرقدر هم لایق و با استعداد باشد چنانچه سخت
کار نکند و استقامت نشان ندهد به موفقیت نائل نخواهد شد
۱. ت. استیوارت

-۳۹-

مادام که پائی که رویش بایستید و تفنجی که با آن به
تیراندازی پردازید در اختیار داشته باشید، شما در جنگ شکست
نخورده‌اید

دکتر فرانک کرین

-۴۰-

مردان شجاع فرصت می‌آفرینند. ترسوها و ضعفاء منظر
فرصت می‌نشینند

-۴۱-

منتظر فرصت نباشد از اتفاقات کوچک استفاده کرده
آنها را تبدیل به فرصت‌های بزرگ نمایید

-۴۲-

نطفه‌ی بزرگی در هر فرد نهفته‌است ولی ما اغلب طمعه «رشد
متوقف شده» می‌گردیم

آلبرت هوبارد

-۴۳-

راز موفقیت در داشتن جاهطلبی باضافه قدرت اراده نهفته
است

ج. و. هامیلتون

-۴۴-

ما آنچه را که فکر می‌کنیم انجام توانیم داد ، انجام
می‌دهیم

هوبارد

-۴۵-

چندنیش مگس هرگز یک اسب چابک و راهوار را از دویدن
باز نمیدارد.

ولتر

-۴۶-

راز موفقیت در خواستن چیز کم اما خواستن آن با تمام
قدرت است

مارشال فوش

-۴۷-

هر چیز کاری در بهاران تیر ماهان بدروری
خواجه عبدالله انصاری

-۴۸-

نتیجه اراده ضعیف حرف است و نتیجه اراده قوی عمل
گستاولوبون

-۴۹-

قوه اراده و تصمیم در آدمی تقویت نمیشود مگر در نتیجه
بکارانداختن دائمی آن
ساموئل اسمایلز

-۵۰-

در دنیا کسی بد بخت تراز آن کس نیست که پیوسته میکوشد
خود را بصورتی درآورد که جسمًا و روحًا برای آن آمادگی
ندارد

انژلوپارتی

-۵۱-

هر کس میتواند بیش از آن کار کند که فکر میکند که
میتواند کار کند

هانری فورد

-۵۲-

کار کردن بدون برنامه مانند کشتی راندن بدون استفاده
از سکان ویا قطب نماست

-۵۳-

بخود خزیده و محکم چو کوهساران زی
 چونخس مزی که هوانند و شعله بیباکست
اقبال لاهوری

-۵۴-

از فضول بگریز و آنچه ضروری است در آن آویز
جامی

-۵۵-

باید بخواهیم تا بتوانیم.
دکارت

-۵۶-

کسی که نصیم گرفته در نقاشی و بسا یک هنر دیگر بر
 همگان برتری جوید باید تمام قوای دماغی خودرا از هنگام از
 خواب برخاستن تا هنگام بخواب رفتن روی همان یک موضوع
 متمن کرذ سازد.

رینولدز

-۵۷-

غیرممکن چیزی غیر از مجموعه‌ای از امکانات بزرگتری
 که هنوز بمنصة شهود نرسیده نیست.
اوروبنیدوکش

-۵۸-

برای مردی که میتواند اراده کند، هیچ چیز غیرممکن وجود
 ندارد.

میرایو

-۵۹-

همیشه در هرجائی که هستی بکاری سرگرم باش.
هانری فورد

-۶۰-

کارت را دنبال کن ورنه کارترا دنبال خواهد کرد
ب. فرانکلین

-۶۱-

چون بید خم شو و چون بلوط مقاومت کن
شعار ورزشکاران جوجوتسوی ژاپن

-۶۲-

انسان نمیتواند مستقیماً مقدرات خود را تعیین کند ولی
میتواند با انتخاب صحیح افکار بطور غیر مستقیم بر مقدرات
خوبیش تأثیر و نفوذ نماید.

جمزآلن

-۶۳-

مردم اشتباهات زندگی خود را روی هم میریزند و از
آن غولی بوجود میآورند که نامش تقدیر است
جان هائز اولیویه

-۶۴-

مردی که دائم مردد است کدام یک از دو کار را آغاز کند
هیج یک از آنها را بانجام نخواهد رساند
ویلیام ویرت

-۶۵-

دنیا تعلق به افراد با انرژی و فعال دارد

امرسون

-۶۶-

هر گز مأیوس مشو و اگر مأیوس هم شدی در عین یأس و
نویسیدی بکار خود ادامه بده.

ادموند بورک

-۶۷-

آنکه اعتماد بنفس را از دست داده دیگر چیزی ندارد که
از دست بدهد.

بویست

-۶۸-

اقبال نام دیگر پایداری در تعقیب هدف است

امرسون

-۶۹-

سختی فقط بسافر اد جبان صدمه میرساند و اگر نه در مورد
مردی که شجاع است سیختی ها ولو کمرش را بشکند ، ستون
فراش را محکمتر خواهد کرد.

هربرت کوفمان

-۷۰-

یک فرد برای دنیا همان قدر ارزش دارد که آن فرد برای
خود قائل میشود اگر شما بخودتان اعتقاد داشته باشید ، دنیا
هم حاضر خواهد شد از شما پشتیبانی کند

هوبارد

-۷۱-

فکر اراده را سوق میدهد. کسی که فکر میکند موفق میشود،
اراده هم خواهد کرد که حتماً موفق میگردد.

-۷۲-

اشتباه محض است که کسی شخصیت و دانش فردی را از روی تعداد سالهای که وی در مدرسه مشغول تحصیل بوده بسنجد. این مدرسه و لواینکه دانشگاه باشد فقط الفبای دانش را میآموزد برای تحقیق و بررسی نفس دانش انسان باید خود در قلمرو دانش به تحقیق پردازد. بزرگترین نواین دنیا (از قبیل شکسپیر، برناردشاو، ادیسون، هانری فورد و صدھا نفر دیگر) دارای تحصیلات عالی نبوده‌اند معهدًا کارهای که آنها کرده‌اند، از هر تحصیل کرده در دانشگاه مهمتر و با ارزش‌تر بوده است.

-۷۳-

ضعف اراده، هرنوعش بخواهد باشد بنوعی تن آسائی و میل به خوشگذرانی ارتباط دارد. مثلاً انسان پرخوری که نمیتواند از خوردن غذاهای لذیذ بمقدار زیاد خودداری کند و یا مرد میخواری که قادر نیست می‌را بحد اعتدال بنوشد و یا مرد شهوترانی که قادر به کنترول شهوات خود نیست و یا مردی که در موقعی که باید به کار و فعالیت بپردازد استراحت و بازی میکند و یا کسی که سیگار میکشد علی‌رغم اینکه سلامتیش را بخطر انداخته است همه اینها ضعیف‌الاراده‌اند.

-۷۴-

فرصت کار کردن در واقع چیزی غیر از فرصت باد گرفتن نیست. آری آنکه کار می‌کند، چیزی یاد می‌گیرد و آنکه کار نمی‌کند هیچ باد نمی‌گیرد.

-۷۵-

داشتن قوه اراده در واقع چیزی غیر از آن نیست که انسان خود را در طی زندگی عادات خوب معتاد و ازابتلاء به عادات بد پرهیز نماید. از این گونه عادات است عادت کار کردن و زحمت کشیدن و از تن آسائی پرهیز کردن.

-۷۶-

ویلیام جیمز می‌گوید: «نه» گفتن به یک اغوای نفسانی که بصورت عادت درآمده و همچنین اقدام بیک عمل شجاعانه، آدمی را برای چندین روز بلکه چندین هفته از انرژی و قدرت تازه‌ای برخوردار می‌سازد.

-۷۷-

در فکر حل مشکلات حاضر باشید نه در فکر شکست‌های گذشته یا موفقیت‌های احتمالی آینده

-۷۸-

بباد داشته باشید آنچه امروز هستید نتیجه افکار و اعمال گذشته شماست و افکار و اعمال امروز شما اثر قاطعی در مقدرات فردای شما خواهد گذاشت.

-۷۹-

برای نیل به موفقیت خارجی باید اول از درون موفق بود.
یعنی باید اراده موفق شدن را در خود تربیت کرد تا بتوان
به موفقیت هم نائل گردد.

-۸۰-

ترس را میتوان با تمرین شجاعت از بین بردو خود پرسنی
را با تمرین غیر خواهی مهار کرد.

-۸۱-

تنها به چیزی بیندیش که میخواهی بدان بررسی.

-۸۲-

هر وقت اراده اات سست میشود به دفعی بیندیش که بدن بال
آنی؛ سپس با قدرت تمام برای بدست آوردن آنچه مایلی بدست
آوری نلاش کن.

-۸۳-

یکی از طرق دیگر تقویت اراده آن است که ما مردان
بزرگ را مدل خود قرار دهیم و سعی کنیم از اعمال و عادات
آنها تقليید کنیم. مثلاً اگر هنرمندیم از میکلانژ تقليید کنیم و اگر
مخترعیم از ادیسون وقس علیهذا. اغلب مردان بزرگ از همین
رویه پیروی میکرده‌اند مثلاً مدل هیتلر فردریک کبیر و مدل
شوپنهاور، کانت و مدل برناردشاو، شکسپیر بوده است

-۸۴-

هیچ چیز باندازه خیال بافی و قصر در عالم خیال ساختن

اراده را ضعیف نمیکند زیرا خیال‌بافی موجب میگردد انسان همیشه در عالم خیال بسر برد و باقدام و عمل نپردازد.

-۸۵-

زندگی خود را بدست شانس و تقدیر سپردن در واقع زندگی خود را برباد دادن است. اگرچه قدرت حوادث خارجی بسیار زیاد است، آدمی باید پیوسته خود را حاکم بر حوادث و پیشاًمد های زندگی بداند نه محکوم آن. اندیشه وجود شانس و اقبال از شانس و اقبال ما میکاهد بلکه ممکن است آن را بالکل نابود کند زیرا عقیده داشتن به تقدیر بزرگترین عامل فلنج شدن اراده است.

-۸۶-

ویلیام جمز گفته ای دارد که بنظر من هر جوان باید آن را در زندگی نصب العین قرار داده و بر طبق آن عمل کند او میگوید: «ما باید تا آنجائی که ممکن است خود را بطور اتوماتیک و خود بخود، بانجام اعمالی معتقد سازیم که مفید و ثمر بخش است و باید دائم مراقب باشیم گرفتار عاداتی نگردیم که مآل برای ما زیان ببار میآورد. ما باید از اعتیاد باین گونه عادات هم چنان بپرهیزیم که از طاعون و وبا میپرهیزیم»

-۸۷-

استقامت بدون قدرت اراده امکان پذیر نیست و اساس موفقیت هم استقامت است

-۸۸-

هر عمل موقبیت آمیز در آغاز یک اندیشه نامرئی موقبیت
آمیز بوده است!

-۸۹-

تلاش دائم بهائی است که ما باید برای پیش رفتن و موفق
شدن بپردازیم.

-۹۰-

برای تقویت اراده بکارهای زیر دست بزنید:

- ۱- همیشه آماده بادگرفتن باشید و هرگز خود را عالم خجال و
دانشمند تصور نکنید
- ۲- از مطالعه سطحی کتابسی که مفید تشخیص داده اید
خودداری کنید ، بدقت بخوانید تا بزرگای معنای آن برسید.
- ۳- هیچ چیز را به طور ناقص فرانگیرید . سعی کنید هر
فنی را بطور کامل فرانگیرید

-۹۱-

انسان میتواند بکمک قوه اراده مسیر زندگی خود را تغییر
دهد و بسوی هدفی شریفتر و عالیتر و باشکوه‌تر پیش برود.

-۹۲-

همانطور که با ورزش میتوان جسم را تقویت کرد با تمرين
میتوان بر قدرت اراده افزود. با استثنای عده محدودی که در اثر
اعتباد به مواد مخدّره و یا سستی و تنبلی قادر به تقویت اراده
خود نیستند، سایرین میتوانند اراده خود را تقویت کنند

چند مثال زنده از :

افرادی که با نیروی اراده بر مشکلات فایق آمدند

-۱-

فردریک فروبل پدر سیستم تعلیمات کودکستانی در مدرسه جزو دانش آموزان عقب مانده بحساب می‌آمد. آن قدر در مدرسه آزار دید که دیگر هرگز به سراغ تحصیلات دانشگاهی نرفت. در امرار معاش هم چندان توفیقی نیافت و چون قادر نبود قرضهایش را بپردازد به زندان افکنده شد. آموزشگاهی باز کرد ولی کارش نگرفت. مجددآ چند آموزشگاه دیگر باز کرد باز با شکست رو برو گردید. سرانجام در ۶۰ سالگی برای اولین بار در تاریخ تعلیم و تربیت کودکستانی باز کرد و ۳۰ سال بقیه عمر خود را در افتخار زیست. زیرا کودکستان او نتایج بسیار ثمر بخشی ببار آورد و او را در ردیف بر رگترین مربیان تاریخ درآورد.

-۲-

سر والتر اسکات رمان نویس مشهور انگلیسی در آغازیک

وکیل دادگستری بود و درآمد بسیار خوبی هم داشت ولی او میل داشت نویسنده باشد. او بار وحیه‌ی مردی که قصد فتح کشوری را دارد وارد قلمرو ادبیات شدو علی‌رغم اینکه در اثر این کار، عایدات خود را از دست داد و زیر بار قرض رفت بیست سال بقیه عمر خود را صرف نوشتن رمانهای عالی‌خود نمود و آنقدر در این راه زحمت کشید که نه تنها در جرگه‌ی بزرگترین نویسنندگان از گلیس درآمد بلکه سرانجام قرضهای خود را نیز پرداخت کرده و در افتخار کامل درگذشت.

-۳-

تیمور لنگ مردی بود که یک بار که تصمیم می‌گرفت کاری را انجام دهد، هرگز از تصمیم خود عدول نمی‌کرد. او بحدی در مبارزه لجوچ و پیگیر بود که در تحت هیچ‌گونه شرایطی مأیوس نمی‌شد. یک بار وی بدوستانش در باره علت این طرز سلوک داستان زیر را نقل کرد:

«یک روز مجبور شدم برای فرار از شر دشمنانم که تعقیبیم می‌کردند به یک مخربه پناه ببرم. در آن جا ساعت‌ها غرق در آندیشه تنها نشستم.

برای اینکه توجه‌م را از وضع اسف‌باری که بدان دچار بودم به یک چیز دیگر معطوف سازم نگاهم را به مورچه‌ای که سعی می‌کرد یک دانه ذرت را که خیلی بزرگ‌تر از جثه خودش بود، از دیواری بلند بالا ببرد دوختم. من تعداد دفعاتی را که وی سعی می‌کرد این ذرت را بالا ببرد شمردم. شصت و نه بار ذرت بر

زمین افتاد ولی او بکوشش خود ادامه داد تا اینکه سرانجام در بار هفتادم خود را ببالای دیوار رساند. این منظره بمن قوت قلب داد و از آن به بعد درسی را که آن مورچه بمن آموخت هرگز از یا نبردم.»

-۴-

شارلوت برونته رمان شیرینی و شورانگیز خود «جین ایر» را به ناشران متعددی فرستاد و آن قدر برای ارسال ایسن نوشه برای ناشران نفهم پول تمبر مصرف کرده بود که دیگر توانای آن را نداشت تمبر بخرد! ولی او مأیوس نشد زیرا اطمینان داشت شاهکاری بوجود آورده است. او در اثر تلاش پیگیر سرانجام با هزار زحمت اثر جاودانی خود را بچاپ رساند و در عرض مدتی کوتاه در جرگه بزرگترین ادبی انگلیس درآمد.

-۵-

مخترع اصلی هواییما پروفسور ساموئل پ. لانگلی بود. مفهدا افتخار اختراع هواییما نصیب برادران رایت گردید. علتیش بخاطر آن بود که پروفسور لانگلی فقط هواییما را اختراع کردولی جرأت آن را پیدا نکرد آن را بپرواژ درآورد. اگر قدری دیگر بکوشش میپرداخت، هواییما او بپرواژ در میآمد و در این صورت او مخترع هواییما شناخته میشد ولی یأس و نومیدی اراده پروفسور لانگلی را درهم شکست و افتخاری را که باید نصیب او بشود نصیب کسانی شد که اراده و جرئتیان بیش ازاو بود.

-۶-

رایبرت فولتون مختروع کشته بخار در مدرسه جزو دانش آموزان کودن بشمار میرفت. روزی معلم او نزد مادرش از کند ذهنی او شکایت کرد مادرش با غرور تمام گفت: آقا جان این را بدان سر پسر من بقدری پراز اندیشه‌های بکر و تازه است که دیگر جائی باقی نمانده تا وی مندرجات کپک زده کتاب‌های شمارا در آن جای بدهد.»

پیشگوئی مادر درست از کار درآمد و این مرد در اثر تلاش‌های پیگیر سرانجام توانست با اختراع کشته بخار عصر نوینی در دریانوردی جهان پدید آورد.

-۷-

اسحق نیوتون در آغاز در مدرسه جزو دانش آموزان کند ذهن بشمار میرفت. روزی یکسی از همکلاسان گردن کلفت او سربرش گذاشت و نیوتون حسابی کتکش زد. از آن روز وی احساس کرد همانطور که جسمًا ق قادر است بر یک همکلاس گردن کلفت برتری یابد، از نظر قوای دماغی هم میتواند از همه جلو افتد. لذا از آن روز اراده کرد در سخوان شود و از همه جلو افتد. نیوتون بمنظور خود رسید و از آن به بعد همیشه شاگرد اول کلاس خود بود.

-۸-

طامس ادیسون مختروع لامپ برق، در شرح احوال خود مینویسد: «من پسری لاقيد بودم. اگر مادری کور ذهن میداشتم

ممکن بود پسر بدی از کار درمی‌آمدم. ولی ثبات قدم و مهربانی و نیکی او قوای مؤثری بودند که مرا وادار کردند در طریق صحیح گام بردارم. یادم می‌آید هرگز نمیتوانستم در آمووشگاه به پیشرفتی نائل گردم. نمیدانم علتش چه بود که همیشه در کلاس نفر آخر بودم. احساس می‌کردم معلم هرگز نسبت به من همدردی نشان نمیدهد و پدرم هم فکر می‌کرد من کودن هستم. سرانجام اوضاع بصورتی درآمد که حتی خودم هم اطمینان حاصل کرده بودم بچه‌ی کم هوشی هستم.

مادر من همیشه نسبت به من مهربان بود و همدردی نشان میداد. او هرگز در باره من دچار سوءتفاهم نشد و در حق من داوری غلط نکرد ولی من از اظهار کردن تمام مشکلاتی که در مدرسه با آن دست بگریبان بودم میترسیدم تا مبادا اعتمادی که وی نسبت به من داشت از دست برود.»

یک روز شنیدم معلم به بازرس گفت که من خل هستم و دیگر ارزش آن را ندارد که در مدرسه نگاهم بدارند. بقدرتی از این گفته معلم ناراحت شدم که زار زار گریستم و گریان به خانه رفتم و جریان را به مادر تعریف کردم. او بعنوان مدافع نیرومند من از خانه بیرون آمد. مهر مادر بسیار گیخته شده و احساساتش جریحه دار گشته بود. او با من به مدرسه آمد و بعلم گفت که حرف دهننش را نمیفهمد. او با حرارت تمام از من دفاع کرد و من در همان لحظه تصمیم گرفتم باید فرزند شایسته‌ای برای او بساشم و باید نشانش بدهم او در باره‌ی من اشتباه نکرده

است.»

-۹-

روزی موقعی که لینکن هنوز جوان بود و در ایلینویز بسر میبرد، برای تماشای بردها به بازار برده فروشان رفت. در آنجا دختر سیاهی را دید که برده فروشان بحراج گذاشته‌اند. مردی که دختر را بحراج گذاشته بود با آن سیاه پوست بیچاره عیناً مانند یک چهارپارفتار میکرد یعنی از مشتریان دعوت میکردن زدیکتر بسیانند و تمام اعضاء و جوارح بدن آن دختر را از نزدیک به بیند تا به مرغوبیت جنس پی ببرند. لینکن بعدها بدوسانش گفت: «بقدرتی از دیدن این منظره ناراحت شدم که همان دم سوگند یاد کرم : هر وقت بمن شناس روی آورد که بر این رسم پلید ضربتی وارد کنم با نهایت قدرت این ضربت را وارد خواهم کرد.»

لینکن بقول خود وفا کرد و عمر خود را وقف مبارزه با تبعیضات نژادی و زورگوئی نمود و بخاطر همین کار نامی پسر افتخار از خود باقی گذاشت.

-۱۰-

تئودور روزولت در طفولیت ضعیف‌البنيه و ترسو بود و از همه بدتر آنکه دندانهای کج و نامرتبش دائم ناراحت‌شده میکرد و نوعی عقده حقارت در او ایجاد کرده بود. معهداً وی به کوشش و تلاش پرداخت و با شجاعتی کم نظیر بر ضعف‌های خود پیروز شد و سرانجام آن قدر توانا گردید که برای شکار شیر با فریقا میرفت

و آن قدر در سخنرانی و جلب اعتماد مردم موفقیت حاصل کرد
که سرانجام رئیس جمهور امریکا شد و بعنوان یک رئیس جمهور
نیز محبوبیت زیاد حاصل کرد.

- ۱۱ -

هانری جورج یک کارگر ساده چاپخانه بود. او پیش خود
درس خواند و سرانجام خود را بقدرتی با سواد کرد که توانست
شاهکار خود بنام «ترقی و فقر» را بنویسد. او در هنگام نوشتن این
کتاب در فقر کامل بسر میبرد و بعلاوه در آن موقع همسرش
بیمار بود و برای معالجه همسر خود مجبور شد از دوستانش پول
قرض کند.

- ۱۲ -

جان بونیان شاهکار خود «پیشرفت زائر» را که نمونه‌ای از
نشر عالی انگلیسی است در زندان نوشت. بونیان نیز دوران
طفولیت و جوانی خود را در فقر و فاقه گذراند و هیچ وقت در
زندگی خود بمال و منال نرسید. معهداً وی از خود اثری باقی
گذاشت که هرگز از بین نخواهد رفت.

- ۱۳ -

عشق و علاقه توسکانینی در دوران جوانی به موسیقی
بقدرتی بود که وی غالباً غذای خود را میفروخت تا پول آن را
صرف خریدن نت موسیقی نماید. او حتی سه بار کفش خود را برای
این منظور در گرو گذاشت!

- ۱۴ -

هنریک ایبسن نمایشنامه نویس بزرگ سوئدی در آغاز دکتر

داروسازی بودولی چون رشته مورد علاقه او ادبیات بود در اوقات فراغت دائم سرگرم مطالعه کتب ادبی بود. وی در ضمن مطالعه آثار ادبی بنویسندگی هم پرداخت. سرانجام در اثر تلاش پی‌گیر وی نمایشنامه‌های نوشته و آن را بچاپ رساند. مردم آثار او را در آغاز نپرسندیدند و از آن استقبال نکردند ولی ایسبن برپای فشاری خود ادامه داد و سالیان دراز بی‌اعتنایی مردم را تحمل کرد تا اینکه سرانجام توانست خود را یک نابغه به جهان معرفی کند.

-۱۵-

افتخار رسیدن به قطب شمال برای اولین بار نصیب رابرث ادوین پیری تعلق گرفت ولی او باین افتخار با آسانی نائل نگردید بدین معنی که وی چندین بار سعی کرد به قطب شمال برسد ولی با شکست روبرو شد حتی یک بار یک پاییش منجمد شد و از کار افتاد و در اثر این عارضه دکترها مجبور شدند پاییش را قطع کنند. پیری با پای قطع شده برای آخرین بار به قطب شمال مسافت کرد و سرانجام بمنظور خود رسید.

داستان عجیب مردی که ۲۵۰۰ میل
پیاده راه رفت تا در آمریکا به تحصیلات
خود ادامه دهد



كايرو لكسون

داستان عجیب مردی که ۲۵۰۰ میل پیاده راه رفت تا
بتواند در افریکا بتحصیل پردازد

ضرب المثل معروف «خواستن توانستن است» در مورد مردی که اکنون قصه زندگیش را نقل میکنیم کاملاً صدق میکند.

این داستان میتواند سرمشق کلیه جوانانی باشد که بعلت نداشتن پول و پارتی، اراده شان فلیچ شده است و قادر به چگونه فعالیت مثبتی نیستند.

این است داستان «لگسون کائیرا» و یا مردی که برای ادامه تحصیلات خود در آمریکا در بدترین و خطرناک ترین منطقه افريقا بمدت دو سال ۲۵۰۰ میل پیاده راه رفت و سرانجام بمنظور خود نائل گردید.

«لگسون کائیرا» دریکی از دهکده های مالاوی که در نزدیکی «روذیما» قرار دارد بدنیا آمد و علی رغم آنکه برادران و خواهران

* این داستان خلاصه کتاب *I Will Try* تأثیف خود لگسون کائیرا (*Legson Kayira*) است.

کوچکتر از خود داشت و خرج خانه زیاد بود، پدرش در سال ۱۹۴۴ لگسون را به مدرسه فرستاد. لگسون بحدی فقیر بود که اغلب موقع ناهار فقط چند دانه سیب زمینی پخته میخورد. در آن زمان در مدارس ملاوی رسم بود بچه‌ها روزی چند ساعت در خانه معلمین بکارهای متفرقه مبپرداختند زیرا معلمین بعلت کار کردن در مدرسه فریضت نداشتند کارهای منزل را انجام دهند و حقوقشان هم آن قدر زیاد نبود که نوکر استخدام کنند.

در سالهای اولیه تحصیل، به لگسون بسیار سخت گذشت زیرا بعلت فقر شدید و عدم توانائی او به پرداخت شهریه، لگسون نمیتوانست برای تحصیل پردازد و هر چند وقت یک بار مجبور بود چند ماه به مدرسه نرود!

در این ایام لگسون حتی قادر نبود پیراهنی بر تن نماید. او بجای پیراهن، یک قطعه پارچه بدور سینه خود می‌بیچید و این قطعه پارچه نیز بقدرتی کثیف و چرکتاب شده بود که بهیچ وسیله‌ای لکه‌های آن پاک نمیشد.

لگسون بعلت همین فقر شدید مجبور بود در ایام تعطیلات تابستان در جاه‌ها و مزارع به کارهای سخت بپردازد و با مزد کمی که میگرفت، بکمک پدر خود بستا بد.

لگسون هنوز کودکی بیش نبود که ناگهان پدرش مریض شد و مرد. لگسون بیچاره بیش از پیش بزحمت افتاده مجبور بود برای نامین مخارج خانه سخت به کار پردازد.

در همین اوان لگسون خود را آماده تحصیل در دبیرستان میکرد. چون وجودش در خانه لازم بود خویشان با او گفتند بهتر است ترک تحصیل کند و بطور دائم مشغول کار شود او در پاسخ گفت بهمان دلیل که وی متکفل خانواده اش میباشد او باید بتحصیلات خود ادامه دهد تا بتواند حقوق بیشتری بدست آورد.

متأسفانه دهکده ای که وی در آن میزیست دبیرستان نداشت و لگسون مجبور بود برای ادامه تحصیلات از خانواده خود جدا شده به شهری بنام لیونگستونیا برود.

لگسون با یکی از همکلاسان خود پیاده براه افتاد او حتی در هنگام شب که خطر روبرو شدن با شیر و حیوانات درندۀ بیشتر بود، به مسافرت خود ادامه داد و سرانجام به لیونگستونیا رسید.

سالی پچند طی شد ولگسون سرانجام با تحمل هزاران زحمت دیپلم خود را گرفت و به دهکده مراجعت کرد ولی باز حاضر نشد مشغول کار شود زیرا معتقد بود تحصیلاتش کافی نمیست و برای کار آمادگی کامل ندارد.

لذا به مادرش اطلاع داد که قصد دارد به امریکا رفته و در آنجا به تحصیلات خود ادامه دهد

مادر که نمیدانست امریکا کجاست و تصور میکرد امریکا در چند فرسخی دهکده شان قرار گرفته است، با تقاضای او موافقت کرد.

سرانجام روز حرکت او از دهکده فرا رسید و مادر خورجین او را با مقداری غذا آماده ساخت و در موقع خداحافظی برسم افريقياني‌ها، مادر بصورت فرزندش تف کرد.

این علامت آن بود که وی باید ولو هزاران بار صورتش را بشوید، بیماد مادر باشد.

آن گاه مادر به نصیحت پرداخته با او گفت: «تو به جانی میروی که برایت کاملاً بیگانه است. تو باید با مردم این کشور جدید با مهربانی رفتار کنی تا آنها هم بنوبه خود نسبت به تو مهربان باشند. بآنها کمک کن تا آنها هم بتو کمک کنند.»

لگسون این نصیحت مادر را همیشه بخاطر داشته و بر طبق آن عمل میکرد و بهمین علت هم به هر کجا میرفت، مردم با او کمک میکردند زیرا او همیشه در کمک به مردم پیشقدم میشد.

لگسون پس از آنکه چند فرسخ راه را طی کرد ببالای تپه‌ای که مشرف بر دهکده بود، رسید و در آنجا باستراحت پرداخت و در فکر فرو رفت. او پیش خود گفت:

«چه قدر بهتر است بجای ادامه این سفر طولانی و خسته کننده به خانه‌ام برگردم و مانند دوران طفولیت در آن راحت زندگی کنم و شب‌هاروی توده‌کاه انبار صحرائی با فراغبایل بخوابم و استراحت کامل نمایم.»

ولی لحظه‌ای بعد، وقتی که در باره عاقبت این زندگی راحت فکر کرد، از اندیشه فوق منصرف شد و با عزمی راسختر از جای خود برخاست و مجدداً براه افتاد.

پس از شانزده روز راه پیمانی لگسون سرانجام به شهر «مبیا» رسیده. این شهر در مرز «تانگانی کا» قرار داشت، در اینجا وی چند روز در رستوران یکی از هنديها مشغول کار شد و پس از دو هفته کار پنج شلینگ مزد گرفت و مجدداً برآه افتاد.

پس از چند روز به یکی از دهکده‌های تانگانیکا رسید و در آنجا با مردی آشنا گردید که حاضر شد با او اجازه بدهد شب‌هادر خانه‌اش بخوابد. بعد از سه روز وی مجدداً برآه افتاد. قبل از سفر میزبان به او نصایحی کرد که بسیار مفید واقع شد. از جمله نصایح آن بود که وی نباید در موقع عبور از جنگل در کنار رودخانه زیاد باستراحت بپردازد. زیرا اغلب حیوانات وحشی برای آشامیدن آب بطرف رودخانه می‌آمدند و در نتیجه خطر آن هست که طعمه حیوانات وحشی بشود. در موقع شب هم باید به صدای قورباغه‌ها توجه کند و هر وقت قورباغه‌ها ناگهان از سر و صدا افتادند باید بداند که خبری در جنگل هست و سروکله پک حیوان وحشی در آنجا پیدا شده است. ضمناً باید این راهم بداند که هرگاه شغال بزوژه پرداخت دلیل بر آن است که سلطان جنگل در حول و حوش جنگل مشغول پرسه زدن است! لگسون این نصیحت پدرش را هم به یاد داشت که هر وقت در جنگل با شیر رو برو بشود نباید پا بفرار بگذارد بلکه باید با خونسردی به او نگاه کند. در این صورت شیر کاری باو نخواهد داشت ولی بمجرد اینکه ترسید و پا بفرار گذاشت به تعقیبیش خواهد پرداخت!

لگسون پس از عبور از دهات متعدد و روبرو شدن با ماجراهای عجیب و غریب که نقل آن از حوصله‌ی این کتاب خارج است، سرانجام روز ۱۹ ژانویه سال ۱۹۶۰ به شهر کامپلا رسید. در اینجا لگسون شغلی پیدا کرده و بمدت نسبتاً زیادی در این شهر بسر برد. روزی در موقعی که در کتابخانه شورای فرهنگی انگلیس مشغول مطالعه کتابی بود اتفاقی رخداد که بکلی زندگیش را تغییر داد و آن این بود که با مردی آشنا شد که او هم علاقه شدید به مطالعه داشت. رفیق جدیدش با او اطلاع دادر شهر کامپلا کتابخانه دیگری وجود دارد که بزرگتر از کتابخانه شورای فرهنگی انگلیس است و او حاضر است وی را به این کتابخانه که تعلق به امریکائی‌ها دارد ببرد. لگسون وقتی که این خبر را شنید از شدت خوشحالی در پوست نگنجید و فوراً تصمیم گرفت به کتابخانه مذبور هم سری بزند. پس همراه با رفیقش به کتابخانه امریکائی ویا:

United States Information Service Library

رفت.

در آنجا همان روز اول موقعی که به یک سری از کتاب‌های فرهنگی نگاه میکرد نگاهش افتاد به کتابی که حاوی کلیه نشانی‌های دانشگاه‌های امریکابود لگسون با دقت مشغول مطالعه این کتاب گردید و بزودی نشانی دانشگاه‌هایی که بدرد مرد فقیر و آسمان جلی مانند او میخوردند در آن پیدا کرد و نامه‌ای به Skagit Valley College نوشت. پس از چند روز جواب نامه‌رسید و

او با کمال تعجب اطلاع حاصل کرد که میتواند در کالج مزبور مشغول تحصیل گردد.

چوز در شهر کامپیلا سفارت امریکا وجود نداشت لگسون مجبور شد بکمک وجه مختصری که پس انداز کرده بود مجدداً پیاده راه بیفتند و به خرطوم بروند. او اکنون ۲۵۰۰ کیلومتر پیاده راه رفته و از موقع ترک خانه اش بیش از دو سال گذشته بود. اکنون وی احساس میکرد سرانجام به هدف نزدیک شده و بزودی به امریکا رفته و در آنجا مشغول تحصیل خواهد شد.

لذا بمجرد ورود به شهر خرطوم، لگسون به سفارت امریکا سر زد ولی در سفارت با نهایت تأسف باو اطلاع دادند که برگ کپنیزش او ناقص است و باو ویزا داده نمیشود مگر اینکه ورقه دیگر یعنی «فرم ۱-۲۰» را ارائه بدهد. لگسون یکه خورد واز کارکنان سفارت استدعا کرد بهر طریقی که قادر هستند باو کمک کنند. کسی حاضر نشد راهی باو ارائه دهد تا از طریق آن، به امریکا مسافرت کند. درین موقع یکی از کارکنان سفارت وارد سفارت میشود و سوالاتی از لگسون میکند. درنتیجه این سوالات لگسون مجبور میشود داستان زندگی خود را برای اعضای سفارت تعریف کند. قصه راه پیمانی طولانی او در جنگل بمدت دو سال بخاطر ادامه‌ی تحصیلات در امریکا، اعضای سفارت را سخت تحت تأثیر قرار میدهد. از او درخواست میشود ماجرا را مسافرت خود را بر سبیل اختصار بنویسد. سپس از طرف سفارت نیز نامه‌ای درباره لگسون نوشته شده و به کالج امریکائی

ارسال میشود. در کالج امریکائی مزبور نیز خبر وجود یک چنین شخصی بلند همتی در افريقا ، می پیچد . یک عده حاضر میشوند برای لگسون پول جمع کنند تا او بتواند ویزای لازم را بگیرد و با امریکا مسافرت کند.

سرانجام پس از چند روز معطلی لگسون این خبر خوش را از سفارت امریکا دریافت میکند که نه تنها کالج امریکائی «فرم ۱-۲۰» را ارسال داشته بلکه چکی هم بمبلغ ۶۰۰ دلار پرداخته است تا وی بتواند فوراً و بدون دردسر به امریکا پرواز کند.

لگسون فوراً بليطي ميخرد و بالاخره روز ۱۶ دسامبر ۱۹۶۰ ساعت ۸ بعد از ظهر بصوب امریکا پرواز میکند. لگسون در امریکا بنحو احسن بتحصیلات خود ادامه میدهد و در ضمن تحصیل، بکار میپردازد و از امریکا برای مسادر پول میفرستد. سرانجام وی از کالج مزبور فارغ التحصیل شده و برای گرفتن درجه فوق لیسانس از دانشگاه کمبریج به انگلستان مسافرت میکند و بدین طریق با تلاش پیگیر، وی قادر میشود بر کلیه مشکلات غلبه کرده و با آرزوهای دور و دراز خود برسد.

پایان

صورت تألیفات و ترجمه‌های چاپ شده مؤلف این کتاب

چون عده‌ای از خوانندگان تقاضای ارسال صورت کامل تألیفات و ترجمه‌های مؤلف این کتاب را نموده‌اند، ذیلاً کلیه تألیفات و ترجمه‌های اورا از نظر خوانندگان می‌گذرانیم: ناشر

فلسفی

- ۱- دانستنی‌های فلسفه مرکز پخش: از انتشارات مانی
- ۲- فلسفه شرق (چاپ پنجم)
- ۳- مکتب‌های فلسفی
- ۴- فلسفه هند
- ۵- فلسفه ایران باستان
- ۶- فلاسفه روسیه (از قرن هفدهم تا پایان قرن نوزدهم)
- ۷- جهان‌بینی شوپنهاور
- ۸- فلسفه نیچه
- ۹- زندگی و فلسفه ابونصر فارابی (بشرط دادرسائی)
- ۱۰- حقیقت فلسفه و اخلاق فلسفه

۱۱- شناخت حقیقت از نظر فلسفه یونان

۱۲- مکتب‌های فلسفی اگزیستانسیالیسم

۱۳- مختصری از فلسفه چین

راهنمای مسافرت

۱۴- راهنمای مسافرت باروپا

۱۵- راهنمای مسافرت بدور دنیا

۱۶- راهنمای مسافرت باروپا و امریکا و خاور دور ناشر:

انتشارات مانی

۱۷- راهنمای مسافرت به فرانسه

۱۸- راهنمای مسافرت بایتالیا

۱۹- راهنمای مسافرت با ژاپن

۲۰- راهنمای سیاحت در امریکا

۲۱- راهنمای مسافرت به آلمان و یونان

۲۲- راهنمای مسافرت به اسپانیا و ترکیه و اسرائیل

۲۳- هند: سرزمین عجائب

۲۴- در اروپا چه دیدم

راجع به ژاپن

۲۵- ژاپن و ژاپنی‌ها ناشر: انتشارات مانی

۲۶- سرزمین سحرآمیز ژاپن

۲۷- زیبائی‌های ژاپن

۲۸- عجائب ژاپن

۲۹- مراسم و عادات عجیب ژاپنی‌ها

شرح احوال

- ٣٠- زندگی و فلسفه شوپنهاور
- ٣١- اخلاق مردان بزرگ
- ٣٢- جمالزاده و افکار او
- ٣٣- سرگذشت و کار جمالزاده
- ٣٤- صبح صادق (در باره صادق هدایت)
- ٣٥- زندگی و افکار آدولف هیتلر ناشر: انتشارات مانی
- ٣٦- زندگی و افکار برناردشاو ناشر: انتشارات مانی
- ٣٧- زندگی و افکار راسل
- ٣٨- این گاندی عجیب
- ٣٩- فرزند انقلاب (راجع به ناپلشون)
- ٤٠- اخلاق و افکار ناپلشون
- ٤١- بنیتو موسولینی: پدر فاشیسم

دائرة المعارف

- ٤٢- دائرة المعارف یك جلدی (ناشر: سنائی)
- ٤٣- دائرة المعارف باگنجینه اطلاعات دو جلدی ناشر: انتشارات جاویدان
- ٤٤- دائرة المعارف باگنجینه اطلاعات یك جلدی ناشر: انتشارات جاویدان
- ٤٦- دائرة المعارف خردسالان ناشر: دریتا و سنائی

راجع به سعادت

- ٤٦- سرچشمہ خوشبختی

۴۷- سعادت چیست؟

۴۸- رموز خوشبختی

۴۹- در آغوش خوشبختی (ترجمه)

۵۰- در جستجوی خوشبختی (ترجمه)

بهداشتی

۴۱- ترک سیگار (ترجمه)

۴۲- فوائد میوه‌ها و سبزی‌ها (چاپ دوم)

۴۳- چرا مریض میشویم؟ (چاپ دوم)

۴۴- راهنمای تندرنستی (چاپ هشتم)

۴۵- اسرار تندرنستی (چاپ دوم)

۴۶- اعجاز گیاهان داروئی (چاپ دوم)

۴۷- درمان طبیعی (چاپ دوم)

آثار دلیل کارنگی

۴۸- آئین دوست‌بابی (چاپ سوم)

۴۹- آئین سخنرانی (چاپ سوم)

آثار دستاپوسکی

۵۰- قمارباز (چاپ سوم)

۵۱- دوست خانواده

۵۲- خاطرات خانه اموات (چاپ چهارم)

متفرقه

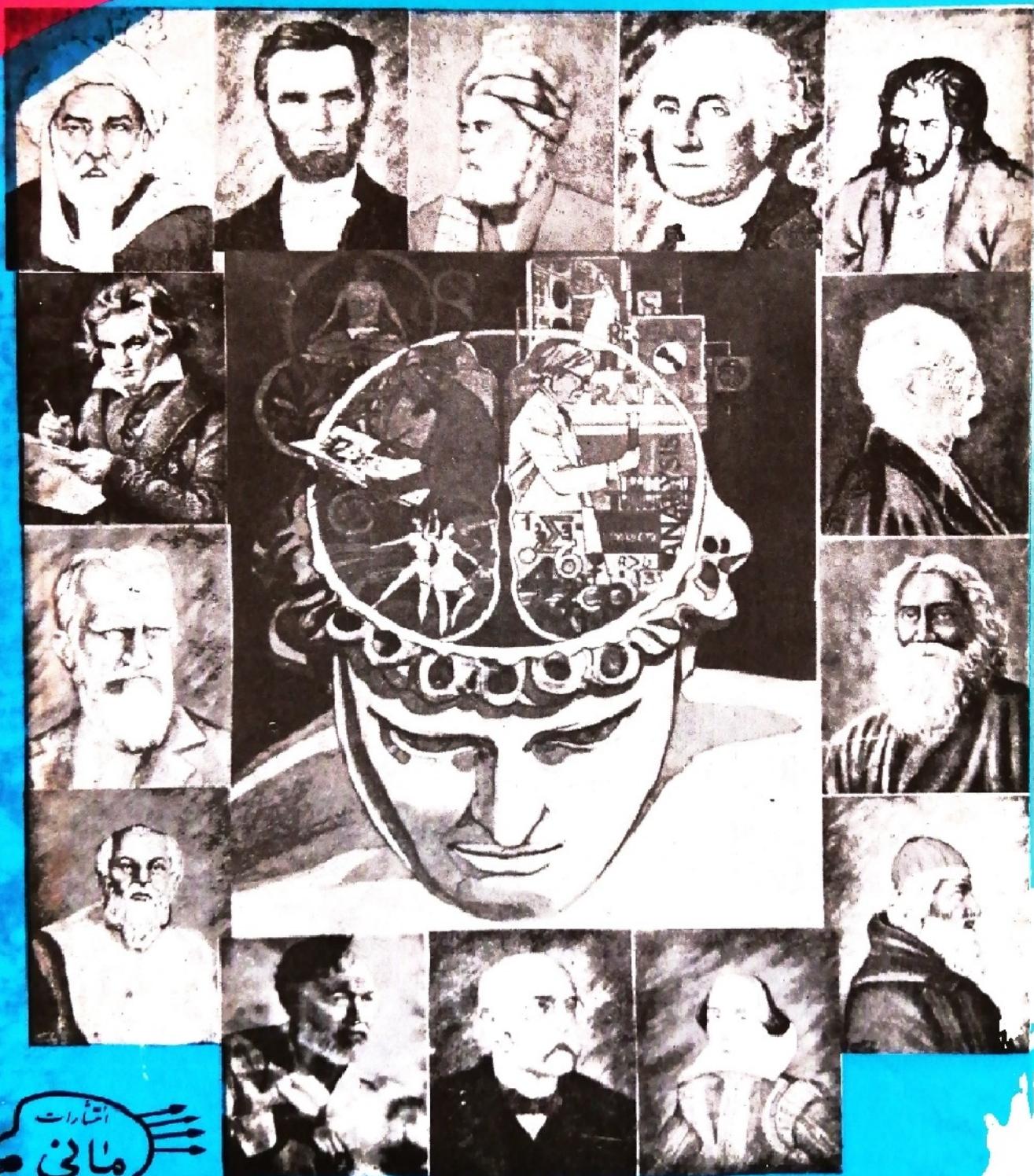
۵۳- اشاوهیشتا یا پیام زرتشت (چاپ سوم)

- ۶۴- تاریخ تمدن ویل دورانت جلد دوم (ترجمه) چاپ دوم
- ۶۵- اطفال چگونه رشد میکنند (ترجمه)
- ۶۶- وظیفه ساموئل اسمایلز (ترجمه)
- ۶۷- برگزیده ضرب المثلهای جهان (ترجمه)
- ۶۸- اسرار هیپنوتویسم (چاپ چهارم)
- ۶۹- اسرار کامیابی (ترجمه) (چاپ دوم)
- ۷۰- راز کامیابی مردان پیزرجک (چاپ پنجم)
- ۷۱- اندیشه‌های مردان بزرگ (چاپ پنجم)
- ۷۲- چرا باید بمیریم؟ (چاپ دوم)
- ۷۳- خودکشی
- ۷۴- پاره‌دوز و شیر اثر شاو (ترجمه)
- ۷۵- انقلاب کبیر فرانسه
- ۷۶- اندیشه‌های ناپلئون (ترجمه)
- ۷۷- میهن پرستی و چندگفتار دیگر
- ۷۸- سخنی چند (مجموعه‌ای از مقالات)
- ۷۹- پنج مرد عاصی
- ۸۰- ریشار واگنر
- ۸۱- داستانهای عشقی جهان (ترجمه)
- ۸۲- الفبای نویسنده‌گی
- ۸۳- فن نویسنده‌گی (چاپ پنجم)
- ۸۴- تمدن ایران باستان (چاپ سوم)
- ۸۵- زن و نقش او (چاپ دوم)

- ۸۶- تصویف (ترجمه)
- ۸۷- آفت‌های تمدن معاصر
- ۸۸- دو گفتار از کتاب «کتاب‌هایی که دنیا را تغییر دادند»
(ترجمه)
- ۸۹- گنجینه اندیشه‌ها ناشر: انتشارات مانی
- ۹۰- در جستجوی حقیقت
- ۹۱- راهنمای خانه و خانواده
- ۹۲- هر دی که موفق می‌شود (چاپ سوم)
- ۹۳- کتاب را چطور باید مطالعه کرد
- ۹۴- زندگی و آثار دستایوسکی

نقل مطالب این کتاب بدون ذکر مأخذ ممنوع است

قیمت ۱۶ تومان



مانی

۵۲۰
۰۹/۰۹/۱۷

شماره ثبت کتابخانه ملی